

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234061

UNIVERSAL
LIBRARY

بر جماعت اهل اسلام ظاهر و آشکارا و که این دو را که با تحقیق از منتهای شهرت و ین محدثین اولیا کالمعین مانند ملا علی قاری
 شیخ عبدالغنی محدث و ملوک و امام ابن جزری صاحب حصن حصین امام قسطلی و حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ عبدالوهاب مکی و علامه
 ابن حجر مکی و دیگر صدراعظم ساینده و اولیا کالمعین بسیار از فضلا و متاخرین و اجله لاهقین هندوستان
 مانند شاه عبدالرحیم جانا و بلوی شاه فی الله جانا و بلوی غیر تنها که حال تخریشان و علوم و دینی و مشهور و مشهور و تخریز و استخوان
 عمل مولد نموده اند و بسیار از علما و دین و سائل و تادی خود را با سخنان عقد بکسر ذکر را صاحبان خاتم رسالت صلی الله
 وسلم و دیگر حالات بابرکت و اثبات بقا و شرف ایام و لا و با سعادت و اسباب آید اشکرا نعمت با انواع عبادت و ترتب برکات
 بر آن تصریح فرموده اند این مرام را از شخصان امادیش صحیح صریح حضرت سیدالاولین الاخرین خاتم النبیین و المرسلین
 صلی الله علیه و آله و صحبه اجمعین ثابت نموده اند و در سبب اشاعت آن در بلاد اسلام از حدیث شیخ یعقوب دوم و دیگر شایسته
 و غیر با بوده اند و از سبب نیات بابرکات خود و از این نه از موضوع برکات بسیار بوجه شاعت مجالس پانوا و میرا خود و بوده اند
 درین جزو زمان که در هندوستان غلبه جمل جمید و پایان است هر کسی که یک رساله دارد و بخواند میاند که مقدس و علما و شایسته
 بر خیزد بعضی از آن و اتقان انکار و حسن مجالس و کار و شرف ایام و ولادت جناب پهل مختار صلوات الله علیه و فاعل و قایل از
 گواه و سبب این نگاشتن بنا بر دفع اشتباه و اثبات حسن تو قیر و تکریم جناب رسالت پناه صلوات الله علیه و تحقیق بده الا مقصود بقیت
 السلف حجت الخلف محلی علوی و تادی و تکریم فخر و تکریم حلال اشکالات و قایلین کثافت مضطرب حقایق اسوه علما را مصداق و قدوة
 فضلا و اعصار را بطور مستقیم و مقاصد فروع و اصول نخبه الفقهاء و المحدثین زبدة الاصولین المتکلمین جناب
 انفاضت تا بغاوت ایالی و خوانا شاه سلامت الله صمدی قادی قادری بدایونی که از اجل و افضل ارشاد اول
 مستنیرین حضرت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب بلوی قدس الله سره ما بوده اند و حال تخر و تحقیق و جامعیت
 و دقیق جناب ایشان و علوم عقاید و تقلید اصولیه و فروعیه از تصانیف جنابشان که در در و واقع و دیگر اجاث تا لیف و
 کاشش و نصف النهار روشن آشکار است درین باب هم رساله اشباع الکلام تا لیف فرمودند و بقصد انحصار بطرا و
 از این تحقیقات اسماء السلام و اولیا عقیقین مستند ساخته و بر و شبهات و اسبیه منکرین هم پر و خسته درین ایام از طرف
 منکرین رساله انوار الکام فی البطلان علی المولد و القیام و الرد علی شبلع الکلام بلطین سبیه تشریح این رساله عجیب بحث

است این موجب تعجب علی الاشیاء گردیده چه بنام نهاد ابطال شرف ایام ولادت با سعادت و محاسن بابرکت
و احسان کرم و توقیر جناب با عظمت که انقدر طول ساخته با وجود آینه طهارت بقول بجز تحقیق و تجسس و تفتیش و تفتیل
برگزیده گان رب جلیل بامری دیگرند پرداخته و اما نیک میدانند که از سبب خود چه سود و ... پس بر آنچه ام چه سود و کی که
بر آفتاب اندازد فی الحقیقت رو خود سپاه سازد هر چند نزد ارباب انصاف میرسد بجلال بیان سلطان فضل محاسن
از کار و منکر شرف ایام پرانوار و لیلی است کافی و حجتی است وانی اما چون در بعضی مواضع بقصد مبالغه عبارت آید از
سجده مراتب پیش آورده و بعضی موارد احوال منقول تحریفه خیانت کرده بدین جهت حسب غرض است بفضل بل الله از تبارین
دنیا و انبیین عقیقی طابین رضا و مولی جواب ساله مذکور جناب فادت ایان بده علماء و محول جانت منقول منقول حضرت
استادی مولانا مولوی عبدالقادر صاحب دیوانی و است بر کاتیم تحریر فرمودند و علماء دین از این پند نمودند و الحمد
علی فکرمه بر ارباب انصاف را از اعتساف مخفی نخواهد بود که صاحب را ابطال علی المولد تیز زبانی و ماوراء القسا
را سبب رسانیده که علماء را اعلام و ائمه اسلام را بدین سهام غلام گردانیده بنا طعن جرح و تالیفات شان بنهاده و در
خرین کار بدین افتاده اگر چه جایش چیزی بر زبان آید سزاوارست و خوش را بقصد و دشمنی رواست لکن تجمل به سبب
شتم قتل زبانه زده و از استیغای دست و درشت کشیده شد پس ایام اگر چه بر خاطر نازک محاط به شبنم گران
گذرد باید که از جانب دیگر بادی این دو اذکیت و خطای حضرت مولانا چیست و السلام علی من اتبع الهدی
حور و المعتمد بل بل النبی الامجد عبد محله حفظه الله من شرب حاسد اذ احسد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی کرم الایزال ملکاً عزیزاً حکماً باقاً و سا حلیماً عفو اگر بر این سبحان بن کار منزه با عن النفاق یمن تصفا بصفا الکمال جان
بذاته و صفاته قد بیا و سن اجتر علی و جوز انصاف بان نقایص القلیح صایط و در اینجا تحمده علی ما شرفنا فیضائل مجالس
شرفنا عظیماً و تشکره علی ما جعلنا من حسن من سماء فی کتابه رؤفاً رحیماً چه صغیه الذی جبل ذکره کذا کرده و در فضله فی
العالمین شانهما سیدنا و مولانا محمد صلی الله علیه و سلم تسلیم فطوبی للذین سمو ان فی اشاعة ذکره و توقیر و فقا و ابر کت
لطفاً من الله و نعماً و آسفاً علی الذین فاضلوا فی ابطال تطهیر احل ذکره و اخفایه و تصد و الاذایه فخذ لهم الله
فی الدنیا و الاخره و اعد لهم عذاباً الیم تطهیر و فذلک الحیل الی جریه علی الذین من تسکبهم سلسک سید الملقبات
قویاً و اصحابه الذین بایهم قندی المسلم هندی صراط مستقیم اما بعد مخفی سباد که عامه طایفه اسماء علیه تأتیه بر اقلیل
و کثیر است محمدیه علی سیدنا الصلو و التحیة چیزی از اصول موبه بلعه اختراع نموده اند از انجمله اگر هر امر که سنت

از ان که اصل بیان مصلحت است و بعد چهره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و ماوراء آن بدعت و هر بدعت شرک غیر که علل اند از اصل بیان است و برین اصل تفریعات بسیار نموده و در ارتکاب بدعت و کفر
محققین اهل سنت و جماعت به جهت دفع اینها و اصول شریعت و عدم مزاحمت بکتاب سنت و روح امر خیر و برکت تجمعات
بستجاب این تصریح فرموده اند این طایفه بواسطه صفت بنابر این کید حکم منع و کراهت اکتفا نموده نوبت با اختلاف تکفیر
میرساند و ظاهر آنکه با وجود این همه اختراع فاسد خود را اهل سنت و جماعت می شمارند و نمیدانند که در مذنب اهل سنت و جماعت
از ارتکاب بیاصمی بلکه احتمال محوات هم که حرمت آن بدلیل غنی باشد کفر ثابت نمیشود و در اصل ایمان غلبه نیاید و کفر
بودن احتمال محوات قطعی نیست گفتگو است بسیار از علما از اهل طائیفه کفر گفته اند و بعضی حرمت بعینه و بعضی فرق میکنند
و بعضی در ثبوت کفر بودن حرمت از ضروریات دین شریعت میدانند چنانچه اینهمه تفاسیل در کتب عقاید و فقه سطور است و نیز
محققین اهل سنت فرموده اند که در عینیک بر ادب ضمیمه هم اختلاف علما کرام باشد حکم مجرم کفر نمودن خطاست بلکه در
فروع جزئیة فقهیه مختلفه فیها حکم اقلیه است و حق هم بجهت سبب آن است که اهل سنت را در باب این ایقده احتیاط و طایفه
اسماعیلیه را با وجود اعداء مذنب اهل سنت انچه از افراط از جمله تعصبات این طایفه است حکم فضیلت مجوزین اتباع اهل اسلام
برای مجالس کلاشریف حضرت خیر الانام استماع اراستاد و اخلاص و ولادت با سعادت و فضایل معجزات آنحضرت علیه الصلوة
و السلام را در اکثر نعمت ولادت با سعادت که علی باین امور سر هر موجب رود و محبت الهیه نزول برکت ناشناخته است
و موجب کتاب سنت و ذکر مبارک و اشاعت آن طریق دین است و شرف ایام ولادت و احتمال عباد شکر نعمت هم از این
حدیث صحیح است و بعضی از علما درین که نذی از خصوصیات را بدعت حرامه استخبر فرموده اند طایفه اسماعیلیه
بمعنی لفظ سنت و بدعت رسیده از زبان خود در حق اهل ایمان کار سیف رسانند و با وجودیکه علما درین از
سابقین لاحقین هر یک مستند دین با طایفه ساخته اند و بدفع او نام که بعضی کسان را پیش آمده اند بتصریح تمام بر وجه
امایان طایفه بار بار همان اعتراضات و او نام دیرینه را که بمنزله تعادیم پاریه اند برای تعلیق عوالم پیش میبازند و خواه
مخواه خود را در زمره مؤلفین اهل مباحنه بهر دلی خود نامی نازند و سهام طعن طام بر اسم اسلام می اندازند درین ایام
رساله غایت الکلام فی ابطال عمل المولد و القیام از تالیفات شان بنظر رسید و جامع بودن و الیه مذکور اکثر خرافات
مستند ایمان طایفه را معلوم گردید هر چند صاحب ملامه خوش و حواس ساخته و اصول هر چه کبر و خویش را هم پس پشت انداخته
و درین بحث در هر مقام به تنزه لها پرداخته اما آنکه نزاع اسماعیلیه را با اهل سنت که نوبت فرق کفر و ایمان رسیده است
را جمیع نزاع عقلی ساخته و باطلت بعد قرون نشانه را بمنزله بدعت سببه و اخل را نشان داده مگر اینهمه در هر سو که
علم خاطر را افزوده و در هر پیرامین بیامخته قطع نظر از آنکه شیخ نجفی را بر وجه تمام صاحب شیع الکلام در
هر مقام نتوانسته اشخ از همدا که از دین دریدگی خویش بجهت بطلان تحقیق و تفصیل اسم اسلام جمع و قات بر جان نهاده است

بمطابق کتبندگان رساله ابطال عمل المولد مخالفت و خرافت بیان این بود لایف اسماعیلیه بر سر و حال ایشانست و
اختلاف قاضی اقبال و عدم اختتام تقریب کلام در مقام دشمنیت و اجماع فرام آورده از دیگر سائیل مثل رساله
صدیق حسن غیره است که جواب آن در سائیل اهل سنت منقول است و قوم معینا امر را بفرمایند از خاکسار بر آن آورده اند
در رساله مذکوره آنچه باید افتخار مولف بود بی آنکه نوبت بهج کتب کثیره و مقابل عبارات منقول رساله اسماعیلیه که خیانت
و خدعیت شعار ایشانست با مصل منقوله عندها رسیده باشد بجماعت تمام و درین اوراق بر لاشتم چونکه لایف اسماعیلیه
بنیادی قرار نیست لهذا بر او هیچ وجه تمسک و استناد نیست و کلامی که استناد و تمسکین مستندین و مستندین مستندین و مستندین
رساله یا کبریا لایف اسماعیلیه اگر کسی مالک بیاد است تفصیل مرام و دفع دیگر او نام باشد بچهار ساله صدیق حسن قبیلی
و دیگر سائیل جوع فرماید و اما اشرف فی المقصود و بعون الرب العالی و قال اسطبل مجلس الذکر انی فی فکر کشف
ایام المولد المنیف کبرای جامع لها بیل الخ **اقول** اکابر اهل سنت از جمله مشهورین مذاهب مثل حضرت شیخ عبدالوکیل
و علامه قاضی صاحب الجواهر و علامه کبکی و صاحب طائیف سیوطی و امام جزیری و صاحب حصین و علامه سلیمان بر سویی و امام سلطان
بایزید و شیخ برهان الدین ابراهیم بن عمر حیدری و امام محمد ابن الشیخ شمس الدین و مولی حسن مجتهد و بران ناصحی و شیخ
شمس الدین احمد بن محمد سیواسی حافظ زین الدین عراقی و امام ابو زور و علی الدین و سید عقیق الدین شیرازی و
علامه محمد الدین صفای مؤلف شیخ محمد بن حمزه العری الواعظ و حافظ ابن ناصر الدین دمشقی و علامه شمس الدین سیبکی
و امام برهان ابو الصفا و علامه فخر الدین ابوبکر الدقاقی و علامه شیخ محمد بن عثمان حافظ ابوشامه حافظ ابن حجر عسقلانی
و صاحب سیره شامی صاحب سیره حلبی و امام سخا و علامه ابوالقاسم محمد بن عثمان الکوک و علامه ابوالحسن محمد بن عبد الله
الکبیری و غیره که حال تجارین حضرت و علوم و ینیه باین علماء کرام معروف و مشهور و حال تعانیف شبهه انحراف
و کشف الظنون و غیره کتب متداوله مدح و قبول مذکور و دیگر علماء کبیر از اهل حرمین و سیدین سایر بلاد و
اسلامیه حکم باسحقان جواز عمل مجلس شریف و سی در اشاعت آن محفل منیف بجهت داخل بودش و عموماً
سند و بات شریعت و عدم مزاحمت بکتاب سنت فرموده اند و درین باینه احادیث صحیحه مرصع که مشربت شریف
از ان لاحقه بجهت نماز سابقه و اسباب ابرشکران بدم و راد و در شرف و فضل بجامع و داخل از کجا بود
استدلال نموده اند و سائیل محله لایف فرموده اند که از کتابان العیون فی سیره الامین الامون و التقریب
فی المولد الشریف حسن المقصد فی عمل المولد و موعده الکلام لمولد النبی علیه السلام و جامع الآثار فی مولد النبی الخ و الموعود
الصالح و فی مولد الهاد و اللفظ الراجح فی مولد خیر الخلق و عرف التوفیق فی المولد الشریف و الراجح فی مولد
النبی الاعظم و اللفظ الجلیل لمولد النبی الجلیل و فتح الله حبیبی کفی فی مولد المصطفی و السنه العبریه فی مولد الخیر البشر
و منتخب الدرر و اللاحق فی مولد النبی الخ و کتاب سیرت شامی و مشهور لاسع و المور و ذکر کفی فی مولد النبوی و

و صاحب سیره شامی صاحب سیره حلبی و امام سخا و علامه ابوالقاسم محمد بن عثمان الکوک و علامه ابوالحسن محمد بن عبد الله الکبیری و غیره که حال تجارین حضرت و علوم و ینیه باین علماء کرام معروف و مشهور و حال تعانیف شبهه انحراف و کشف الظنون و غیره کتب متداوله مدح و قبول مذکور و دیگر علماء کبیر از اهل حرمین و سیدین سایر بلاد و اسلامیه حکم باسحقان جواز عمل مجلس شریف و سی در اشاعت آن محفل منیف بجهت داخل بودش و عموماً سند و بات شریعت و عدم مزاحمت بکتاب سنت فرموده اند و درین باینه احادیث صحیحه مرصع که مشربت شریف از ان لاحقه بجهت نماز سابقه و اسباب ابرشکران بدم و راد و در شرف و فضل بجامع و داخل از کجا بود استدلال نموده اند و سائیل محله لایف فرموده اند که از کتابان العیون فی سیره الامین الامون و التقریب فی المولد الشریف حسن المقصد فی عمل المولد و موعده الکلام لمولد النبی علیه السلام و جامع الآثار فی مولد النبی الخ و الموعود الصالح و فی مولد الهاد و اللفظ الراجح فی مولد خیر الخلق و عرف التوفیق فی المولد الشریف و الراجح فی مولد النبی الاعظم و اللفظ الجلیل لمولد النبی الجلیل و فتح الله حبیبی کفی فی مولد المصطفی و السنه العبریه فی مولد الخیر البشر و منتخب الدرر و اللاحق فی مولد النبی الخ و کتاب سیرت شامی و مشهور لاسع و المور و ذکر کفی فی مولد النبوی و

ما غلبت بالنسبة وموابب الدنيا والدين والنبوة وديكر كسب رسل مقته وشهورة توان در يانت پهل خيخه ذات بختين
ايشان با جماع لها بناميدن و در اقبال ابطال مجالس ذكر شريف كوشيدن جابه جيله خود وريدن و تسخ و تاجت
بر جان انصاف كشيديت الا اين وقاحت خود را اعتقاد اثر ابولهب گويند بجااست و اگر سبطيل شاعت اذكار
و تعظيم سيد ابرار و سكين شرف ماعلقه مجالس بر انوار ارجاع لها بهر گويند زيات **قوله** بر كسب روي ابي لهب الخ
اقول اي ميوين كه براي استيناس شرف و بركت ايام ولادت حصول منفعت ادا كشت كلفت وجود با خود شرف
محبوب ذوالجلال عليه الصلوة والسلام مبدو ذرة الرمال اين روايت ذكر فرموده اند حالش نكته اصلش در صحيح بخاري
موجود و در تاليفات امام ابن جرير حجة الاسلام امام غزالي غير سماعي ثرين بفصل مديست و محققين نصرت فرموده اند
كه اين روايت حضرت عباس رضي الله عنه است كه آنحضرت رضي الله عنه از حق تعالي درخواست كشف حال اكياسال
فرمودند كه حق تعالي اجابت و ما ايشان فرموده حال ابي لهب بر ايشان ظاهر نموده امام حجة الاسلام در احيا العلوم
در بيان كشف عن احوال الموتى فرموده و روي عن العباس رضي الله تعالى عنه قال كنت مع اخي لابي لهب مصاحبا له
فلما مات واخبر الله عنه با خبر خرفت عليه الهني امره فقلت الله علان يريني اياه في المنام قال فرأيت عليه ثيابا
فناثية عن جال فقال حرت الى النار في الدنيا لا يخفف ثمن ولا يروى الا ليلته الا اثنين الخ بر روايت حضرت عباس
و ما خود را و اجابت نمودن حق تعالي از احوال كسايت روايت خود ذكر كردن محققين مستدين از روايت كسب شان كه متصحيح محرم
نداشتن بخاري از تفصيل عظيم است ابولهب با بفيض سرور وجود با خود خرفت سرور عالم صلعم و در هر يوم الاثنين كه
نظير يوم ولادت با سواد است چگونگي آيا اصل مقهود نخواهد نمود و چرا بنده كسان اين روايت در معرض بيان فضل
رب كريم و دفع غليل حضرت رسول و زميم ذكر نموده اند لك تماحت بسيج طائفه لها بهر بايك شود و اگر اين روايت
چنانكه فرمود طائفا ما يلد سبت و ذكر ان و استدلان ان مخالفه نص قران شريف مي بود چنانكه حضرت عباس رضي
روايت مي فرمود و احد از مومنين مدينه ايمون ذكر ان مي نمود فافهم ولا تكن من المتعصبين **قوله** از مخالفت رضا
جمع با منافق بني نوفل الخ **اقول** اگر مخالفت خلافت خجرا علت اختلاف چيز مختصر گيرد ايند لا محاله از مشهوره انفا
دست و سترين يكيشد ان مخالفت خلافت علت اختلاف ميتوان گرديد چه سياه نموده با وجود انقدر اختصار هم بجهت
سوء شتام علماء كه بر ابطال ان مخالفت مجالس اذكار حضرت عليه الصلوة والسلام مبدو الاشياء و الاحجار با زخار
و نسته و خبيث گردوده و شاكه ساهبه له زخامت بزاهجه و جمع بها بهر را مبني خفامت بانصاف و جمع بها بهر را
يا علقه از كتاب ظهور آمده و من بعد وجود الحاق تفسير ما بنظر مضعف ساهبه نرسيده و الا في تلك سهل لا نظول
الكلام فيه و كان صاحب الاسماء يترجم لك ان لا يلبس في ساهبه فتأمل **قوله** منقول از علماء و تفسير برعت الفاظه
و استه از انرا انما هو هشاشا اين بريشاني و باعث اين ترو و حيراني نبت مگر عدم فهم احوال كسانيكه خود را

لا خلاف است

سند و آورد و قصد تحقیق و تطبیق هم میدارد از اقوال مستندین این قابل ظاهراً است که استعمال لفظ بدعت بدو وجه است
از آن یکی بر جنبه یکدگر و اگر است آنحضرت صلی الله علیه و آله و بعد آنحضرت صلعم حادث شده است مزاحمت بود یا نه پس
به این معنی منقسم است و این احتمال از عهد صحابه کرام الی الان در وجه است که به همین جهت بسیار از ائمه و خبر و کتب و غیره
بجهت سنت نبودن آنها اطلاق بدعت فرموده اند اما معنی در شرح صحیح بخاری شریف در باب است فرموده اند
عنه که شئی عمل غیر مثال سابق و شرعاً احداث مالم یکن که اصل عهد رسول الله صلعم و بی علی قسین بدعت ضلالت
هی التی ذکرنا بدعت حسنه و بی ما راه السبلک حسنه و لایکون من انفا لکتابه السنه او الاثر او الاجماع الخ و ملاطی
قاری در شرح مولانا نوشته اسکل البدعه ما احداث علی غیر مثال سابق و یطریق فی الشرع علی ما یقابل السنه ای
مالم یکن معنی عهد صلعم ثم تقسم الی الاحکام الخمسه که از کفره الحافظ السیوطی و دیگر شواهد کثیره و هم درین باب در آمده
نیز کتب میشوند و استعمال و مخصوص بدو معنی است یعنی امریکه مزاحمت و مسادست و بدعت باشد و در ادو حدیث کل بدعت ضلالت
حسب اقوال صحابه المعنی اول نیست پس اثر انشا تیکه بر تقیم تفسیر علما محققین میکند چه بوجه و بر باد اندکما سچی تفصیل
و نه که **قول** لیکن قول محقق نیست البدعه امر محدث فی الدین لم یثبت من کتاب الله و بدی سید المرسلین الخ **اقول**
مراد از عدم ثبوت ظاهر عدم ثبوت بالوجه الخصوص است برین تقدیر حکم بعد از انقسام یعنی در ترجیح فرعون خویش بر دیگر
تفسیر باطل چه ایامه دین از عهد صحابه کرام بر بسیار از امور با وجود اطلاق بدعت و اثر عدم ثبوت بالوجه الخصوص
از کتاب سنت حکم با استحسان فرموده اند چنانچه صاحب که این معنی را معنی شرعی غیر قابل انقسام میداند و در تأیید آن
بزرع خویش چندی از ایشان دلایل می آورد از آنجمله قول حضرت ابن عمر فرموده صلوة الفصحی آورده که آن بدعت است چنانچه
حضرت ابن عمر فرماقیل استحسان آن بدعت و خوبی آن محدث است و اگر از عدم ثبوت خروج از عموم شریعت و مزاحمت
کتاب سنت مراد داشته باشد پس این هستند که خواست چنان معنی صرف بر بدعت سبب صادق می آید پس قطع نظر از
مهل بودن این نزاع لفظی بغایه بسیار از آنست که بزرع خود بر تأیید معنی شرعی غیر قابل انقسام مختار خویش آورده
بطمان تأیید از آنها ظاهر است **قول** ازین حدیث مستفاد است که سنت خلفا را ازین از محدثات امور نیست الخ
اقول ازین حدیث شریف بطمان مذیل به ما علییه بخدیث ثابت گردید یعنی که سوا سنت آنحضرت صلعم سنتها را
خلفا را نشدین راهم تبلیغ می باید نمود و سنت خلفا را نشدین که درین حدیث شریف بمقابل سنت آنحضرت صلعم
ارشاد فرموده اند اگر چه حکما و نقل سنت است لاحوال بمقابل سنت آنحضرت صلعم اطلاق عبرت و محدث نموده
خواهد چنانچه حضرت خلفا را نشدین و دیگر صحابه کرام رضی الله عنهم و غیرهم اطلاق فرموده اند از آنجمله آنکه شعرائ
و کشف الغرور است نموده کان ابوامامه الباطنی رضی الله عنه قول حدیثم قیام شهر رمضان لم یتب علیکم فذموا علی
ما فعلتم و لا تکرهوا فان الله تعالی عاتب بنی اسرائیل فی قوله تعالی در بیانیه ابتعدوا که بناها علیهم الاتجار

وضموان الله فاعرفوا حق رعايتها الالهية آرى از اين حديث شريف مستفاد شده كه سنت خلفاء راشدين در محدثات
 امور ديني كه مذموم است داخل نيست و مراد از محدثات امور مذموم است كه از مصاديق معصوم باشد بجز
 از آن كه در كدامي سنت ظلي پديد آمده و در مستحق علماء دين باشد آنها را محال از محدثات امور ديني مذموم خارج است **قوله** يا محمد
 كبرنا من زوجيات الانبياء **قوله** انك رسول الله **قوله** بشيخني و الهنت بهيانتا اما معايل عبيد يا تعلم بان كذب يابست مني الى
 اسماعيل يسيرا را از امور را كه از صحابه كرام ماثور اند و انكا مجهور صحابه كرام هم بران ثابت نيت بلكه مجهور ائمه دين بران
 فرموده اند داخل بدعات ضلالت كينند از انچه است زيارت قبور حق نما كه در وي منقول است از حضرت سيدة النساء
 و حضرت صديق كبرى رضيات الله عنهما طرزه انكه از حضرت صديق نعم خود حديث صحيح در بايجاز از حضرت سر و عالم صلوات
 كه نزد جمهور ائمه دين هم مستور در صحيح مسلم در حديث طويل از امام المؤمنين نعم آورده قلت كيف اتول لهم يا رسول الله قال تولي
 الاسلام على اهل الديار من المؤمنين المسلمين و رحم الله المستحقين منا و المستأجرين الحديث و فتح الكبار در بيان قول حضرت
 صديق نعم آورده روى الحاكم من طريق ابن ابى ليلى انه را زيارت قبر اخيه انقال لما قد نبى النبى صلعم عن ذلك قلت
 نعم ثم امر بها الخ و فتح المن آورده كه اكثر علماء شريعت حضرت اند برادران و زنان بدين آئند بغير شك سوا آنكه از او حديث
 است پس رويده و دو آهسته اهل را در بدعت ضلالت داخل نمودن مخفى نهايت است و از آنجه است استناد و استغناء و ارجح
 و استانت از حضرت جليل بحالت ما صلعم و نذا آنجا ببرد وقت حاجت كه بخديشتر كمال ميدهند با وجود يك صحابه كرام
 بسيار ثابت است علماء اين مجرور بغير نظم و بيان اشتغال و استغناء و توسل ببدو كصوله حاجت نوشته و من ثم استعمل
 و سلف هذا الظاهرى حاجاتهم بعد وفاته مسلم نعم علم عثمان ابن حنيفة نعم لكان له حاجة عند عثمان بن مفر و اه البطلاني الخ
 علامه خجايي و شرح شفا بعد مصوله الحاجت نوشته و هذا حديث مسند صحيح و كان ابن حنيفة بنوه يعلمون ان من قد اخرج
 الجلي من طرق مسند و قلم من قديمه بشيخ فاضلى عياض و شفا آورده ان عبد الله ابن عمر حضرت رجلا فقيل انك
 و الجليل انك فاضل انك فاضل يا محمد اه علامه قاري و شرح نوشته اى فنادى با على بن مروة و كانه رضى الله عنه مقصدا
 بالظلمة المحبت في خبر الاستغناء الخ علامه خجايي نوشته و جدر و شكه لابن عباس رض و ذكره النووي في الكلاهد و روى
 ايضا عن غيرهما و هذا مما تاه به اهل الحديث الخ و روى القولي رده حانظا ابو عبد الله و صاحب الطلح من ائمة المؤمنين
 على ابن ابي طالب نعم الله على اى آو كه بعد از وفات آنست و مسلم و بزرگوارى آمد و خود را بر قبر مبارك انداخت و گفت يا
 انچه توان خدا شنيدى ما از تو شنيديم و از جلا انچه با خوانده انيت و لواينهم اذ ظلموا الغيب هم لاية من بخود ظلم كرده
 و نزد تو آمده آيا بر من استغفار كنى از قبر شريف ندا آمد و غفر لك الخ و روى استناد باينها يا رسول الله استسقى لنا
 وقت محمد در زمان خلافت حضرت ابراهيم المؤمنين و مرغود باز مشرف شدن زيارت آنحضرت صلعم و رسانيدن بپيام بحضرت
 فاروق نعم و صلح شدن آنحضرت مع بران واقعه كه در كتب علامه ابو الفاسي و غيره از اهل علم و رويت مورو

و شبیه بر بالجهل استمداد و تشفع و استعانة از آنحضرت صلعم بعد وفات شریف از قول فضل تقریر صحابه کرام ثابت
 است باینکه بعد صحابه کرام هر کسی از ائمه عظام شکر استمداد و تشفع نکرده و کانیه علم اخفیه شافیه مالکیه و حنبلیه را در
 زیارت قبر مبارک نهاده اند که شفاعت دهد و از آنحضرت صلعم سوال کند البته از این تمیز بخاران نقل نموده اند که ایتم
 محققین از امر و در فرموده اند ما مسمی بر شفاعت و الاستقام نوشته اعلم انه بخود بحسن المنوال الاستعانة و التشفع
 بالنبی صلعم و جواز ذلك حسن من الامور المعروفة کما فی دین المعروفة من سیر الانبیاء و المرسلین و السلف الصالحین
 و العلماء و المرسلین و غیر ذلک حدیث اهل الدیان حتی جاری این تمیز حکم فی ذلک ابتداء بالمسبوق الیه فی سایر الامصار
 و حکم انکار این تمیز بالاستعانة و التوسل قول لم نقله عالم قبله و صاریه بین اهل الاسلام مثل الخ طحطا قوله لم یسقط
 ایشان از محدثات امور نباشد الخ **اقول** البته طریقه اصحاب محدثات امور معنی متمم مضمون نمی خرام است که اتباع آن محتاج
 اتباع سنت باشند نیست اگر چه نبی شتم اول زد و متم بدعت خود صحابه کرام ملایم است بدون اطلاق محدث و بدعت فرموده اند
قوله چون را اصول تقریر بت مجموع و اسماء مجموع هر نه با ضافه معنی عموم استغراق می باشد معلوم شد که نجات و خیریت منوط
 عموم صحابه قریب است الخ **اقول** بموجب بیاری از دلایل دیگر احادیث ایقند را البته حق و درست است که اقتضا کدای
 صحابی در امر یکسره و یا بخاطر مزاج میگوید حدیث آنحضرت صلعم با جمیع اتفاق جمهور صحابه کرام و سواد اعظم سرزد
 باشد بخوان نمود و فتوی بر قول مرجع مخالف سواد اعظم نتوان داد گو صاحب بقول در خط اجتهاد و معذور باشد
 اما در قابلیت اقتضا و ارجاع و حل خیریت اصحاب بر عموم مجموع و سلب خیریت از افراد آنحضرت بوجه علم اصول نبود
 توی است ضعیف و سقیم که بدست صحیفه عظیم که در آن نجات طائفه خویش پنداشته و بوجه علم اصول پرده داشته
 تفصیلش انیک هرگاه اسماعیلیه بخیر بسیار از افعال خیریه و عیسیایک اختلاف فیقتضیایا و خود خیریت از صحابه کرام عدم
 نزاحت کتاب نیست آنحضرت صلعم داخل بدعا ضلالت ساختند ولی با کانه و دیان کیف در انکار نداشتند اهل حق احادیث
 خیریت صحابه پیش فرمودند حال اعتبار رساله باقتضا بعضی مقتضایان خود بر آن مهت میگمارد که طایفه اسماعیلیه را از بیضیت
 ضلالت بیرون آرد لکن اهر چه در دلش می آید بیفهم و شعوری سراید و بوجه علم اصول کمال نقصه و خلالت خود طایفه نماید
 حاصل مطلب اسماعیلیه آنکه عموم استغراق اجماع و اتفاق را میخواهد پس خیریت که منوط با صحابه است و رحمان انصاف
 که اتفاق جمیع بضرل آن ثابت شد غایت الامر آنکه انچه ثبوت مروج بودش از اکثر اصحاب با ثبوت سکوت باقیین باینکه
 احدی بوده باشد آنها هم بمنزله ثبوت و خلق جمیع اصحاب است این خیریت نیست صحابه آنحضرت صلعم با ثبوت اتفاق مجموع بودن
 اتباع آن بموجب نجات از انرا را عادیست شریف استعانة و التوسل بالنبی نقل اجماع و دست نه فقط اقول سلک
 مجموع معرفه قرصیح اهل اصول مفید عموم شیخ و علماء عربیت هم الاضافة کاللام میفرمایند اللهم اعمم و عموم استغراق بر
 اجماع و اتفاق و منوط بودن نجات و خیریت بحجیه اصحاب یا اکثر یا نیک احد و باطل بودن استهلال باین اثبات نقل

مجموع و اتفاق جمیع ضروری و لازم نیست تا که نیز بر افراد صحابه کرام از فضیلت احادیث ثابت نشود و منوط باجماع
مجموع گردد و سببی لذلک نیاید تفصیل انشاء الله تعالی علاوه برین همه حدیث بایهم اقتضایم اهدیتیم که از مسلمات
و مستندات اصول و فروع طائیفه اسماعیلیت که بعضی علماء را در آن کلام هم باشد بخ درین اسماعیلیه میکند و ادعای
فاسد ایشان را که بر افعال انوره از صحابه کرام با وجود عدم مزاحمت سنت اطلاق ضلالت می نمایند مردود میسازد
قول متباد از سیرت قوم و رایج رسم انقوم بود الخ **اقول** ما شریک و کورسک و اما قطعتم من اختلافهم و سیرهم فانه علی
المتقیم مقام جمیع مقتضی انقسام اصحاب بر اصابت پس بوجب این قول جواز تسکس سیرت بر صحابی و بودن بر یکی از
بر هدایت نبوت رسیده پس اسماعیلیه بخدی را چه مفید گردیده **قول** اما سایل قیاسیه الخ آخره **اقول** اولاً بر تقدیر بودن
مجرد عدم فعل بلکه عدم نقل امری بخصوصه از شارع دلیل ضلالت و حرمت آن چنانکه متقدم اسماعیلیت سایل قیاسیه و
اجماعیه بمنزله اصل بدعت مذمومه شدند استشار آن معنی ندارد چه هرگاه حرمت امر از شرع شریف ثابت گردد یا قبل
و اجماع را حکم حلت آن و زیادت بر شارع کی میتوان رسید و در بموجب تقاریر اسماعیلیه اصل قیاس و اجماع را محضول
نسخه شرعیت اقرار باید نمود که در هر جای همین تقریر را پیش میکنند و ثانیاً بر تقدیر تسلیم تمامیت تقریب صحابه رساله که بسیار
از سایل قیاسیه مجتهدین را داخل بدعات شرعی میکند و بر آ تا میگوید و ذکر آن می نماید لغویت بیان پریشان از بین
جا توان دریافت **قول** اما تقدیر سایل قیاسیه اجماعیه مجتهدین الخ **اقول** تقریر و تحقیق مستندین صحابه رساله
که بدعت حسنه غیر محدود است و مدار حکم بآن بر عدم مزاحمت سنت و اندراج در عموم شرعیت و نقصانیت غیر و برکت
پس باین امر حصول شرایط اجتهاد ضروری نیست این را قیاس مصطلح نتوان گفت بلکه اجزاء حکم عموم آقا و ائمه را جامع مجتهدین
بر افراد جزئی آنها و همچنان هم احکام از مانند ظاهر و مفسر هم متخص مجتهدین نیست علامه طحطاوی در بحث اثبات نبوت ذکر تسمیه
در بدایت کل کتاب بطور اختصار فرموده فالتقیل استنباط الحکم الشرعی من الاوله انما یفوض الی المجتهد و در ذیل جوابش گفته
و اما فهم الاحکام من خواطرها و النص المفسر فی تضایر بل یقید علی العلماء الاعراض عن علمائهم و رجحت جواز رفع
اصوات مکبرین بقصد تبلیغ و فساد بودن زیادت رفع صیاح باطنها نجات ملوک بکلام نوشته و حیث کان مناط الفساد
عندهما کون اللفظ انید به منی لیس من اعمال الصلوة کان ذلک قاعدة کلیه یدرج تحتها افراد جزئیة منها سلسلانه
اولاً لا شک ان ذالم یقید الذکر بل الخ فی الصیاح لابل تحریر النعم و الاعجاب بذلک کیون قد افاد به منی لیس من اعمال الصلوة
ولا کیون ذلک من القیاس بل بقرینة بقیة کلام المجتهد اول علیه لانه المساده الخ ازین سبب که کافه علماء
مستندین صحابه رساله با وجود عدم دعوی اجتهاد و عدم تمخیص مجتهدین در رسایا سازا و خصوصه بطا بودن آنها از افراد
ستحسان عامه نه مزاحم بودن آنها بلکه از سبب مکمل باستحسان فرموده اند بالجمله حکم باستحسان استحقاق خصوصه بطا بودن مزاحمت
و مخالفت کافه علماء را میباید از عهد مجتهدین نموده آمده اند اگر چه موافق ندین اسماعیلیه برین علماء کرام ضایع نگرا باشند

قوله منها ما أخرجه مسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عمل عمل المسلمين علمهم ما نهضوا له الخ **اقول** درین حدیث شریف یعنی آن حدیث
سندش فی الزمانها نیست نه نهضد و دو دیگر احادیث شریفه تفصیل و شرح اینند بر یکدیگر تا بدلت اجماعی بخیریت بلکه نوح
جبهه را بخیرین سوله سماوی علیه از پنج وزن بر یکدیگر باری اگر صاحب کمال را از این سه دو کار نیست تا بر یکدیگر تطبیق نماید
حق در شرح حدیث شریف نوشته اند اول گفتار ما نیست یعنی بی هر طرف که کمال آن چیز که کار محافل کمال است و
انچه اینهمین الخ و کفی حجت علیهم از همین جمیع مطالب دیگر احادیث را که بی خمیده وارد نموده باید خمیده حال حال ایراد آنرا باید دید
قوله منها ما قاله صاحب کلام الاحکام ابن عمر عن قال فی صلوة الضحی انها بدعت الخ **اقول** هر چند ابن اسماعیل از
خود این قول حضرت ابن عمر را در ذیل بدعت شریفه که حقیقتش در اشراف اهل انقسام نیست و ستریم منکالت آورده و کان نفی
که اگر حضرت ابن عمر را بدعت بودن صلوة ضحی نموده اند باز با استحسان آن بدعت نیز تفریح فرموده اند پس موجب
تذلیل جمیع کتب استحسان بدعت شریفه البته معاذ الله تعالی در ایمان شان غلطی آمده باشد و رفیق استلال بقول آخر
رضی الله عنه نمودن پنج خود بر کندند تا آنکه طایفه موافق را با وجود او عارض و دیناری چه عدد آن بعضی کرام بطریق
که سنن استلال بکتاب عظیم میکنند و مع هذا چا چا مطالب راجع با قول انفعال آنحضرت می نمایند عن مجاهد قال حلت لنا
او عروه ابن الزبیر المسجد فاذا ابن عمر جالس عند حجره عائشة یسبح و الناس یصلون فی المسجد لنا عن صلوة ثم یقال
ابن عمر بعد بدعت و نعمت البدعة و قال الیقاضی رحمه الله تعالی ما اشتهر المسلمون بفضل من صلوة الضحی کذا فی الفتح و سفر سماع
و غیره با تحقیق میاود که در ایام صحابه کرام که جوق اوقات نام داخل سلام نشینند و در عوام امتیزاحکام حاصل نبود و بعد از آن
از سنن دست از مستحب اظهار آنحضرت روئی نمود بسیار از آنحضرت حسنینت خود گاهی با مؤمنین با وجود تفریح
و احتیاج آن عمل بدان اطلاق بدعت و محدث میفرمود بسیار از آنحضرت بسیار از مستحبات مسنون را به نیت تسهیل و رعایت
تکرار می نمودند و بعضی ازین هم ترقی فرموده بنا بر التزام مد اوست تحبات و اعلان اظهار نوافل عبادت بر دیگران از صحابه
تا بسبب بکارش یا بنمودند مگر این همه بظن تحقیق بر اصل اصحاب خیریت و جواز و اباحت بلکه مانع فیضیلت مد اوست نیست
چون آنکه مستند هر صحت و موجب منکالت گردو قال فی نیت الطالین تدر عن بعض الصحابة انکما صلوة الضحی منی لک
ماروی بن المبارک من اصحابنا باسناده عن ابن عمر انه قال اصلت منذ انا انظر بالیت را هنا البدعة و
البدعة و انما لکن احسن ما احسنه الناس کان ابن عمر و رضی الله تعالی عنه یقول فی صلوة الضحی یا عباد الله لا تحموا الناس
علی ما لم یعلم الله فان کنتم لا بدنا علیها فصلوا فی هر یکم و کل هذا لایدل علی رد ما قد مذکور عن ان الغنائیل الواردة فیها
انما ارادوا ذلك لیکمالیة بصلوة الغرض فیتقنه الناس و یجربوا لیس کل الناس سوا فی نشاط العباد و تخطو لیس
علیهما و غیفته المستعمل آورده و روی من علی بن ابی طالب علیه السلام انه کان شی خلف الجمارة و ابوبکر و رضی الله عنهما یشیان
اما ما نقل علی ثمة ان فضل الماشی خلفها علی الماشی اما ما که فضل الصلوة المكتوبة علی النافاة و یرو کفضل صلوة

الجامة علی صلوة الغدوا انها یعلم ان کهنه یسبلان علی الناس واه سعید بن مسعود الحافظ الطحاوی الخ ویزوران
 بر بیان اثبات الویت انحراف صلی از جانب یمن قبل نوشته و ما فی الصیغین غیر ما من حدیث ابن مسعود رضا قال لایل
 انکما فی الشیطان شیائیر صلوة بری ان تقام علیه ان لا یصرف الا من یحینه لقد رایت رسول الله صلعم کثیرا ینصرف عن مباره
 لا یأخر عن لک الا فی صلعم ذلک تعلیمنا للجمهور بحجة للشیان و اعتباره به يوم و اربعین مسعود فانه انما یمنی من ان یرک
 الانصراف عن الیمین حقا لا یجوز غیره الخ و رواه بن بیان اذان ثالث جمعة که از محدثات حضرت عثمان بن عفان است نوشته عن
 ابن عمر انه قال لا اذان الا اول یوم الجمعة بدعة فخیل ان یرک قال لک سبیل الا انک اذان یوم ان یکن اراد انه لم یکن
 فی زمنه علیه الصلوة والسلام لان کل ما لم یکن فی زمنه صلعم سبی بدعة لکن منها ما یکن حسنا و منها ما یکن غیر ذلک الخ و یکن
 مقام حال استدلال بدیگر که از حضرت ابن عمر و ابن مسعود و غیره ما فی الله تعالی عنها ما یضربها ما برک زیادت تعلیم تعرض یکله
 روایت دیگر هم نموده میشود تا معلوم گردد که ایراد یحیو و آیت و بحث بدعت شرعی که نزد او محض فضیلت است کمال جهالت
قوله ردی عن مجاهد قال قلت مع عبد الله ابن عمر مسجد اذان فی شوال یوزن الخ **اقول** علی قاری و شرح
 امام محمد فرموده ردی الترمذی و ابن ماجه من حدیث ابی ایلی عن بلال قال قال ابنی رسول صلعم لا انوب فی شئی الصلوة
 الا فی الفجر و لیل اذان اصحابنا المتقربون ان التثویب مکره فی غیر الفجر الا با یوسف فانه لم یکره فی حق امرائه و انما لا
 باسور المسلمین قال صحابنا المتأخرون انه حسن فی کل صلوة الخ یسر الا انکما حضرت ابن عمر عن عبد بن حصیل امریکه بطایر
 مزاحم و مخالف کلامی حدیث شریف باشد موبد مذنب طایفه اسماعیلیت که بنا بران بر امر که است با وجود عدم مزاحمت
 و مخالفت کلامی حکم شارع و با وجود امتحان کثیرین موجب ضلالت بلکه مثل شرک مثل انا زاصل ایمان اعتقاد نموده آید پس
 باستدلال بی اثر ابن عمر فرموده گردیدن و از استخوانی جناب فی الله تعالی عنه بیسک امور را با وجود اطلاق بدعت
 و اقرار عدم ثبوت از سنت چه بر پیشینان محض غفایت است و از بعد قبیل است و کرمیکه بسیار از آثار که از کما مجتهدی بحجلیت و
 خود امری را بحجلیت از دم مزاحمت که از ان مخصوص محدث و رمی و لحاظ مخالفت که از بی سنت مانوره اسماعیلیه و اثبات عقیده
 مخفی عنده شان عقیده نیست و ثانیاً درین خصوص یعنی سکه تثویب هم هرگاه که بسیار از انیزدین حکم استخوان فرموده اند پس حکم
 بدعت شرعی چنانکه اسماعیلیه بجا نموده اند بران جاری نموده و در وقت **قوله** ان ابن عمر عن ابن عمر الایم فاجزه
 انها بدعة الخ **اقول** ازین نیز هم تأکید عقیده اسماعیلیه است نیست اولاً که حضرت ابی حمزه و در بیان امریکه دیگران انرا
 سنت میدانند سنت بخودن آن امر خاص تعلیم فرمودند آنکه عموماً و کلیتاً بر امریکه است باشد با وجود عدم مزاحمت
 و با وجود دخول در عومات مذنبات حکم لزوم ضلالت فرموده باشند و ثانیاً و خصوص این امر هم هرگاه که در مذنب
 امام شافعی و دیگر بسیار از صحابه تا معین مذنب و نیست آن ثابت است پس بر ترکیب این مثل بلکه بر تأیید و بینه است ان
 حکمی که اسماعیلیه بر ترکیب بدعت شرعی لازم نموده اند تصور نمودن محض غفایت است و استدلال بقول حضرت ابن عمر

یاری تائید اسماعیل بن یونس مبتنی بر جماعت است و در سفر السیاح گفته ابن حزم میگوید فرض است این ضابطه بر صلی تا اگر این
 متفقین بیان کنند و فرض ترک کند زعفرانی باطل باشد و بعضی از علماء در نصرت این مذهب یک مجلس تعریف کرده اند
 و جمعی از شایخ طریقت باین قول قائل اند و جماعتی از علماء بکراهت آن قائل از ابدعت شمارند و جابریه علماء طریقت تقسیم
 توسط اختیار کرده اند و مستجاب قائل شده اند الخ **قوله** ز قال فی القوت الذی کان فی فیله لاس فی عصره انه بدعت الخ
اقول اولاً که اخلاص صلوة در بیت آن اصل در آن توقیف و تعبدیهست پس اگر بر او خال اگر بکبر نیست و در نماز با وجود
 ثبوت آن در آن موضع از سنت انکاری حسب جمیع سبب لغیر مناصحت نیست محذوره نموده آید و میباید مذهب طایفه را
 نیست که در هر امر که محدود و مقید بقیود نباشد با وجود عدم مراحمت بقول شارع حکم لزوم ضلالت بطور اسماعیلیه نزد
 و باین در خصوص این امر حکم بدعت شرعی بودن مختصیر بختم صاحب الصحیح نیست چه در مذنب امام مالک نام شافعی و
 بسیار از صحابه تا معین عدم کراهت آن ثابت پس بر ترک آن با مخصوص هم حکمی که اسماعیلیه را بدعت شرعی لازم کرده
 باطل است **قوله** عن علی رضی الله عنه انه خرج الی المصلی فرأی قوما یصلون الخ **اقول** اولاً که در حدیث منع دینی را
 معارض است آنچه بسیار از مفسرین و فقهائ در باب معنی منع از نصرت وی منقول است در روایات در کتب خود آورده اند
 و تفسیر کبیر آورده عن علی رضی الله عنه انه را فی المصلی اتوا یا یصلون فقال را یت رسول الله صلوا فیکم فقل
 الا انهم فقال انشی ان داخل تحت قوله را یت الذی منی عبد الله اصلی الخ و تا بنادین امر در سلف استلزام بوده است
 بعضی از شیعیان از صحابه تا معین عبادت بخواندن نماز تطوع قبل از دعای میباشند و جایز میگویند و بعضی دیگر برای اظهار
 اینکه کسی از سنت نداند ترک می نمودند و بعضی دیگر حسب جهتها و خود قائل که است تمیزی هم بود که تفصیلش در شرح
 امام مالک علیا الرحمة باید دید و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابة انهم کانوا یتطوعون قبل صلوة العید الخ و
 و قطع نظر از این جمله ز نفس روایات از حضرت علی رضی الله تعالی عنه که مشهور بود در آن میان باین فعل بلفظ قوم و اقوام
 ثابت است و مردمان نبودند در آن زمان غیر صحابه تا معین پس مسائل فرعی اجتهادیه را که در آن میگردید از صحابه تا معین
 مجتهدین بدلائل شرعی حسب جهتها و ات خود اخلاص و ارا دارند داخل بدعت شرعی که از انحصار ضلالت میگوید گردان
 و در آن تائید عمامه بن حنفیه قولی باطل از علیه نهضت عاقل که همین ناظمی را که بسیار از سبطین است در شرح مقاصد بعد ذکر
 ما تدریه و اشهریه گفته و المحققین لا ینسب لهما الاخر الی البدعة و الضلالة خلافاً للسلطین حتی ربما جعلوا
 فی الفرع ایضاً بدعة و ضلالة کالقول علی شریک التسمیه و عدم نقص الوضوء بالخیار و سبیلین کما انما الخاج بدو الی
 و الصلوة بدون الفاتحه و لا یعرفون ان البدعة الذمومة بها المحدث فی الدین من غیر ان یکون فی عهد الصحابة و التابعین
 و لا دل علیه الدلیل الشرعی الخ و بقیام فایده دیگر هم ذکر کردن ضرورت و آن اینکه سائل فرعی اجتهادیه را که آنحضرت
 از موارد مطالب اجماع و نه و معاصد شارع اخذ نموده حکم حرام فرموده اند بسیار از نادانان از انجمنی خود صورت الفاظ که ای

حدیث و دیده و از دیگر احادیث بلکه مقصد بدان حدیث چشم پوشیده حکم ایروین را مخالف شریعت و ظاهر سنت قرار میدهند
 و خلاف بایسته امت را که صریح حجت است بر پایه شقاق و مخالفت می زنند و تا بعد از اوقات ما ضلالین و مبتدیان میگویند و غش
 اینهمه خلافات جهالت است او پس برینجا برای تنبیه بر روایت یک حدیث کفایت میکند ما محمد اسماعیل بخاری علیه الرحمه و صحیح خود را
 موجوده حدیث عبدالبن بن محمد بن اسحاق قال حدیثا جریر بن عوف عن ابن عمر قال قال النبی صلی الله علیه و آله لما حج من الاخر لا یصلح الله
 الا فی بنی قریظ فنادوا کریمهم الصمعی الطریق و قال یعقوبم لا یصلح حتی یاتوها و قال یعقوبم لا یصلح لی یرومنا و لک کریم و لک
 لنبی صدم فلم یغیف احد منهم الیه ثم قال یقول ما اخر الیها رکی من الی بکر الصمد بن الخ **اقول** این برد و انبریم چگونه
 اسماعیلیات برگزیده بلکه بطلان مذکور علی بن ابی طالب رسیده که از جواب حضرت عمر و حضرت صدیق اکبر و تسلیم حضرت زید
 ثابت شد که عدم غسل آنحضرت صلعم را بر سر یا تنم عدم حوائز آن کشته و در پوششیت و امریکه خیر یا نه فعل آن بقصد خیر اگر چه غسل
 صلعم کرده باشد حرام نیست باقی ما مذاطلاق لفظ بدعت پس بر پایه نسخه صحیح بخاری مطبوعه مطبعه علمیه علی الدائم نوشته قول
 بذو الله خیر فیما نه بدعت حسنه و من البدع ما هو واجب منه ما هو محلی و اذ طبعی آورده خیدشان را بن الیدع و حسن
 و خیر الخ **قوله** عن جعفر بن محمد قال کنت مع ابن عمر فخرج الخ **اقول** درین اثر حضرت ابن عمر فخرج اصلا مذکور نیست که
 سو و در کتب و سفر تطوع خوانده و در گاه خواهد شد تا اسماعیلیه یا نهید باشد بلکه در حاشیه صحیح بخاری مطبوعه دلی آورده
 قال الترمذی اختلف اهل العلم بعد النبی صلعم فری بعض اصحاب النبی ان تطوع الرجل فی السفر و یقول الحمد و احق و لم یطایفه
 من الی العلم ان یسلم قبلها و لا بعد و معنی لم یطایفه فی السفر قبول الرخصه و من تطوع فله فی ذلك فضل کثیر و هو قول اکثر
 اهل العلم بخیار و ان التطوع فی السفر الخ بلکه در شکوه نثر فی روایت کرده عن نافع قال قال عبداللہ بن عمر کان یری ابنه عبد
 یسفل فی السفر و لا ینک علی واه مالک بالجلد آوردن انگونه آنا فرغید رحمت بدعت شرعی از کمال غمیست **قوله** رواه ائمه
 نیز تا این تفسیر میکند الخ **اقول** قطع نظر از عدم و توفیق بحت نقل طایفه اسماعیلیه بخیانت و مذمت نشاندن این حدیث
 روایاتیکه آنحضرت در سایل خود آورده اند از ان قوال برگزیناید تفسیر مقبول شان حاصل نمیکرد و چه بعضی اقوال میل گشته
 و بدعت عدم نقل از چهار باب و روایات و صحابه کرام و تابعین و عظام متوهم میگردد و طایفه بر آن که بر تقدیر تسلیم آن روایات و تاسیت
 تقریب تحسنات تنبیح تابعین و دیگر مجتهدین البته ضلالت خوانند و روایات عدم نقل از ابن عباس صلعم و صحابه و تابعین
 دلیل بدعت بودن ظاهر میگردد که برین تقدیر تحسنات تابعین هم بدعت شدند و از بعضی اقوال بر سه دلیل این طایفه منضم میگردد
 که مجرد عدم نقل از تابعین یا سالت اهل صلعم دلیل بدعت بودن آن برین تقدیر تحسنات صحابه کرام هم داخل بدعت شرعی میشوند که نظر
 در ضلالت این سببها قوال برینان تا سید خود فیه بعضی منها بدعت است چنان قوال صریح مخالف تحقیق تفسیر صحابه و تابعین
 و تا نیا از حکم بعضی علماء بر کبر است که در کمالی سبب خیریه از عقیده معتزله صاحب الدعا و اجماع بان را در
 چگونه ثابت شود علی الخصوص در فتیله که ابراهیم بن محمد بن سالد و کتب متعدده مشهوره بر بسیاری از بابان مورد مذکور و امثال آنها

بجهت دخول اندراج در عموماً شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت سنت با وجود اطلاق بدعت و عدم نقل از سنت
 بلکه با وجود عدم نقل از صحابه تابعین و تابعین حکم با استخوان و صحابه نبوده باشد **قول** بر تفسیر انقسام بدعت لازم نیاید
الخ اقول باطل عقلی است و در کتب صاحب را درین تفسیر مندرج میگردد صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام با وجود اطلاق بدعت
 منسوب نموده اند **قول** لهذا تا یک تفسیر بدعت تفسیر بدعت مذکور بهین معاد کرده اند **الخ اقول** صاحب را که تفسیر مذکور
 لفظ ثبوت آورد و تفسیر منسوب معاد از ان ثبوت مخصوص بدلیل غایت و تا یک تفسیر بدعت و تفسیر بدعت مذکور بهین ثبوت و تفسیر
 معتبر داشته اند و نیز لازم مخالفت و مزاحمت و اندراج تحت ممنوعاً مقید شده اند چنانچه صاحب خود از این حجره مابقی از این مرد
 ما احد علی خلاف امر الشارع و دلیل الیها من العالم الخ حجة الامام در احیاء العلوم آورده انما البدعة الذمومة ما نقصها السنة القویة
 او تکالیف بعضی الی تنزیل الیها عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده انما تنزیل تحت محسن الشرع فی بدعت مستند و انما
 ما تنزیل تحت تنقیح فی الشرع فی بدعت قبیحة الخ از سیرت که که تا یک تفسیر بدعت از اقوال نشان ظاهر است از عهد صحابه کرام علی
 نه الا ایام بسیار از امور را که تفسیر صاحب را در تفسیر بدعت شرعی و با وجود اطلاق بدعت منسوب نموده اند **قول**
 منکر یا تفسیر چنین محدث را بدعت نیکویند **الخ اقول** که بعضی قائل نظر از تفسیر صاحب دیگر علماء اعلام در همین صفح که از علماء اعلام این
 حجره مابقی طایفه منسوبه بر اهل علم غفویت که اینها بسیار از امور را بدعت منسوب میکنند که از اخبار است اتمام بحال انکار حضرت را
 و ادوا انواع عبادت و جهت اظهار فکر و ایمان و لا بد با ستاد و منکرین اهل آراء است و میباید بطوریکه علی الاطلاق مسطور
 مستحکماً آنحضرت بر تقدیر تمامیت خود را گردید پس این ادعا که چنین محدث را که تا یک تفسیر بدعت از اقوال نشان ظاهر است از عهد صحابه کرام علی
 بدعت نیکویند بلکه داخل سنت میدانند بطولش ثبوت رسید **قول** از اینجا معنی شد که محض نیکو بدلیل از دلایل شرعی ثابت نباشد
 بالا جماع بدعت منسوب **الخ اقول** از این قابل ثبوت رسیده که صحابه کرام و غیرهم بسیار از امور را بدعت منسوب نموده اند و صاحب
 صاحب را که ان امور را داخل در معنی ختم خود میکنند پس بدعتی ثبوت و عدم ثبوت که حکم حصر قبیح منفرع بر آن احکام را در بابا که
 درین خلاف شقاق است ادعا و اجماع و اتفاق چنین دارد **قول** نزاع تفسیر بدعت و تفسیر تفسیر آن درین غلطی باشد **الخ اقول**
 برین بنیاد طایفه اجماع علی که ما را سنت آنحضرت صلوات الله علیه بدعت منسوب نیست و تفسیر قرار میدهند و بسیار از امور را با وجود صحابه
 و مجتهدین عظام را بدعتا منسوب نموده اند و از این دلالت دارد و میباید که عدم فعل بلکه عدم نقل از آنحضرت صلوات الله علیه
 حکم ضلالت لازم می نماید هر چه نزاع حقیقی است تا آنکه حکم بطلان اندازی اصل ایمان شل شرک بر بدعتا منسوبه با بسیار اندر نیاید
 برین بنیاد صاحب را که عدم نقل بلکه عدم فعل آنحضرت صلوات الله علیه فعل صحابه پس مخالفت فی الواقع انما مندرج است از این بنیاد
 نزاع غلطی نمیتواند شبهه و دوجه اولاً حقیقی تا یک تفسیر بدعت منسوب نموده اند بدلیل حدیث شریف چنانکه از سند صاحب
 رسالت نقل نموده خواهد شد و ثانیاً حکم بدعت حسن است و موت و قیاس و اجتهاد و مجتهدین با تفسیر تفسیر نشان ندانسته اند که تفسیر صحیح
 و ثانیاً برین بنیاد میری بایست که امور که تفسیر تفسیر صاحب رسالت داخل بدعت شرعی نموده اند بالا جماع مذکور قبیح ضلالت و بدعت

چنانکه ادعای اوست حالانکه بموجب امور صحابه کرام دیگر ائمه اعلام با وجود اقرار اطلاق بدعت تصریح حکم استحسان
 فرموده اند **قول** حسن تفسیریکه موجب تقسیم نیست الخ **اقول** بر ادوی الالباب مخفی نیست که صاحب رساله برکناره فهم بر سر
 باز در محاوره بهائت آورده گردیده برگاه حسب فهم او باین اهل تفسیرین نزاع حقیقی نیست پس حکم به تفرقه حکم حسن قبح
 و صحت و بطلان چو معنی دارد علاوه بر این احتمال اطلاق بدعت از صحابه کرام و تابعین اعلام و دیگر مجتهدین اعلام
 بموجب مخصوصه بهائت از دست نموده اند معنی ایشان حکم با استحسان آنها فرموده اند و نیز تقسیم بدعت بطرا حکم شرعیست
 که از ائمه مجتهدین منقول است کافیت بر آنست که موجب تقسیم است باقی ماند اینکه اطلاق بدعت بمعنی لغوی باشد
 پس مخفی نیست که اطلاق بدعت بطر لغوی بر خصوص سنت هم میتوان نمود و با وجودیکه آنحضرت بغیر سنن آنحضرت اطلاق
 نموده اند بلکه در مقابل آن با وجود استحسان اطلاق این لفظ نمودند پس ظاهر گردید که این معنی حاصل معنی بالیس نبوده است
 صدم که مورد تقسیم است البته معنی اصطلاحی اهل شرع است نه لغوی که آن مخفی علی اهل تحقیق **قول** صحیح استنتاج کلام الخ
اقول ائمه اهل سنت که بموجب تبیینات و تفصیلات دیگر احادیث تقسیم نموده اند و تفسیر بطوری نموده اند که مورد تقسیم گرد
 بران تقدیر بهر استنتاج باطل نمیشود الزام بطلان حدیث بر ائمه دین بهائون مبتنی است بر ندیدن کلام شان و نفهمیدن
 مرام شان معنی فقره اول آنکه هر محدث یعنی امیر که مرام سنت باشد بدعت سیئست و معنی فقره ثانیا آنکه هر بدعت سیئه است
 است پنجم عبدالحی و شرح سفر السعاده و شرح حدیث مذکور نوشته و بهرام محدث و بدعت که مخالف سنت و منیران باشند
 گماری است الخ ملا علی قاری و مرقات آورده قال فی الاثر کل بدعة ای سیئه ضلالة لقوله صلعم من فی الاسلام
 سنه حسنة فله اجره و اجر من عمل بها الخ اگر تا کی تقسیم بر محدث مخالف سنت را بدعت سیئه و هر بدعت سیئه ضلالت
 نمی گفتند تا البته این الزام بر کلام آن ائمه اعلام از مجتهدین اعلام و غیرهم میتوان نهاد و بدون هیچ خطا عقاید
 مانند تعدد اصطلاحات و اختلاف محاورات و احتمال الفاظ مجتهد معنی پس بر پایه کتب شرعی خوب بشمار است که انکار آن
 اعتراض بر آن کار جابلان منصف است **قول** که تدبیر چون تقسیم بدعت امر غیر مشروع است لهذا اکابر علماء و صلحا
 با جتنای بدعت و محدث الخ **اقول** این تدبیر عجیب غریب است تدبیر خویش را به نظر آنکه احتمال لغوی معنی خاص
 بقسام خاص سنای تقسیم معنی عام نیست العجب ازین حکم اکابر علماء و صلحا تقسیم بدعت امر غیر مشروع و حکم به آن کار علماء
 و صلحا بلکه سلف خلف آنها بموجب آنکه استحسان بسیار از امور با وجود اطلاق محدث و بدعت مردود شود قول امام شافعی
 که نقل کرده بیدیکه ما فطریق و امام نووی و علامین حوز و غیرهم از امام شافعی روایت نموده اند قال فی الله تعالی
 الحدیث من الامر مرضیان احدیما احداث مما یخالف کتابا او سنة او اثرا او اجماعا فبذره البدعة الضلالة و التنا
 ما احداث من الامر مرضیان فله غیر مذمومة و همچنین مقوله امامنا الاظم که ذکر کرده در رساله ما مباح و مذموم پسند که
 از کافی در مسکه تعریف از حضرت امام اعظم مهر آورده اند لیس نیست و اما بموجب حدیث احدثه الله من قبله ما یجوز
 من قول

عنبیه که آورده بر بید که در همان غنیه الطالین گفته و منعی للام ان لا یدخل فی الصلوة و لا یکبر حتی یوی الامام علیه
و ان تلفظ بذلك لیسان کان احسن الخ حال دریافت نماید که تلفظ نیت زبان بمنزله بقدرت یان او شریعاً بعت است یا نه و نیز
مقتدایان او بخل بدعت چه حکم نموده اند فقل ان احتسابها و اعتقاد جوازها با لحاظ اختصار و اینکه مانع تطویل برین قدر
التفاوت اگر اتوال میزدین و درین باب جمیع نمایم کتابی از بس ضخیم مرتب گردد و کثیرین قولاً ایهامش بودنی و یاکیناً مسطور قوله
در ابتدای کلام سابقه گردیده و اول موجد و مخترع آن از ملوک شاه اربل شده و از رعایا عمر بن محمد بوده الخ **اقول** کلام صاحب
سیرت شامیه غیر آنچه نوشته بهیچ ترتیبی بر آنکه اول کسیکه در موصول این فعل که در شیخ عمر بن محمد موطا بوده و از ملوک و لاشاه اربل اقتدا
بشیخ نموده پس قرار صاحب الامرین قدر دعوی حصار ساله بنیوت نرسیده قوله که یکبار از علما در آن زمان تباریکه شاه درین عمل
برداشت الخ **اقول** که تصنیف ساله در آن زمان صرف این وجه نموده باشد اما تباریکه شاه درین عمل از علما و مقتضو این وجه
در سیرت شامیه آورده و قد انشی علیه الامیه منهم الحافظ ابو شامه شیخ المنووی و قال فی هذا حسن من یذکر فی کلامه و فی علیه الخ
و حافظ سیوطی در سال خود آورده و حفر غنیه العلماء الصالحون من غیریکه الخ **قوله** و منقش شاه اربل الخ **اقول** و لا بر حنبه
بشهادت مستدین حصار ساله شایع حافظ سیوطی غیره و صلوات و علم و عدالت شاه اربل ثابت می شود و نمودار و تکرار طول ساله
بسط این بحث مفقود چه عدالت و جلالت و سندی و معتد بودن اکابر علماء کمالین و اولیا صالحین و فقهاء و محدثین و مجتهدین
مخالف بر کات منازل فرموده اند کافی و دانی است بر اثبات اصل مقصود مثل امام جزری و شیخ عمر بن محمد و سیوطی و ابو زرع عراقی و
حافظ عتقانی و حافظ سیوطی و امام حلی و علامه ابن حجر مکی و طاعی قاری و شیخ عبد الحق و طبری و غیر جمیع غفیر که نام بردیم و
مسطور در اگر صاحب الامرین حضرت موه دیگر سلف و خلف را نیز که جمله عرش بن اهل علم نقد شرع حضرت سید الانام معلوم اند
و متجربانین علم و دیگر دعای مسته فاسق و مبتدع و گمراه بلکه عقیده عامه با یقین خارج از اصل اینها شمار تا برین تقدیر از شواهد
روایت بسیار از روایات است بر وارد و ثانیاً از استعمال غنا و غیره علی الاطلاق خبر حکم منقش قطعی شاه اربل نمودن و منقش
مستندین حصار ساله غیر صحیح است اما المسایل و جراح الی سیرت غنا و محروم از آلات عشره نوشته در استماع طاع غنا بود و ایامی در مدینه شخصی برین
نزد و قریه دارد گفته و اقل کرده و شاه عبدالعزیز سیاح و جراح الی عشره نوشته در استماع طاع غنا بود و ایامی در مدینه شخصی برین
مختلف است اصح است که جایز است و احادیث کثیره و یداین روایا اند الخ و شاه ولی الله و کلمه حدیث و حجیت با خود و غنا
وقت و در سیاح نوشته و علامه شامی و شافعی و دیگران سکه باحت غریب نوبت بر کتبیه نوشته و هذا فی بیان الالهیه بحریه
بمعینا بل بقصد الیه و اما من سماعها و التمثل بها و تبشر الاضافه الی التری ان غیر ملک الاله بعبیهها حل تارة و حریم غری با
افیه و الامور بقاصد ما و فی دلیل سادتنا الصوفیه الذین یقصدون سماعها امور اسمعها علم فلا یباید و المستخرج من الاخبار
بحکم بکتم نهام الساده الاخبار **قوله** قال ابن خلکان الخ **اقول** اثبات او عافش شاه اربل از تاریخ بن خلکان محض نیست و اثبات
اول قدر حال سلطان بطون خضر زمان تاریخ ابن خلکان بایشیند اما سیرت نقد کمال فی فعل اخیر غریب علم سیرت ان احدانی

فی ذلک فاعلم انکم شیء فی الدنیا احب الیہ من الصدقة وکان لکل یوم قنایة یقفون علی الخیر یفرقها علی الحاجج وکان قد بنی ما یحب
 خانقاہا للزین العیانی کان یا تہتم فی سبیل علی الحاجج بنی مکتبہ تربیتہا فقہا القرن بن شافعیہ والخفیة وکان سیرک نشہ
 وفتین مجاہد علی بلا واصل لیسک بہا اساک السلیمن لیدی لکفار وکان یقیم کل سنتہ سبیل الحاجج ہوا اول من اجری الماء الی جبل
 عرفات لیسیتہ الوقوف الخ وبعید حالاج ورجا ودر وکر خفان کونشہ وکوا یفقیع فی تعداد حمانہ لعل الکتاب فی شہرہ معروفہ
 غنیة عن الماطل لربا فی ما ذکر حرف سماع غلبہ علی الخ بکل ان فرمودہ وعلی السماع وکم لیل لذلہ سماع فان کان لا یتما علی المعول الخ
 اگر صاحب لہ از دیانت سر و کار می بود و حال اثبات فسخ سلطان افاضی القضاة علامہ بن غلکان نمی نمود فقیر میگوید کہ از
 غنا و سماع و لہو و لعب و انراخ و لشکر غازیان کہ کلمات بطول غیرہ میکنند جز حکم فسخ نمودن باطل محض است حراین و حقیقت انہا
 قوت داشتہ کہ جمیع لشکر اسلامت و لہو و غنا و سماع و انراخ غازیان از احادیث صحیحہ تم ثابت است از بیجا است کہ ماطل فی قار و دروغ
 نوشته قال السنو ابا زات الصعامة غنا و العری لہ فی لہ و ترنم و حدا و فلو کفیرہ صلعم و بعیدہ و شلہ لہ یج اعم غنا لک لیسک
 انما الی آخرہ قطع نظر از ہر لہ و آن حقا رسالہ لا یتقد انفا نماید کہ قاضی القضاة علامہ بن غلکان قابل تصف بود علی
 بحاسن غلبی تا یا قابل تصفا ان بغض و امور مذکورہ بالجملہ و الہ ابن غلکان بر اثبات قبیاح و زمایم سلطان بطلانش از ہر
 طاہر است و عیان **قولہ** و حرمت غنا الخ **اقول** و انما این تطویل درین مقام محض لاطیل است و ناسیا از قولی سابق یہ ہوت
 کہ حکم جزیم فسخ علی الاطلاق نمودن حسب تحقیق مستندین حسب رسالہ باطل است غایت بخت ہیچ نیست کہ نہ تحقیق مذہب غنا
 وسیع لہو و رت نیست اما بر اہل غنا ہیچ حکم فسخ و ضلالت ہم در مسئلہ اختلافہ درست نیست و لکن انیک نام ہذا وجاہ القضا
 و غیرہ آورده العنا و استماع الملاہی ضرب الزامیر و الرقص کما حرام و تحلیا کافرانہ **اقول** معلوم نیست کہ موافقین در ہا
 ستندہ خویش رقص و شغ الملتخ خود را بن حرم ظاہری ہم این حکم کفیر یا تبذیر تفسیق عنایت سیفر یاید یا نہ **قولہ** اما بن حرم
 الخ **اقول** تطویل کلام درین مقام ہم خارج از اصل است اول استحسان علی مجاہدین کہ مبارک بر این وجہ غیر مقصود است
 بلکہ از دیگر اکابر ائمہ سلام و اولیاء کرام و فقہا و محدثین عظام ہم معروف و مشہور است و دوم بسیار از اکابر محدثین و فقیہان
 ابن رحیدہ علوم حدیث و غیرہ و بودش از اعیان علماء کرام و اخذ دیگر علماء کرام حدیث را از در غیر ذلک بن لہا جلیلہ
 نیز بیان نموده اند و توثیق وی فرمودہ اند از آنجا حافظ جلال سیوطی در نسبتہ الوعایہ تصریح فرمودہ عمر بن الحسن بن محمد بن
 بن خرف بن وحیہ الکلبی لاندس علی الخطا بکل ان بن اعیان العلماء و مشاییر الفضلاء استقامت علی الحدیث و ما یعلمونہ
 عارفا بالحدیث و اللغة و ایاہم الریشا شاربہ الحدیث و مل لہ حدیث عنہ ابن الصلاح غیر الخ و اگر بعضی محتاجان بہ کتاب خارج آورده اند
 دیگران بحوالہ بنیم برداشتہ اند علامہ تلمسند و کتاب نفع الطیب بن غصن لاندس لوطیہ از کتابہ بن حافظ الہ خطا از کہ محمد بن
 و حافظات بیان کردہ نوشتہ و تکلم فی جماعہ قیادہ از ابن نجار قدردہ اجل مآذ کردہ قد ردی حجتہ اللہ علیہ بہ ہر حال نام الہ
 و خراسان کف لک علی الحدیث و سمع من ابن شکوان بنہ و من ابی الفرج ابن الجوزی و باصہبان بن ابی جعفر لہ خطا و اصل

مندوبات مخصوصه علماء کالمیون مجتهدین تفصیلاً و تفصیلاً آن ثابت نباشد و در مختار و بحوث نماز برای عموم مراضی شسته
 و شسته با برنج اطاعون قول این مجتهد اجماعی سنه و کل طاعون و بار الخ علامه شیخی نوشته توله حسنه که انی النهر قلت اعتد
 قشر نه الا حکام الخسته کما اوضحناه فی باب الایامه و بذیل کل طاعون و بار نوشته هم بیان از قول اطاعون فی عموم الامر انما
 علیه و ان لم یصلوا علی الطاعون بجنبه صلح قول این عمل مختلف فی بین الناس الخ **اقول** اول انکار شکران و ثنایه
 شکران از باب خلاف است نزول الفتنه از باب شکایت و ثنایه بآنها تحقیق می کنند صاحب را در توجیع عدم کرامت خرقه
 رد مال بجام سلیمان بدل از فرموده انما وجود یکبار و بسیار از کتبه حکم کرامت هم نموده اند یعنی در شرح کثره نوشته لا یکبار الخرقه
 ای جمله انوار و در مختار هم در کتبین انما سنه عامه البذل و مارا المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن الخ علامه شیخی در رد المحتار گفته
 فیما صححه المتأخرون المتعلق بالمسلمین **قوله** متعلق جمیع بلدان نبوده الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم و لاعدم اعتبار بحجت نبودن تعال
 بینه اجماع جمیع و صورتیست که دلیل دیگرنا الفتنه موجود باشد که تعال بینه اجماع در مقابل نفس نفی نیست نه اگر در صورت عدم مخالفت
 خصوص هم این تعال معتبر باشد علامه شامی در ما شید و مختار و شرح قولی که از اشباه قتل نموده الذی یبیم اعتبار الموت
 الخاص لکن انی کثیرون باعتباره علیه صیقلی بجزا الزوال عن الوطایا الخ **قوله** فی المستغنیه المتعلق بالعام ای انما المستغنیه
 و المعروف المتعلق بالصلح الجرم السیر الزود و فی محل آخر منه و لا یصلح مقید الا لما کان مشتملاً کان متعارفاً لیسری فی الا
 علی بزاریه و کذا ای فیه لا جاره و کوفی الی الحاکم غزالی علی انیه سجه بالثقل و شیخ بلخ و غارزم انتوا بجزا جاره الکاب
 لغیر و بلخی ابو علی التفسیر ایضا الفتوی علی جواب الکتاب البینه منصوص علیه نیزم البطل انشر غدا و ان عدم اعتبار بینه اند
 اذا وجد التمسک بینه لا یصلح سنا التمسک لما مقید و الا فقد اعتبره فی مواضع کثیره و انما و ما رافضی ان المعروف بالصلح مقید
 و لا انقل البری فی سنا الحاکم لکن کوفی قال الصلح شهید لا یأخذ باختلاف شیخ بلخ بینه بقول اصحابنا المتقدمین لان المتعلق فی
 بلایه علی الجواز المکین علی الاثر الصلح لا لا و لکن و کذا دلیل علی تقریر بلخی علیه الصلح و السلام یا هم علی انک کثیره
 منه فاذا لم یکن کذا لیسلم کمن فعلهم حجه الا اذا کان کذا کمن الناس کثره فی البذل ان کلاً فیکون اجماعاً و الا اجماع حجه الاثری
 انهم لو تعالوا علی بیع الخ و الزوال الا یفتی بالحل الخ **قوله** انما کثره ستم از صد اول نبوده الخ **اقول** فقها کرام و سایر دینی و مدینه غر
 حادث را هم اعتبار فرموده اند علامه شیخی و بیان حجج شیخ بیهی که مقتضای عقیده باشد مکن عزت بان جاری گردد بعد از انکار از
 بزاریه و خانیه و غیره آورده و مشتری ثوباً و او منافقا علی ان ربح البایع و سلیم الخ فی نویسه و تدل بارة الزاریه و الخانیه و کذا
 کتبه العقاب اعتبار اثر المباد الخ **قوله** حجت شامل در عبادات الخ **اقول** در بجزا ان و بحجت خطبه گفته دینی و خمس
 و ذکر الخلفاء الراشدين تحسن بذاک بری التوارث و بذکر الیمین الخ **قوله** ضلالت بودن مبتدئ یعنی بی اتفاق فرقیه الخ
اقول بجزا و تفسیر بینه نموده شده مختار خود کرده و عدم ثبوت کرده و بر آید در احادیث و انار آورده از اشتر آورده
 ظاهر است که عدم ثبوت امری بآن معنی مستلزم عیبت و در ضلالت بودن آن امر نیست و چون بیک از امور که بر اینها تفسیر رساله با

صادق است از اقوال صحابه کرام و دیگران که علامت ثابت این ذکر اتفاق فرقی بر محض کن بر بیجا است **قوله** لیس فی این عمل از ان
 اعمال است **الخ** **اقول** عمل آنحضرت صلعم آنکه در باب صلوة ضحی که صاحب رساله بر آن مایه تفسیر بدعت شرعی قبول خود را بجهت
 ابن عمر بن خطاب بدعت بودن آن نقل نموده و ما هم سابقاً از حضرت و مندرج در فضیلت همان امر با وجود اقرار بدعت بودن نقل نموده
 و در باب صلوة ضحی از حضرت ام المومنین صدیقہ فرمود است ای خان رسول الله صلعم لیس العمل بهو یحب ان یعمل خشیة ان یعمل
 به فی فرض علیهم کما جاء فی روایتی مالک البخاری و مسلم و غیرهم و اگر برین هم تسلیم نباشد تا در کلام مستند خود شیخ ابن الحاج بربند که چه
 نوشته و حال نقول نبود از صحابه غیرهم آنکه در حدیث علم گفته و الا سار بالماخذ فیها لم یعمد و صامت و ادب و صبر هم حسن
 و ان کان بدعت الی آخره علامه شامی که مستند صاحب رساله است و حاشیه در اختیار بدعت از آنکه از بعضی فقها را کرام کرامت غلات
 قبول آورده میفرماید لکن نحن نقول اذا قصد البعظیم فی دعوان العائنه حتی لا یتحرقوا و احسن القدر لجلب الشیخ و الادب لنا نلیس
 الا یرین فهو جائز و ان کان بدعت فهو قولهم بعد طواف الوداع یرجع قهقری حتی یمشی من المسجد اجمالا لا للیسیت حتی قال فی المنهج
 ان لیس فی سننه مردیه و لا اثر فحکمی و قد نقله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ باید درین که حدیث قهقری را بر تطبیق است آنکه بعضی
 علامه درین سخن میفرماید با وجود اقرار باین که از سنت آنحضرت صلعم و انما صحابه کرام ثابت است چنانچه علامه قاری در شرح مسند متوسط
 و دیگر علما متفقین تصریح آن فرموده اند باین موجب ندای اعلی علیه السلام که با وجود اقرار بدعت بودن حکم بجهت آن نموده اند
 گمراه شدند چه عمل آنحضرت صلعم و صحابه کرام با وجود مقتضی عدم منع یا حقه نقد بر آنحضرت صلعم یا مسأله آنکه تعظیم او کسبیه لازم بود
 بلکه تسبیح استند یا عمل قبیح نیست ترک فرمودند و اگر آنها علیک بر آنجات خود اداء و عاوض ثبوت این عمل از سنت نمایند تا اول لازم
 است که از اما و شیخ مرفوعه متصل که در صحاح یا شد سنت بودن این بیت خاصه با ثبات رسانند و انما یفرضیت کلام بدعت است
 که فقها خضیه با وجود اقرار بدعت بودن قایل استخوان آن **سند قوله** منها ما فی الیهاتیه انه یکره ان یتقل بد الفجر بالکفر کنی
 الفجر لانه علی السلام لم یز علیها مع حرمه علی الصلوة **الخ** **اقول** این حدیث لکن آن جهالت مالک است اول که قیاس مجلس ذکر
 آنحضرت بر نقل بعد الفجر متداولی حکم با استماع عقد مجلس شریف بدعت است و ادان محض نفی است فعل نماز که شرط بشرط خاص وقت
 باوقات و مقید بقیود مخصوصه است بخلاف آنکه آنحضرت صلعم که مقصود از ان طلق اجمالا و توقیر او تعظیم است و فضایل مجالس ذکر
 و شرع شریف قبیحی معنی نیست در همان بدایه رحمت جواز زیارت تعبیه بر قدر تا تو بعد از تکبیر سنون نوشته و لا ینبغی ان یعمل
 بشی من ذلک الکلمات لانه هو المقتول باتفاق الروایة فلا یقصر عنه و لو زاد فیها جاز خلافاً لا ینفی عنها اعتبارها بالازان و لا یجوز حبس
 اند و ذکر منظم لکن ان اجمالا و الصماحیه کاین مورد و ابن عمر ابی هریره رضی الله عنهم زادوا علی المأثور و ان المقصود انشاء اهل
 العبودیه علی منس از یاد علیه السلام و ختام فایده دیگر هم باید فهمید و آنکه آنحضرت علیه السلام مقام بر ابطال استحقاق
 کرام و ادب و عظام لفظ زیادت علی النفس زیادت علی المأثور و السنون پیش میازند و بالکرامت تهتم تجویز شرعیت بر آن حضرت
 ای پروردگار جهان محض منفی زیادت علی النفس بدانند و منفی منفی نمهند و اگر خواه نخواه صرف از استخوان عمل امور مخصوصه

[illegible]

کان رسول الله صلعم قبل البعث شيئا وعادته شرفه في حيان قرارا فنه كره صلى اول خبره كبره شرع ميفرود نماز عید بود
 پس از اینجا بعضی بجهت پیغمبر اندک اگر خواندن نماز قبل از نماز عید در بهر کرامت میزدشت البته در وقت گاهی موافق عبادت
 کریم که حرص بر نماز نیستند باین جواز ادعای نمودن پس سحت هدایت را ترک نمودن و از نماز شریفه مقرر محالست نمودن
 البته در وجه کرامت دارد و معذور در رخصت را زجر آورده و اما العوام غلامینون من تکیه لا تفضل اصلا النکته و غنیمت فی الخیرات بحر
 انبی و پیچیدگان دیگر سندی صاحب را هم نوشته اند و عمل بعضی هم از صحابه تا بعدین غیر هم مختلف بوده است پس هب بخدی علییه
 درین خصوص هم ثابت شدن نمی تواند قطع نظر ازین هم قیاس مجالس را که حضرت سید ابراهیم صلعم که در شرع شریفه بر آن تکی
 از اوقات و مبنی از اینست مخصوص نیست و مقصود از ان علی الاطلاق انها توفیر شفا حضرت رسالت است بر اوقات نماز و
 که ثبوت اوقات و هیات آن بر سندها منقول از قول فضل شافع و توقف است قیاسی است فاسد و اجتهاد است کاسه **قوله** سنها
 مانی البه تکیه و الدعا عند ختم القرآن بجماعه **اقول** اما در بیان فساد سندی که در آیتانیه در ماسن و ماسن
 مخالف مذنب مختصر موجود باشند از ان جمله غرض فرمودن چشم پوشیدن و بر اثبات تفصیل ایدین و البطلان شرف
 محض حضرت سید المرسلین صلعم بر یک قول غیر منتهی پسند نمودن و بر ان نورسند گردیدن کمال سفاقت است و بیان بیانی
 سندی مینویسد و لا باس باجماعهم علی قررة الاخلاص جبراء عند ختم القرآن و لو قرءوا احد او اتبع الباقون فهو ولی الخ و
 سهرافست و مستحب لان یحیی اهل و ولده عند الختم و یقولون کذا فی الدینا یحیی الخ و سهرافست الدعا عند ختم القرآن فی
 شهر رمضان کرده لکن نهراشی لا یفتی به کذا فی خزائن الله تالی الخ و سهرافست لا باس بکتابه اسما السور عدالاتی
 و هو و کان احدانا فهو بدعة حسنة و کم شیئی کان احدانا و حسن و کم شیئی یختلف باختلاف الزمان و المکان الخ تا ثانی
 مطلب سنا عیدیه و سنا بحر گفته اند ختم هر کس که لوگون کج جمع مین کره و موجب اقرار باینون کو حاضر کره آورده این
 شامل که وقت قبولیت کس به الخ انفس که صاحب را را بر اقرار ال کما بر سنا عیدیه هم که در سایل نهذ تغییر نموده اند خبریست
 تا بقایای سندی به بر صحت باعوا جمعی از سنها را و آیتنا قصه متشککه که در سنا سنها پیشینان ایشان جمیع شیئی به قصد
 تحقیق و تطبیق تحریر نموده ثالثا بقدر میقتی به با بودن این یک دابت هم طلب سنها عیدیه نیست و رابعا مطلب صاحب
 رساله هم ثابت نیست چنانچه او هم مجبور عدم فعل از آن حضرت صلعم دلیل مخالفت شدن نمی تواند **قوله** سنها مانی البهاتیه و
 لیسنه الکوف خطبه و لا یقبل العوام ردیهتم الخ **اقول** قطع نظر از عدم ثبوت تقریر چنانکه گذشته کلام ایدیکرام در
 مقام رجحان ثبوت سنیت خطبه تعلیل از احادیث شریفه است نزو کسانیکه ثابت است سیکونید و دیگران نمی میکنند
 چه در انحال نماز و سنا ایضال مخصوصه محمد و سنها شرع بوجهی تفسیر نمودن و از طرف خود چیزی داعل که در بطور جزوه
 نه نشاید پس این را من از انجی فی ملاذ و در سیکونید و سنها مناجم و سنها که ای سنت قولیه و خطبه شرع نیست **قوله** سنها مانی البهاتیه
 الصغیر لکنه کذا لثانی فی صلوة اللیل الخ **اقول** تفصیل و تحقیق این مسئله آنکه درین مسئله اختلاف است بعضی شانی کرده

منی اند و شمس لایحه تصحیح همین روایت فرموده اما مختار عامه کراست و وجهش آنکه در اصل بر تفسیر فعل نماز علیها اما باطل
تبعیت فرض قیاس تقضی شد که تا چه اکت یک سلام خوانده شود و چون از آنحضرت مسلم نقل بشت رکعات یک سلام ثابت شده
حکم بخواندن هم نموده شد و هرگاه که شارع اقتضای برین حد فرموده و زیادت بران نکرده و اصل ثبوت تجدید و توقیت و تین
افعال مخصوصه محدوده شارع توقیف است پس تفسیر مخصوص شارع مکرده باشد چه اگر تفسیر آن حدین مکرده نبودی شارع
بر بیان حدین التزام اقتضای ضروری گاهی بر تقدیم یکران در آن فعل محدوده تفسیر هم میفرمود و در جگفته و خلف المثلخ فی
الزیاده تسلیم است و اتمح اختلاف التفسیر فصیح الامام السرخسی عدم الکراهیه مسلما بانه وصل السباده و هو افضل مرده فی البلیغ
قال الصیحه یکره لانه لم یرد عن النبی صلواته و رفع القدر یست قوله و دلیل الکراهیه انه علیه السلام لم یزعل فی لک سنی الاصل
فی ذلک التوقیف الخ قوله سنها فی مختصر غنیه المستفی شرح منیه المصلى الخ **اقول** حال این استلال در قول ابن معلوم
گرویده علاوه بر آن در شرح منیه المصلى باید دید که در بسیار از امور با وجود عدم نقل از آنحضرت مسلم حکم با عدم کراهت
داده از آنجمله اینک گفته و آن را ذی و عار الاستقلال بعد قوله و التالی بدک لفظ و جل ثنا رک لایمن من الزیاده و ان سکت
لا یومر به لانه لم ینکر فی الاحادیث المشهوره الخ بلکه در بسیار از مواضع با وجود عدم نقل از صحابه کرام و غیر هم نیز حکم احسان
اموریه بقصد خبر داده از آنجا که بخت تلفظ نیست بعد از آنکه از ابن عباس نقل بشت آورده نوشته لکن عدم النقل و کونه بینه
لایانی کونه حجتا لقتل اجتماع الغزیه علی اشار الیه فی الیهادیه و صرح به فی التخصیص **قوله** سنها فی الیهادیه لایستلزم جافان
النبی لم یکن الخ **اقول** از لاک عدم تمامیت تفسیر یا بشت دوم آنکه رطاف کعبه عبادتی مثل صلوات و بیت آن توقیف مختص
و محدود و خاص است تا حدی شارع را که برای اسلام صرف رعایت برقرار فرموده رکعتین آخرین را استلام نمی نمود و تفسیر کردن و دوران
افزون اگر بحسب هم بعضی تجدید کراهتی دارد و مستلزم آن نیست که ایما یکدیگر چون زاحم و منکر که ایست محدوده شارع نباشد و برآب
آن از جانب شارع حکم اطلاق بی تخصیص تقدیری ثابت بر این صفت دلیل عدم نقل با عار اجماع حکم ضلالت نموده آید سوم آنکه اگر
بدایه حکم میکرد که هر که استلام کعبه بنیت خیر و محبت سواد و در آن مخصوص خواهد نمود گمراه خواهد گردید تا البته تجدید را ذکر این مخالطه سید
و حالت آنکه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین حضرت ابن زبیر و حضرت انس و حضرت عباد و غیر هم رضی الله تعالی عنهم
قابل استجاب آن بوده اند اما محمد ساعیل بخاری در صحیح خود آورده عن ابی الشفاء رضه انه قال من تعقی شیئاً من البیت و کان سنی
یستلم الارکان فقال ابن عباس رضه لایستلم بهان الرکنان فقال الشیخ البیهقی البیهقی و کان ابن الزبیر یستلم کلین الارکان
و شرح صحیح بخاری آورده و میفهمد بنا لحديث زید بن الاول من تلیم الارکان کلها و هو مذنب ما و نه و عبد الله ابن الزبیر و سید ابن
غفلته و قال ابن المنذر و هو مذنب ما برین عبد الله و الحسن و الحسین رضه و انس بن مالک رضه الثانی مذنب بن عباس رضه و غیر
و در میان آنکه لایستلم الارکن الیهانی و هو مذنب ما بحسبنا الخیفة ایضا لانه علی قواعد ابراهیم علیه السلام الخ و نیز در شرح مذکورند
حدیث دیگر است و الرکنان الیوم من حیثه الحجر لایستلکان لکنا لایستلم سائر الجدران لانه حکم مخصوص بالارکان و عن عروه و محتات

استقامت الحکم فان لم یسئ شی من البیت مهورا وکذا عن جابر الجعفی و قال ابو جعفر علیه السلام انما الکرم الماسود خاصته و لا یتلم البانی لانه
 لیست نیت فان استلمه لایسئ الخ حاصل انک نزد علماء کرام ما گویند که اگر کسی عراقی شامی در احوال اطراف مسنون نیت بلکه بعضی از اینها
 داخل ساختن آن در عین بیت و ان نزد خود مکرره تفسیری هم قرار داده اند اما حکم آنها عینیکه در باب نیت ضلالت حکایت شده اند
 در اینجا تصور آن اقدام نمودن کار کسی را بل اسلام سواً از خروج و دفع و بخت نیت آری خروج و دفع و انقضای صحیح اگر اضا ایا نه از نیت
 میگویند و بخندیم هم در میان نیت ضلالت بلکه نیت که وی نیت بیابان می پویند اگر ایا هم می نیت حضرت امام حسن می نیت حضرت عبداللّه
 زبیر و حضرت معاویه و غیر هم رضی الله تعالی عنهم را بدینجهت که با وجود ترک نیت صلوات علیهم تسلم قایل است آن تسلم جمیع ارکان بود و نیت آن تسلم
 و نیت از ایشان عجمی نیت چهارم آنکه اینهم بحث در احوال استقامت کن عراقی شامی و مخصوص بیت احوال اطراف است اما تفصیل
 و استقامت حد را کن کسب نیت بقصد تبرک پس تحقیق خود محمود بودن آن مسلم فرموده اند اما عینی بشرح صحیح بجای شریف آورده قال
 شیخنا زین الدین الاقوال الشافعی بها قبل من البیت محسن فانه لم یرد بالجنین شرعیه و لکن بل اراد ابا نه ذلک المباح من جملة الخسالت
 فیه نظر لا یخفی و قال انما تقبیل الاماکن الشریفة علی قصد التبرک کذلک تقبیل یدی الصالحین و جلیم من حسن محمود باعتبار المقصد و النیت
 و قد سأل ابو بکر بن غفران عن الحنفیة ان یشکک المکان الذی قبله رسول الله صلعم من سرته تقبیل تبرکاً بانه و ذریة علیه السلام و قد کان
 ثابت البانی لا یدعی ان یسئ حتی یقبلها و یقول یدعی رسول الله صلعم و قال انما تقبیل من سرته تقبیل تبرکاً بانه و ذریة علیه السلام و قد کان
 فی کلام احمد بن حنبل من ضعیف و غیره علی بن ابن ناص و غیره من الحنفیة ان الامام احمد علی تقبیل آثار البنی صلعم تقبیل منبره فقال
 لایسئ فانما یسئ الخ ابن قیمته نصاً تعجب فی کذا قال ای تعجب ذلک قدر و میانه الامام حماد غلط قیاساً لشافعی و شریکاً
 الذی علیه ان اذا کان هذا تعظیفه لابل العزف کیف باننا لنبی علیه السلام و لقد احسن محسن سلی حیث یقول **ع** امر علی الدار
 و یا سلی و اقبل الجدار الذی الجدار به و ما حله لا یسئ فلیهم و لکن جب من کل الدار ید قال الحنفی بطری یکون التظیم تقبیل
 الجود و استقامت الاماکن جواز تقبیل بانی تقبیل تعظیم الله تعالی فانه ان لم یرد فی غیره بالذنب لم یرد بالکراهة ایضا و قال قد رایت
 بعض تلمیذ جدی محمد بن علی بکرم الامام محمد بن بعضهم کان اذا را احصا قبلها و اذا را اجزا و الحدیث قبلها و اذا را جوار الصالحین
 قال لا یسئ هذا فی کل ما یتظیم الله تعالی و الله تعالی اعلم الخ **قوله** من یسئ فی شریک خلاصه لکلیل و الزیادة فی التکرار ان یقبل التکرار
 الا علی الخ **اقول** اولاً آوردن این روایت با وجود عدم تمامیت تقریر بنی از سفاهت نیت امر محسن محمد و ذکر از شرع مدافعت
 آن بوجه مخصوص ثابت باشد تفسیر آن در بیجا محبت عنده نیت ثانیاً در وقتیکه رسالت او در صفة الصلوة و محبت خواندن و در
 نوشته و نه لیساده لان زیادة الاخبار بالواقعین کما لا یمکن افضل من ترک ذکره الریالی شافعی و غیره الخ و در شرح نیت
 میگوید و لا یقول بنا انک محید جمیع هم و درود فی الاحادیث و لو قال انک لایسئ لایسئ لایسئ لایسئ لایسئ لایسئ لایسئ لایسئ لایسئ
 و انچه صاحبیه در بحث زیادة تطبیع بر تقدیر مسنون و ما توفیر فرموده از سابق باید و **قول** منها فی الدلت الخ لا قرة و لا شریکها
 و عن الشافعی انما تحکم فی الاولی و عندنا تجزئ نیت الدعاء الخ **اقول** انک تقریر بیجا نیت دوم قول او و عندنا تجزئ نیت الدعاء

حجت مخالفه در باب اعیانیت چه هرگاه خواندن فاتحه و نماز نهاره بنیت و عابا وجود عدم ثبوت بالخصوص است و محضرت
 صلوات علیه و آله و سلم در این باب بجهت در و مطلق عابا لعموم پس چنین است حال افراد خاصه دیگر سنن و تحیات عابا بنیجهان است و در مختار
 تقریر است که بندگان حسنه و سجنه غیر مایه ای بر عقل صاحبیه که مضر از نفع و مخالف از موانع نمی نهند **قولیه** منها فی الزمان
 لفظها **انه** علیه السلام ترک النیت و الترتیب علیما ترک لایله الاله علی جلاله و لایله علیما ترک ثبت انداز که قبل
ان **اقول** **ان** **م** قطعا علیه رحمه که این عبارت در بحث اثبات وجوب ترتیب نیست و در ضوابط مذکور است از عالم نقل و مطلق
 آنکه اگر حضرت سوان الله صلوات علیه و آله و سلم در وضو ترتیب بعد از نیت و سنن ترک مینمود و وضو بی ترتیب بی نیت مقرر و شروع میفرمود البتة
 و شیوه بیان طور برادر اجنبی که دید چون ترتیب نیت برادر چنین نیست فعل ترتیب نیت از آن حضرت صلوات علیه و آله و سلم ثابت گردیده پس با
 است که علی صاحبیه را از آن عبادت نیت ناسیا اگر صلوات علیه و آله و سلم مذکور باقی فهم صاحبیه را با خبر تا بودن صحاب کرام و غیرهم تارک
 اقتدار آنحضرت صلوات علیه و آله و سلم و تارک اجاب لازم نمی آید چرا که آنحضرت بسیار از امور را با وجود عدم نقل بلکه نقل عدم فعل آنحضرت صلوات علیه و آله و سلم با قرار
 بعت و حجت بودن ائمتان فرموده اند تا انا امام مطلقا و بعد از پیغمبر تا قبل تقسیم نیست است و در بسیار از امور ترجیح اباست
 پس ائمتان استصحاب با وجود عدم نقل میکنند و را با امام مطلقا علیه الرحمته در میان بود که شرف شهر ربیع الاول و یوم الاثنین و است
 و لا تشریف و استحسان عمل عبادین که بدل امرای نقد صدقات باستان و ایدین که نموده پس مقام عتبت است که برای غلبه
 انا مطلقا که قول امام مطلقا را که خارج از مسجد است بر اثبات خلالت عمل عبادین که شرف حجت میسازد و آنچه خود آن امام با
 در اصل ترجیح فرموده آنرا پس نیت می نازد و این چه بی نیهانی است همان امام مطلقا در بیان زمان و لا نوشته اند اما کان
 شهر ربیع الاول علی الصبح که هر چه الحرمه و لا حرجی و مضایح لا غیر میسر الا شهره و اوقات الشرف لانه علیه الصلوة و السلام تشریف
 با زبان ائمه الزمان تشریف بکلام که این و آن و بعد از اذان یوم الجمعة الذی خلق فیها آدم علیه السلام خصلت له لایضا و فیها عبد
 السلام علیه السلام فیها خیر الا اعطاه ایاها فلما کتب الساعة التي فیها سید المرسلین الخ و بعد از شرف فیها شهره اما شرفه و او فرموده
 لایله با کانهای فی القدر و یا و جهایا شرف من مولود و نجان من جبل مولود و لقلوب سعادتمند بدین **ع** یقول الناس
 انما لینه و قول الحق علیه السلام سمیع و فوجی الزمان شهر و منعی و ربیع فی ربیع و الخ و در بیان مضاعف نوشته و
 از صنعت صلوات علیه و آله و سلم تشریف بایضا و بعد از اذان یوم الجمعة الذی خلق فیها آدم علیه السلام خصلت له لایضا و فیها عبد
 نال فی النار الا ان خفف عملی علیه ائمتان که کتاب عثمانی الثوبیة عند البشیرتی لولادة النبي صلوات علیه و آله و سلم و با ضابطه اقال ابن
 جوزی فاذا کان هذا البولی که فرقه نزل القرآن بعد جوزی فی الاربعة لیه مولود النبي علیه الصلوة و السلام ما حال السلام الا و
 انه علیه الصلوة و السلام الذي لم يولد و بعد از ایاصل الیه قدرته فی محبة صلوات علیه و آله و سلم لایله انما یکون جزیره من الله الکرم ان یضله
 فبذلك العیم فی جنات النعیم لالال السلام تحفیضون شهر مولود علیه الصلوة و السلام میا و الاله السلام و قد توفی فی لایله
 بانواع الصدقات و یطرون السور و یدینون فی المیزان و یقینون بقراءة مولود الکرم و یظهر علیهم من بركاته کل فضل و نایم

نجارب بن خراسان فی ذلک الباطن منی عاجله مثل البعثة والمقام فرج الله امره واتخذ لیا لی شهر مولده المبارک عیاد الیکون
 علی بنی تاینه من علاد و قد اطلب بن الکلیج الدل فی الاصل علی احدی الناس البدع الاحوال النار بالالات الحریمة عند کل
 الملک انشر فی کل **قوله** ولینا ذکر رسول الله صلواته قبل عباداته وغالب من عباداته توقیف الی **اقول** اقول ان شرط
 انما یرکب کبکحت اوقیاس اول مقفود پس ایستدلال رود و ثانیاً مقفود دارد که آنحضرت صلواته و اهلها عظموا بنیات و شایع
 تخصیص توقیف آن بر بنی نهموده بلکه عام توقیف و اجمال المطلق گذارسته پس بهی که داخل آن حکم داخل را در میاید و بالخصوص از
 ممنوعات شرعیه باشد البته مستوجب ثواب خواهد بود و قیاس نماز و غیره امر محدود و محقق است بدانکه که برادر حضرت سر و عالم
 صلوات و توقیف اجمال او یک از افضل عباداته است مستندین صاحب رساله فی تفریح شارع بقصد خبر و برکت بهیث تخصیص سینه و سینه و سینه
 توقیف اثبات تخصیص شارع شکل خواهد افتاد و معلوم نیست که آیا حد رساله بر پیستدین خود حکم ضلالت خواهد داد و چگونه حکم به
 توقیف صحیح میتوانند که امیر شریعت شریف عموماً و کلیه میفرمایند که برادر که در ادب اجمال داخل باشد همان چنین افضل است
 شاه عبدالغفر صاحب رساله فیض عام در جواب الی او را و بعد از نماز بچکانه فرموده و بعد از نماز عشاء در دو بر صحنه که باشد صدای
 بسمت مدینه منوره شده و آنحضرت مبارک آنحضرت صلواته باید خواند الخ در عالمگیری در باب یارت شریف فتح القدر
 و ایضاً بعض الناس من الشرائع القبر المذنبه و المشی الی ان یصلها حسن کل مکان داخل فی الاجمال ارجح انما الخ و اگر زیادت
 ازین بخیر ایس پس بدین ذکر اگر در کتابی بجهان از عباداته است و بر پیستدین که را الهی شاه ولی الصبا و بوی در قول الجلیل علیه
 یا تحسان آن بر و اخذ اند و بران فواید صفات حصول برکت و وصول قریب الی سیرت شایع از میان حضرت شارع بان
 خصوصیتاً مقفول نیست پس تحقیق صاحب رساله نسبت ضلالت لازم خواهد گردید و اگر برین قدر تمسک نیاید تا رساله را تقسیم برافه
 سولی به اعیان مولوی علی صاحب مطالعه نما و از نسبت ضلالت باینما هست ما را **قوله** قال ابن الهیثم فی فتح القدر الخ
اقول اولاً قول ابن الهیثم که در بیان رکعات نماز و عدم زیادت بر قدر و رکوع و ایضا بقصد رساله نسبت قیاس
 از کار بر صلوته قیاس مع الفارق است از کار است زیادت که از فعل و صلوته بر قدر و رکوعی که از است زیادت و در جمل از کار خارج صلوته
 هم بر قدر یا ثواب نمودن بهیث سبب ابن همام فاستدیان جواز زیادت و الفاظ تلخیص بر قدر و رکوعی که از است و عدم جواز قیاس
 آن بر تشبه فرموده بخلاف تشبه لانه فی حره الصلوته و الصلوته متقیفیهما بالوارد و لانهما تحمل شرکاً لا عدمها و لانهما یکو
 مکاره بعینه حتی اذا کان التشبه الثانی قلنا لیکو الزیاده بالافعال الاطلاق فیه قبل الشارع نظر الی فراغ اعمال الخ و ثانیاً
 انچه چنان ابن همام در بیان فتح القدر و خصوصاً در اجمال حضرت سر و عالم صلواته بگوید که گفته سابقاً مقفول شده و قطع نظر از آن
 بهیث زیارت قبر شریف که در فتح القدر مذکور است از صاحب رساله باید پرسید که در آن حکم میکند از تخصیص حضرت شارع آن سینه و سینه
 ثابت است یا نه و بر تقدیر ثانی صاحب فتح القدر هم در ضلالت شریک دیگر است باین ملا علی قاری که رساله در فضیله فی الزیاده
 که در زیارت شریف بهیث مقفول است و لا روبرو وجه مبارک باشد با قبله قیام نمودن وقت عرض سلام است و مثل

بهیئت نماز سبقت و بعد از آن بر عرض سلام حضرت خمینی تاج المیزان و بعد از آن باز بوقت اول براتوسل و استعاذ و استغفار
 نمودن بعد از آن برادر عاظم را سحر بکریم بقبول قبله آمدن و غیر ذلک از کیفیات مخصوصه که ذکر نموده بعد از آن از غریب جماعت عدم
 وجود و خروج بوقت اول و موقف ثانی از صحایف تا بعد از ذکر نموده و در روان بنشیند و در بیان الدعاء هناك التوسل بالنبی معلوم است
 السلفه الذی لم یفعل انما هو بهذا الترتیب المخصوص حکمتی که فی التانیة الدعاء التوسل بعلیه السلام علی اثین حصول الحج من بوقت السلف
 الذی کان قبل اذغال الحجر فی المسجد الحرام لکن الاستقبال بتایا بهم فانه جائز بهم کما یقولون بجهة الارض لثانیة بین وقفهم فی الذ
 کان بعد ذلک چون انما صلعم لما فرغ من فرائض ابراهیم قال عند اسماء علیکم واره المسکن مناهیه عند احد حسن الخ قوله دلیل
 رابع چراغ علما از ابتداء ابراهیم و این عمل تا ایند مختلف اند از **اقول** اولاد عاشر ثروت خلفان از ابتداء ابراهیم و این عمل از وقت قبل
 ذکر بود است که از کتب معتده مشهوره با ثبات میرسانند و در کتب مشهوره که از علما و متکثرین علامه فاکلانی را شروده اند بر ابتداء ابراهیم
 این عمل علی الاطلاق از ابتداء زمانه سابعه هم تسلیم کرده اند تا هم علامه فاکلانی در وقت احتمال بر این که اگر شروع این عمل متولد هم نشده بود
 منافعه بطریق و در بعضی کلمات آورده و در سنت رابع و خمین ستان و مائة سنة احدث ثلثین و سبعین علامه این علاج هم اگر بوقت اول
 متکثرین اصل شرف مجلسی که شریف تسلیم کرده اند از آن امید که احتمال این عمل فرموده اند متنازع بوده است تا اینجا یک و دو کس
 و متعالم بهر دو امید که در احتمال مجلسی که شریف فرموده اند از ابتداء نبوه است نزول عقل و الفناء از ابتداء خلفان کما ادعاه
 صاحب السال بالتحقیق لا عین **قول** علما و تفریح کرده اند که چون امر متروک خود و ریت و سنت و دلیل که بطلان **اقول** صاحب السال
 که متروک شدن را مفرع بر وقوع اختلاف نموده بحواله اقتراح علما و حکم بر توقف علی الاطلاق داده و حالش آنکه در باب صحیح و قبحه
 اختلاف است بعضی سنت میگویند و بعضی بدعت چنانکه از مائة المسائل هم ظاهر است و اینها را ارجح لکن نیست البراهین و در بعضی فتاوی
 آورده اما مع الرقبة فلیس بان لا السنة قال بعضهم هم سنة و عند اختلاف الاقوال کان یغلط اولی من ترکها قال اقا ضیاض و
 فی حیجان فرموده حکموا فی الدعاء عند ختم القرآن فی شهر رمضان فتم القرآن بمجاودة و تحمته المتأخرون فلیست من ذلک الخ و همچنین
 در صلوة نهجی و دیان سنت و بدعت بودن اختلاف برده است و در اینها و اینها گفته بلکه قائلین بدعت خود با حجتان تصریح فرموده
 اند الی غیر ذلک من الاشکال الکثیرة المشهورة **قوله** قال الشيخ ابن الهمام فی فتح القدر ما تروون السنة و البدعة فترکه لازم
 الخ **اقول** اولابلا حمله قوال فقها ظاهر است که صاحب السال را طلبین قول فیهما در رد مختار و در بحث مکروبات صلوة نهجی
 و تقلب بعضی لکنی السجود و التمام فی حصره و ترکها اولی الخ شامی در رد المحتار گفته لانه اذا ترددوا لکم من سنة و بدعة کان کما
 را حاصی فعل البدعة مع ان کان یکمنه التسویة قبل الشروع فی الصلوة الخ ازین بیان ظاهر است که مراد از تردد وین سنة و البدعة
 ارجح است که در فعلیکه برای آدمی ان بوجه سنون فعل امر یک بدعت یعنی مذموم و منسوخ باشد لازم آمده باشد در اینجا بدعت
 ترک می نمایند مثلا چنانکه در سجده میکنی چه بدعت علی وجه السنة بی قلب حصة که نهی نموده و منافی ختم است حاصل نموده
 در اینجا ترک آن باید نمود و تا اینجا شیخ ابن همام و در بسیار از مسائل با وجود اختلاف حکم اسبابی یک هم فرموده تا بوجه

شرک چه رسد از آنچه است رفع سبایه و تشهید که خود ابن سہام از مساکین شیخ نفی آن روایت فرموده **قوله** دلیل خارج حمل
 این عمل کالسنة بل کالواجب السنة اندلی قولہ فی الفتاوی العالیہ سنیہ ما یفعل عقب الصلوة مکروه لان الجہال یعتقد وہنا
 اوداجتہل **اقول** اشاعت و نشر فضایل و ارباصا و سجنات و حالات مستقلة ذات باریکات حضرت سرور عالم صلعم ہی سبب
 شک البتہ سنت بودہ بلکه درین زمان اثبیت حاجت قرع و جیبا یا خصوصیت حمل اہل اسلام برآنست بحدیثی کہ شریف الثبت
 الطہام کلہام برآورد یک خصوصیت پس جمیع این ہلہ موخر خصوصیت و محفل واحد البتہ از مستحبات ائمہ عظام علیہم السلام کہ راہ دنیا
 عظام است پس اودعا کالسنة و کالواجب السنہ ان لغویت قطع نظر از ظہور کذب و سفاقت اولاد تفریق بزمیت و عالمگیری
 یعتقد و ہناسنتہ اود وجبہ نوشتہ و صاحب رسالہ اوعامی نماید کہ کالسنة بل کالواجب سنہ اند و دوم آنکہ عالمگیری بر سبک
 از اسور یاد وجہ سنہ و واجب نبودن حکم مذہب استحسان نموده است و باین خیال مکروه و حرام قرار نداده از انجلیست مذہب کہ
 خلفا و رشیدین عین مکرین در خطبہ از انجلیست وجب تہقیری در طواف داعی غیر ذلک سوم کلہم عالمگیری و جزیریت
 کہ حقیقتش قرب نیست اما اجتماع اہل اسلام برآنستماع از کما حضرت خیر الانام علیہ الصلوۃ و السلام بر شیک داخل قربانیت
 و لزوم حکم ممنوع و حرام گردیدن قربات علی الاطلاق از پیچ و نام تہقیر مستندین حسب سادہ از علماء از اہل کلام است
 شامی در رد محمد و بحث زیارت متورنشتہ قال بن جعفری فتاواہ و لا تکرر لما یحصل عند من نکرات و فساد لای تقریبا
 لا تکرر لثقل ذلک بل علی الانسان فعلها و کما البدع بل اذا التہا ان یکن الخ قلت و یدیدہ ما من من ترک اتباع الجنۃ
 و انکان جہان رناعات الخ مختصا **قوله** دلیل ہا و س افعال تکلفی یا عتبار شرع و قسم اند شروع و غیر شروع الخ **اقول**
 مراد از غیرت اگر ثبوت عالم است یعنی داخل بودن فردی تحت تحنات شرعیہ فی الزامات امور نمونہ شروع و عدم علیا و غیر شروع
 بودن اجتماع اہل اسلام برآنستماع از کما حضرت خیر الانام باطل محض است و اگر مراد از ثبوت ثبوت بوجہ مخصوص از شرع است
 پس غیر شروع بودن باین معنی انحصار حرام مکروه و ہتقن باطل است کما مر سابقا و سبجی **قوله** دلیل ہا باین عمل بالفتاوی
 بدعت است الخ **اقول** اگر مراد از بدعت امری است کہ مخالف سنت و شرع باشد قطع نظر از آنکہ کذابین قول برہم
 اہل اسلام ظاہر است این ہمین عدا و ست و از دلیل علاقہ نداید و اگر مراد از بدعت امریست کہ بحدود سنہ باشد
 پس و منصوص است دل بر اثبات قبح آن از کل بدعت ضلالہ و اذغال دین کلیہ باطل کما **قوله** و فی بدعت تنجید
 بنو الخ **اقول** بر اثبات قبح و کراہت و اذغال و بدعت ضلالت و دلیل خاص ناید کہ حبس بچ مستندین حکما و سبجی
 عدم سنیت دلیل کراہت نتواند شد علی قاری و در الاعتقاد بالغا لغو نوشتہ من المعلوم ان الاصل فی کل مسئلہ ہوا الصقۃ
 من غیر الکراہتہ اما القول بالعدا و الکراہتہ فیحتاج الی جمیع الکتاب السنۃ و اجماع الامت الخ شامی در رد محمد آورده و
 الظاہ ان خلاف الاولی اعم کل مکروه تنہیہا خلاف الاولی و عکس لان خلاف الاولی قد لایکون مکروہا حیث لا یؤثر فی
 کثرت بدعت الضعیف و بدیلہ ان کون ترک التہجد اجبا الی خلاف الاولی لایلزم منہ ان یکون مکروہا بالانہی خاص لان الکراہتہ

[illegible]

بعض العلما فی مقام الحاکم بسنده اکسوة بالحبس سنه و الاذکبیه ایضا بدعت فلیس فی محله فاما ممنوعون من التشبیه بالکفر
 و اهل البعده المتکثره فی شعارهم لانه یون عن کل بدعت و لو كانت مباحه سوا و لو كانت من افعال اهل السنه او من افعال اهل البدعت
 فالمراد علی الشعار الی آخره و ثانیاً او راکمیکه شعارهم باشد بعد زوال خصوصیت شعار شیوع در مصداق حکم تشبیه باقی نمی ماند و اصل
 عموم صلح میگردد و در موافقت بخت طیلان در رد قول ابن قهرن نوشته اما مذکره ابن القیم فیضیه الیه و فقال لما نقل ابن حجر
 یصح الاستدلال فی الوقت الذی یقول لعلیا سنه شعارهم و قدر تغیر و لکن فی هذا الزمانه فصار اخلاقی عموم المباح و قد ذکره
 ابن عبد السلام فمثله البدعت المباحه لاجل و راغباً امر ندکور اعنی ادا اقرابات و ارایام و لا بد بالکرامت با مشیر و برکت که ایمیه
 دین احسان آن فرموده اند از امور مذمومه نیست و بر احوال لغت بجهت لزوم تشبیه غیر مورد مسموم شدن حساب رساله تفصیل است
 و تحریج موافقت هم معتبر و البته اندیش اگر نیست او اگر رسم کفار خوانده شود تا البته تشبیه بر رسم خود و غیره لازم خواهد گردید و وعید
 من تشبه یقوم لاحق خواهد شد و نیز این نیست صرف بقصد خیر تشبیه ممنوع علامه نیست حساب ابن سینا و رسم هر چه حکم نوشته
 نیست تا در جنبین علیه و غیره از طرف ناهنال مبولود اگر نیست صلح رحم باشد جایز است امی قول و اگر نیست او اگر رسم حیوانات باشد جایز
 نیست که در آن تشبیه بر رسم خود لازم خواهد آمد و آن درست نیست قال علیه الصلوة و السلام من تشبه یقوم منهنهم فی الزمانه و طائفه
 اسماعیلیه رساله تنویر العینین و باب فی یدین بجواب اعتراض تشبیه بر و انفس بعد از آنکه در جواب آن نوشته ترک السنه و تحریج تشبیه
 با فقر الفضا لیس فی شرح الح مبلور جواب ثانی می نویسد من انما لا یخرج تشبیه الفرق الفضا لیس بل تفقت الموافقة الخ قوله
 قال الشیخ محمد بن ابی القاسم و تشبیه بالکفر مبنی عنه و ان لم یقصد ما مقصوده الخ اقول قصد ما مقصوده خبری دیگر و تحریج و قصد
 نشاء به نیست و موافقت آن که از تشبیه متفاوت است امری دیگر است و معتبر بودن ثانی در رد تشبیه ممنوع از کار این طایفه سابقاً
 معلوم گردیده است قوله فیها ما قال العلما جالدین فاکهانی الخ اقول من یخون قول کبانی مالکی با وجود کلام
 مستندین صاحب الامام و دهنوده باشد حال ذی سفاقت نیست قوله و منها ما قال ابو عبد الله ابن الحاج الخ اقول
 و ینقام حال فیر طایفه اسماعیلیه باید دید که از کلام ابن الحاج چند از فقرات مسیه که حسب هم موافق معلوم شد مذکر نمود و آنچه
 مذکر طایفه را از پنج زن بر میگردد از دویان همان قول حذف ساخته و بر آگاه خلاصی خود بجهت اضلال عوام و اختصار حق
 نقل الحی ان قال بر زبان آورده چنانقول ابن حاج موافق عقیده طایفه باطل و ضلال بلکه جعل اند از اصل ایمانی مخالف
 انک انتمونون بعضی لکن و یکنفرون بعضی اگر گوش داری بشنود اگر چشم داری بنگر که شیخ ابن الحاج و همین عبارت که بر آ
 پرده و ذکر نکرد و در بیان فضیلت شهر عظیم ستمی بودن آن زیادت عبادات و غیرات را بر آدای شکر نعمت علیه با وجود
 عدم زیادت آنحضرت صمد نمید که فضیلت مسموم استین نوشته قشقه فیها الیوم من شریف هذا الشهر الذی ولد فی فیضی ان یخیرم
 حرماً الا عزامه یفضل بما فضل الله تعالی بالاشهر الفاضله الخ و بعد از آن عبارت است فعلی بدین معنی اذ او غل باشد الشهر الکیم ان
 یکرم میگرد و یکرم الاحترام الایق به اتبا عاله صلعم فی کونه کان یخص بعض الاوقات الفاضله بزیاده فعل البر فیها و اثره الخ

الخ وهدایت فعلی فی اعطایم فی الشرف الشریف انما یكون زیادة الاعمال الازکیة فی الصدقات الخ غیر ذلک الخ
 الخ قوله منها قال احد بن محمد المصری الخ اقول قطع نظر از عدم وثوق ببحث نقل صاحب سالیه بجهت ظهور خیانت و
 تحقیق و کذب افترا و نقل عبارات علماء بر تقدیر وجود واقعی این کتاب به همین شرح عالییه میمنت نقل هر دو در اصل رساله
 ضرر بود که از اساتذ خود استفسار می نمود ایا این برود و کلام و مصنفان این برود و یا نه که اسما و شان در آنها سنج
 اند و اعتماد و شریعت و کثرت و قوت راجع اند بر سیرت شامیه مصنفش و رسائل حافظ سیوطی و ملا علی قاری ابن حجر مکی
 و کسانیکه در این سیمان این عمل از ایشان منقول است یا ساطع العکس است بعد از آنکه ترجیح اگر چه بر رسائل مجمل می نمود
 گنایش نیست و اینم در عبارت منقول آورده قد اتفق علماء الذاهب لاربعه مذم الم عمل الخ کذب این قول بر برزی عقل
 از کلام حسنه رساله هم اظهرست و اینچنینم نهاد و لایق در ان منقول از عدم نقل این قول کوهرست عاشره سابق سطور است
 بهینچنین حال سوال جامع مجموعه و حسنه و غیره و الا فلیقول منها ما قال الشيخ احمد السمرندی الخ اقول اگر در مکتوبه که ابطال
 شرف ایام ولادت با ستاد و ابا کمال محافل و کمال حضرت مسلم مذکور می بود البته بطلان ذکر آن می توان نمود مالا لکن این هر دو
 در کلام شیخ موصوف اثری نیست و کلام شیخ زین العابدین در مع سماع و در طریق خود است و چونکه در اوقات مولد عبارت از سماع غنی
 و خواندن شمار و تعذیه بطرز نعمات شده بود بی تقدیر نیست و غیر نیست که در کتب کلام شیخ موصوف تصریح است منما منع آن
 گردیده حیف که مجرد از لفظ مولود را پیش جلد و ستاره و نیز خا طهری سازد و عبارت مکتوب که در آن تصریح آن لفظ موصوف در نظر نمی اندازد
 که بعد از آن مجلس اشیکه اگر چندین سال بعد از سماع تفسیر شیخ مولود که عبارت از تعذیه نیست و اشعار غیر نیست خوانند الخ
 و این امر سواد این مکتوبه دیگر کتابت شیخ موصوف زین العابدین است ثابت است منها ما قال فی بعض کاتبه بیکه خبر در باب جلد خوانی
 اهل طایفه یافته بود و نفس قرآن خواندن و صوت حق تعالی نیست و سناقب خواندن چه سناقب نیست الخ ابا جلد شیخ موصوف ای سناقب
 غنا و سماع نظیر بر مانت اسود کرده از طرف خود بر اهل طریق خود ذکر می نمود مولد خوانی هم منما کرده است از کمال کار شرف ایام
 ولادت حضرت خیر الانام علیه الصلوه والسلام مانت اجتماع اهل اسلام بر آن اجتماع ذکر احوال فضائل حضرت علیه الصلوه
 والسلام و ابطال ایصال ثواب با طعام بر وسایط شریفه تحریم و انکار مجلسی که شریف یف خود باشد اگر چه از قول شیخ
 موصوف نقل نموده شد تلمی فاطمه است نه نایب که همان شیخ موصوف در همان کتابت بیان امر خود درین باب به نوشته است و
 اکابر طایفه که در مجلس ایام و کماله سناقب می خوانند و کماله سناقب می خوانند و کماله سناقب می خوانند و کماله سناقب می خوانند
 و السلام به میزند و مجلسی می سازند از اذان و اذانها تا اول نماز می خوانند و از اذانها سناقب می خوانند که بر روحانیت
 انس و صلح طعام باخشن و مجلس می سازند و حکم دارد و اگر با طایفه حکم می سازند و سناقب می خوانند و سناقب می خوانند
 در رساله و سناقب گفته که همه اوضاع از قرآن خواندن و دعا خواندن و طعام خواندن سوا که کندن چاه و دعا خواندن و سناقب
 است گوهرت حسنه با خصوص است پس در مضمون و اجتماع و احتفال اهل اسلام بر آن مجالس ذکر حضرت خیر الانام علیه الصلوه والسلام

شرح صحیح بخاری بعد از کسر متراس از عهد صحابه کرام و تابعین بر تبریک بواسطه صاحبین نوشته تا و اما کار و سخن معضله کرده
و کلام غایب خشیانی را باینکه اصل الصلوة فی تکامل الموضع شکل ذلک علی من یاتی بعد بهم دیری و ذلک اجابا و کذا اینجی السلام اذا کانت
الاناء علی ذیون النوافل التزموا لشدیدا ان تیرخص فیها فی بعض المرات و تیرکها لیسلم بدلا لک غیر واجب **قوله فی اوام**
الخصفة نوع بازو هم انشال سجدة را یک چیز بعینه دانستن **الخ** **اقول** استدلال این مقال باینکه یک چیز بعینه دانستن چیزی دیگر
است و خصوصیت عظمت و برکت و شرف و مثل آنوقت بجهت ظهور کرد ای نعمت سابقه فیهین و بنابر ان اعیال تو ای ایا
منون چنانکه معمول و الدور شد بر کوار جدا جدا مدار صاحب تحفه بوده است چیزی دیگر و قطع نظر از اینجی صاحب اشباع از اسباب
و اختلاف صاحب تحفه نقل نموده باید دید که امرا و اول اصحاب تحفه از او نام شمرده و امر ثانی خود و رتالیفا خود ثابت کرده از انجمله و در
غزنی و خصوصیات مخفی گفته سوم آنکه ای غنی است که کلام حق تکلیف با حضرت موسی ۴ در وقت شده بود چهارم آنکه سامان فرعون
در همین وقت بدیدن سحرة حضرت موسی علیه السلام ایان آورده اند پس این وقت دقت کمال ظهور زوج بر ظلمات باطل است
که در امت سابقه اثر آن وقت شده **الخ** و نیز در تفسیر غزنی تصریح نموده که در عشره محرم ثواب عیسیا بسیار بزرگ است که بشهادت راه خدا
کشیده اند و این ایام بار و اح مقدس آنها نازل میشود و نیز در تفسیر غزنی و خصوصیات مخفی گفته این شب و بیست و پنج شرف دارد
ای **قوله** و م آنکه نزول قرآن مجید درین شب اتفاق است و این شرفیت که نهایت ندارد چهارم آنکه خلقت فرشتگان نیز درین شب است
و اگر این گفته را بطریق خاصه رساله نباشد تا و قول قبول مستند خود اعنی این الحاح غور کرده ببیند که امر ثانی از ان متناهی است
است علقه از اوام فامده ندارد و محط و در حاشیه در مختار نوشته و فی اینجی الحلی مشوبه الا یان للبعی ان الاعا استجاب
یوم الارباء بعد الزوال قبل وقت العصر لانه مسلم بتجلی علی الاثر ابی ذلک الیوم ذلک الوقت و کان جابر یخبر ذلک نهیها
و ذکر از مادی شعی یوم الارباء و الاثم فینبی البداة بخواند پس بنیاد غنی **قوله** بدعت در عبادت بدین محض حسن بود **الخ** **اقول**
اولا کابر فیهما و کرامت بدین صاحب رساله در طواف و رواج و حجت متهی را احتمالی شده اند با و و تصریح اقرار انیکه لیس فی سنه
مردیه و لا اثر محلی **الخ** و ثانیاً موسوی رضیع الدین صاحب در رساله سائل در جواب سوال بتم در باب تمام اذکار نوشته اند اصل این کلام
و اشتغال مرآت از روی آیات و حدیث است اما طرق از نند مد و ضربان تجارتش با غلبه بدعت است لیکن عیت و دقت است که
آنکه در معنی قبح یافته شود و این بدعت سیمیه باشد و دوم آنکه او را اصل صحیح در شرع باشد و دروغ یا بدینی یافته شود و این بدعت
حسن یا سلیح خواهد بود و ثانیاً در تفسیر غزنی بدیل از اگر اسم ربک لایه نوشته یعنی یا کون نام پروردگار خود را بسلام و اوام
در هر وقت و هر شغل خواه بزبان خواه بقلب خواه بروح خواه بپیر خواه بجهر خواه بخیالی ای ان قال خواه کیفیت ذکر کافری باشد یا
و مدبری خواه حبس نفس خواه بی حسن نفس خواه بدون رزخ خواه یا برین خواه سکنی خواه غت کنی خواه بشیر ای که شده و بدعت
و فوق و محاسن بر اقدار و محاربه مواظبه و تعلیم حمت است خواه بدون این بشرط ایلی غیر ذلک ان الخصومات انقی است
من اهل الطریق **الخ** مخصوصا و ملتفتا را بعد از کتابت بیه السفید در و قول بتم در و انفس و عقیده خیم جای که بجهت مذکور صاحب بفرموده

شفا فرموده و من شفقتی صلواتی علیه و تسبیله و کراته اشیا و مخافته ان لغرض هدیه الخ و سببی تعصیل سکه الصیام منظر
 قوله بن فرنی جبال الخ اقول سهاذا انتدابین چه جهالت و نادانی بلکه دشان علما و دین شل شیخ الاسلام امام الامام
 برهان الدین علی غره که تفریح استخوانین بکرم فرموده همچو کلمات و قاحت بر زبان آوردن نزع شیطانی و کمال ایاتی
 قوله در نشر علیه الخ اقول قطع نظر از آنکه شهرت و اعتماد رساله مذکوره محل کلام و تحریف خیانت شناسانچه لایست و ترجیح
 همجواری بمجول بسمیرت حلبیه غیر ما اعتقاد تمام است چون قیام بحث عنه فروشی از افراد اهلان بکرم حضرت نبی کرم و رسول صلی
 که عموما و مطلقا مطلوب شرع شریفیت و بیکیه مزاحم که امی امر محمد و دشان منیت و دوا و مورد منقول محمد و شرعیه علی از ان لایز
 نیست و علما و دین اتمان فرموده اند بر حق جع حکم مخالفت و حرمت و اذخالی ربه عت ضلالت نبوت مزاحمت کمال است
 و از مستندین صاحب رساله سابقا منقول گردیده است که نسبت احتیاط در افترا بر الله تعالی با دعا حکم حرمت و کبریت بلکه امشاط
 و راجحت است که اصل شرعت است و اموکیشاراع از ان سکوت فرموده است و آنچه در عبارت منقول از ابن حجر و شریطی
 آورده بر تقدیم بحث نقول نیز بر کبر جلال احوال محمد صمد مختاره همان علما و دین مجر و غیره از علما و دین دلالت بر کرامت هم ندارد
 فضلا عن المحرمه و مجمع البحار از ابن حجر و غیره آورده اما الصلوة علی النبی صلی علیه و آله و سلم خلا اصل در مس زکله
 خاک را که اتمین ذلک عندنا الخ مخصوصا قوله در بیان استبداد و مجوزین عمل مولد و قیام الخ اقول و تقریرات ایما الهست بخند
 بعضی مقدمات و تقریر بعضی برای تمیز جریه و تمیزها بکار برده معینا علیه جوبه اش باطل بوده اند بختی بطل تعارض علما و دین
 ضروری دانسته حرف بر بیان اختلال جواب ایشان کفایت میکند قوله حسن اجتماع مردم نمک عموما ممنوع است الخ اقول برکت
 و فضیلت اجتماع اهل اسلام اهل اسلام و علما و حفاظ بیت خیر و اوقات متبرکه و دیکر موزون و نش و ابراث مقبولیت دعا
 و عبادت و نزول برکات و انوار از صفای آیات و احادیث استخوانی مستندین صاحب رساله را بدان اقرار از انجمله و غیره
 صاحب تفسیر سوره قدر نوشته اند و با الجمله از مغفون این سوره معلوم میشود که عبادت و طاعت را بر این بکات نیک کلمات
 و حضور اجتماع صالحان و ارباب تراجم ابراث برکات و انوار مرتبی عظیم حاصل میشود الخ و اگر صاحب رساله بر نقد تسلیم نیاید
 و تفریح مورث بودن مخصوص بمجالس و کاف حضرت سید ابراهیم برکات و انوار از کابر مستندین خود نخواهد پس بیند که
 نشاء ولی الله و طوبی و فیوض الحرمین نوشته است قبل ذلک لکلمة المعلقة فی مولد النبی صلی علیه و آله و سلم یوم ولادته و اناس یصلون علیه
 و یدکون اراصاته التي لم تدر فی ولادته و مشاهد قبل بعثته فزابت انوار سطعت و فخته واحدة فقامت تلك الانوار و فخته
 من قبل الملائكة الموکلیین ایشال هذه المشاهدة و بالمشال هذه المبالغة و انوار الملائكة انوار الرحمة الخ قوله ضرورت
 بقا و کیفیات اجزا و معینها و در کمال الخ اقول این کلام است بیکانه از عقل نبی محمد که بقا و کیفیات اجزا بعینها و در کمال
 ضرورت با شما با املات عروضا و لغ و مشانیف مخطوره ادعا انتقال حکمیکه برای هر جزو من غیر شرط الا انوار است با کمال
 سبوت و از علت سبوت حرمت و از غیر و برکت سبوت و ضلالت البینه بخلاف تصریحات علما و مصلح دلائل نشان است که بسیار

از سائل کلامی بقیه آورده است تا قائل فی الواقع فی بحث الکلام فی رد قول الخاطیله و بذابطن بالضرورة فان حصول کل حرف
مشروط بانفعاء الاثر فیکون له اول فلما یكون قدما فکل جمیع المركبها الخ و منها ما قال فی شرح سفر السعاده از کثیر ابن
شهاب که گفت پرسیدم عازن الخطاب از منیہ گفت منیہ ساخته می شود از شیر و آب لیاس بنجر و یازده انچه امام حجة الاسلام
در احیاء العلوم فرموده درجه انشا الله الموزون المفهوم و بالشرع و ذلك لا یخرج الا من فجرة الانسان فیقطع بابا فیه ذلک لانه اذا
الاکونه مفهوما و الکلام المفهوم غیر جوامد العصور الطبیعیة دون غیره حرام فاذا لم یحرم الاحادیث لیس یحرم الجموع نعم فیر فیما فیهم
فانما انیة من خطره حرم غیره و نظره و حرم النطق به سواء کان بالجان او کمین و الحق فیه ما قاله انشا فی روح اذ قال الشرع کلام حسن
و قبیح متبع و منها جاز انشاء الشرع و الامان جاز انشاء مع الامان فان افراد المباحات اذا جمعت کان ذلك الجموع مباحا
بسیار صورتی بجهت که جمیع چند قریات است و پس هیچ خطری که مانع حکم مفردات باشد هر وقت یک شریعت جلد اجزاء و ضم آنها
با هم موجب امتحان مجلسی کم گردد و سوسه صاحب را چه گنجایش دارد و اگر ازین بیان اصل مطلبی بهم نیاید و تصریح در سائل فی سیه
ستند خود خواهم پس بدینکه و کاتب زما منظر رحمة الله علیه و مکتوب از دهم مرقوم است که سماع بر دو قسم است یکی که شخصت حاصل
نشد باشد کلامی موزون یا لحنی موزون بی مدخلت مخدوم و شری انشاء و نماید و فلو ی از ان در بطن تسمین نماید بلکه
سرد یا خرنی بیدایة تسمیع سماع البتة مباح است که مکرر کند و امر مباح که کلام موزون و صوت موزون باشد چیزی غیر مباح گردد
الخ و مقتدا و اسحق در این بین بر مسئله تقسیم نمودن چیز بفقار و رفت خصصت بمات نوشته اگر انوقت بظن شکل یا تقسیم
بفقار و مساکن برود و کرده چیزی و بد جایز بلکه مستحب است زیرا که حدیث شریف آمده من سأل بالله فاعطاه الی قوله و قد صدق
بجمله ممنوع نیست الخ قوله بلکه جائز است که مجموع چیزی پیدا شود که در هر فرد واحد از اجزاء مجموعی بود و قال التفتازانی فی شرح
التقاید میگوید من الاجتماع لا یمکن مع الانفراد لکثرة الحمل المولف من الشرائخ الخ اقول عجب خطاست که مخالفه مولا
فی شمار و سفر را مضی الخ نگارد و این فقره و شرح عقاید در بحث حجت ترا و واقع و غرض آنکه اگر چه خبر واحد بانفراد مومست
ذنی بوده اما اجتماع اخر اقولی بیامیند که موجب علم یقینی یگرد پس این قول شیخ عقاید و سوسه همتا رساله را ازنج و بن
برسیند یعنی هر فرد که در جمیع است اجتماع آن زیادت قوت و حسن پیدا خواهد کرد که انحال حسنه با اعرض مواضع متعلقا
در خواهد نمود آری اگر خبر یک بجهت صدق مقبول می بود و خبر مجموعی مردود تا البتة مقصد بسیار رساله روحی خود و کاش این
بیچاره شرح عقاید را می دید می فهمید که در ان چند با احوال اینها مجموعی است لال نموده است از انجمله و بحث صادق و کلام که علم
یا جاست با اعراف و هر یک لایان حدوث است پس جمیع عالم حادث است پس حدوث و موت حدوث بودن بر خبر مجموعی هم بالضرورة حادث
خواهد بود قوله قول بل محتاج که کل افراد و کل جمعی توانا است الخ به اقول ما من کل فردی و کل جمعی که جمعی را جمعی است
اما انشان مشروط بودن به هر یک خبر و شرط انفراد و خبر بودن در ان است لال با این تقریر بی بنیاد و دوست به هر یک بطریق
شرط انفراد ثابت باشد و اجتماع بجهت عرض این مانع البتة باقی نخواهد ماند و بلکه شرعا شرط بشرطی وجود بسیار یک ذرات

باشد و عا و بطلان آن بنا بر اجتماع اختراع باطل است مولانا نظام الدین علیه الرحمة و شرح سبازیه فرموده ان کل حکم علی
 الافراد ان کان محمدا علی تقدير الاجتماع و الافراد فالحکمان تلاقان ان کان محمدا علی تقدير الاجتماع فالحکمان
 مقتضای این قول جواب الیومی پس آنست که عبداللہ ابن عمر بنی مصلوۃ ضعیفی الخ اقول سابقا مسلم گردیده که حضرت عیسیٰ
 ابن عمر فرموده دیگر صحابه کرام رضوان اللہ تعالیٰ علیهم اجمعین با وجود اقرار بدیعت و اطلاق لفظ ابتداء و احداث خروج سبحانی حضرت
 بهم فرموده اند و بعضی امور در بعض اوقات بر آنها عدم سنیت و وجوب بخت قریب الیهم و عدم تدوین احکام با وجود اقرار اصل
 اجتماع بعض امور بوجبت لزوم فراحت بکتاب سنیت حسنین و اجتماع خود بر خلافت اجتماع و دیگر مجتهدین انکار هم نموده اند
 و نیز موضوع رسید که قیاس کن که حضرت مسلم که علی الاطلاق مشرعی است بر صلوۃ و اذان غیره امور محدوده و مخصوصه مقتضیه
 منصوصه نمودن خیال عام است پس این الزام نامستحکم و حال انکار حضرت علی کرم الله وجهه قطع نظر از سبب این که در خبر
 گفته اند علیها رضوا را رجلا یصلی بای علی فیصل یا امیر المؤمنین فقال اذان ان اوصل تحت الوعد قال عبداللہ
 را است الذی بنی عبد اذا صلی الخ قول در سنیت مورد ایراد مذکور صحابه کرام هم میگویند الخ اقول احسانا که بر مذکور است
 صحابه کرام مورد ایراد شوند اما لا لای بی باکی صاحب کماله باید بداند که چگونه و چگونگی خود را دیدند اند که بر مذکور است رساله
 امیر اکبر عظیم بر صحابه کرام دارد و نیز که حسب نقل استخوان بدعت مشرعی که مشرعی در خلافت است با وجود اقرار بدعت و احداث
 ابتداء فرموده اند و نیز سازند تجویز نسخ کلام الله شریف نموده اند پس بخت خلافت بطرف این حضرات هم سازند
 لازم گردیده و واقع دیگر عقاید اهل الفقه و بطلان بلکه اکثر اهل فقه و شرع بریده است قول همان جواب است الخ اقول
 جواب البتة بر ایراد از جانب صحابه کرام و عدل انکار مجتهدی بر مجتهد دیگر و وجه اختلاف این عین عدم صحیح و قبول
 ان جواب اسماعیلیه محض فنیج و نامستقول چه اگر یکم بر یکم بچگونگی فراهم امور محدوده که بخت نیست و در ظاهر و مندرجات عامه شارع
 و مامورات مطلقه است حسن آن مقید و موقت و محدود و نیست حسن هر فردان از شرع شریف ثابت است و بعد از این که در آن
 با انضمام اینها قیاس مع الفارق نموده و خود را مجتهد قرار داده گاهی حکم سننات بر آن نموده لازم کند و گاهی تحت تجویز نسخ قرار
 مجید بر آن حضرت می نهند پس بنا بر این مذکور صحابه کرام هم مورد ایرادات کثیره میشوند قوله حسن مطلق ذکر رسول الله مسلم منقطع است
 الخ اقول اولاد و نفع حال فراطه و غلو حضرت اسماعیلیه بدیعی آبا و جد و یکا ز صالحه حدیث حسن مطلق است که در حسن مطلق ذکر کلام
 نیست انیکس انهم ترقی نموده و پیشانی در آن بخیال شایع میکنند و تا نیا قطع نظر از ظهور خلافت به یکا یک منکر منکر رسول الله صلوات
 و شرح ثابت گردیده تسلیم نموده پس گویم که هر ادوات اگر نقل بود و خصوص انفس کتاب است پس انصاف حسی پس مخصوص
 است و اگر مردان در این تحت عموما شریعت و عدم فراحت کتاب نیست است پس بخت اجتماعیه مجالس انکار آنحضرت مسلم که انبیا
 شریف و حق آن ثابت فرموده اند البته مشرعی است و در ستم مجالس انکار آنحضرت نیز در و در مخرج است قوله مراد از حکم مطلق
 چیست الخ اقول مراد از حکم مطلق حکم است که معتقد بوجود یا عدم این خبر و مختص به خودی از این افراد و محدوده آنست که

نباشد و چون ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شرعا مقید بود با عدم این قیود نیست و اگر انصاف باشد این غیرست خواهد بود این مقود
 معلوم از خواه بلحاظ از یاد قربات و حجج برکات این قیود هم همراه کند حاجت دلیل دیگر نیست ملا علی قاری در رساله انفصال
 نصف شعبان بعد از آنکه قوی بودن زوایات و دعای مخصوص نصف شعبان ذکر کرده می نویسد قلت یجوز العمل بالحدیث
 الضعیف لایساق قد ثبت ردایه عن اکابر الصعابته مطلقا فلا بد من المقید بالحدیث **قوله** برزق اولی ما یزیت که حکم مطلق
 و محمول زراع از ان قبیل باشد که مشروط بعدم این قیود مطلق باشد **الحاقول** اولاً صاحب تفریح مستدین حاصله مدار
 احکام شرع علم است بوجوه و وجود غیر علم نایا در رساله دعایه مولفه مولوی خرم علی که از اکابر این طایفه بوده اند مرقوم است
 اگر گوی که دست برداشتن در دعای و عوامح نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت است لیکن بر دعای عقب صلوة خیریت گذاریم
 چه دلیل داریم که چون ثابت شد که بعضی از ادیان عاصت و جالی عیادت است و دعوت بوقت و دون نفی نیست پس حاجت دلیل
 دیگر نماند داعی انصاف شارع بحجرت الخ در اربعین گفته اما دست برداشتن برای دعای وقت تقریرت ملا حجاز است
 زیرا که در حدیث شریفی رفع یدین در دعای مطلق ثابت است پس بوقت هم مضائقه ندارد **قوله** برزق ثانی الی قوله و نیزه
 عرکات بالفعل و یدک کاتب بالفعل باشد گفتن می توانم که یدک کاتب بالفعل الخ
اقول قبل ازین طایفه اسماعیلیه در رساله صیاح الفصحی این فطله باین عبارت آورده بودند مطلق و در قسم هر تاسه یک
 شریعتی العموم والوحد الذمیه آورده و سرانجامی من حیث هو هو الخ مطلق قسم اول کوسا نه الشی المطلق و در موضوع
 قضیه طبعیه و در قسم ثانی کوسا نه مطلق الشی و در موضوع قضیه مصلیه قدایه که تفسیر کرده بین او و حجرت عنه اصولی کاقسم
 ثانی می اورم و حکم او حکمیه می که محقق هر تاسه یک تحقیق یک فردی پس شروع به اس قسم مطلق شروع به تاجع افراد
 و سبکی که لازم نمیشد تا می الخ و با وجودیکه در رساله تنبیه السعیا لایضا الفقه تنبیه برین سخاوت نموده مشایخ و مجاز
 پیش می نماید حالا باز بایشان که مطلق بوجوه و در مطلق الشی معنی و موضوع مصلیه قرار دادی بران تفریح نمودن که از شریعت
 مشروعت جمیع افراد آن لازم نمی آید و در وقت تحقیق حکم در یک فرض و الا متعارفی افراد آخر تحقیق مطلق متعارف نه محض
 مخالفت است چه مطلق بوجوه و در مطلق تحقیقی المطلق است و در علم و بحث حل مطلق بر عقیده آورده قالوا اولاً کانی المنهاج
 فی العمل علی ما لیسین و بر این نوشته قلنا منوع فان العمل بالمطلق تحقیقی المطلق الخ و در این بنیه نوشته ای تحقیقی الاجزاء
 بای فرد کان بخلاف المقید و تحقیق المطلق فیلس تحقیقاً لا تخصاً و فی الاثر فی النسخ ایضا تحقیق المطلق فی المقید مع
 ان لیس العمل بالمطلق اتفاقاً ۱۲ مندرج در تحریر شد که آن آورده و قولیم ان جمیع مریدان السعیا مخالطه قولیم لان العمل بالمقید
 به قلنا بل بالمطلق کانی فی فرض المقید من حیث هر که لک می فرضی المقید و هر المقید و در مطلق و در مطلق و در مطلق
 به فی ضمن تنبیه نقطه بل العمل به ان بجری فی کل مصادق علیه المطلق من المقیدات و مشایخ و المغلطه ان المطلق باصطلاح
 در اصطلاح "تفخیر المایه لا یشترط فی ان المراد به نه اینها لکن نه اینها لیس که ذکاب المراد به افراد و اشخاص
 الی

اولا بهیته حتی کانی کما می فرود شایه کانی طایفه ای علی بن محمد بن کتب اصلا امیر بدین دوی نهیب ندیکه بجهت عتد
 الاصولین طایفه بان می که ایشان را از امیر بدین دوی و تحقیق حکم در یک فروغ الاستفا و فی افراغ را تحقیق حکم مطلق
 عقد هر کفایت نمی کند از انظار حکم طایفه است که در مذمت فیه مطلق اجماعی بر بقید نمیکند که در فیه افراغ و در دو یک امیر دارد
 باشد چنانکه در کاره بین قرائن عامه قرائن مطلق است یعنی تفصیلات که ایام در قرائن حضرت اربع سودمند عقیده می باشد
 پس بدین صورت آن حکم به هیچ وجه عمل بر فرد و عقیده خاص عقیده قرائی باید و مطلق از این که در دویم از ان ظاهر است که در مسئله
 زکوة قولی تخفیرت صلوات فی نفس من المابل شایه طلاق بود حکم گاه در دو یک امیر بدین دوی و تحقیق حکم مطلق
 الاطلاق است که در دیده فقط لیرا اگر مشروعت مطلق موقوف بر امر است هیچ افراغ آن لازم نمی بود و صرف تحقیق در یک
 فروغ عقیده ای تحقیق مطلق کفایت نمی فرود شایه و از این که در بدین مطلق و اطلاق آن بهیستی است اما تعلیل لازم است که
 از کتب معتبره اصول عقیده ثابت نمیکند که مذمت جمله اصولین همان که در رساله صیاح الشیخی و غیره نسبت کرده اند الا
 برونش مذمت مختار بود و اصولین عقیده باشند مانند قوله بالجملة و نسبت بر ایشان مقید و تعلیل عاده از دلیل
 مطلق این **قول** قطع نظر از بقول اصولی هر عملی که سابق التلثه و برای همین که ما با الله چیزی که عقیده حکام را طایفه
 مذمتی باشد و در رساله بدین می نویسد باید و نیست و مستند است و در یک که عدم تمام مزاج باشد مثل اندراج اسلام و
 و عقیده انسان این حکم شریعی بدین طایفه بان مطلق میگردد اول انگار یکین این است و عقیده حکم مطلق و در دویم مطلق
 هیچ حکمی از احکام شرعی مطلق نباشد مثلا گوشت که سفید طلال است گوشت که در زیر این مطلق گوشت را حرام توان گفت
 نه ضلال و در باب فتوی هرگز منفی را نمی بیند که مطلق مذکور نمی جای بدین طایفه بان مطلق است و از این که حکام
 شرعی مطلق گردد پس مطلق فیه ذات فرد و جمیع توصیای همان حکم را اقتضا نماید که در عرض افراغ و حبش خارج
 حکم مطلق مختلف میگردد مثلا گوشت خنزیر حکم اگر چه در وقت تفصیلات گردد و مطلق نماز و عبادت اگر چه در صورت
 جنابت خمر میگردد و در باب مناظره در تفسیر حکم صودت باشد که یک دعوی بر آن حکم مطلق در صورت خاصه بجهت عقیده است
 همانست که باصل که در اثبات دعوی خود صاحب تعلیل ندارد و دلیل او همان حکم مطلق است پس این است اما اگر چه نسبت
 اصل لازم و لا طایفه در عقیده حکم مطلق تفصیلات است باینکه انما لکن برای این در این است اما علی کاف و در این است اگر که
 برای محبت و صودت حکم مطلق چرا از این باشد و هر فردی که مطلق ضالی مدون الانسان کتاب بالفعل با وجود عدم مدون
 کتاب بالفعل بطر معذورین نسبت بر آنها ظاهر و در این است که عقیده اصلی عاده از دلیل مطلق غرض منتهات مولا طایفه
 است و در دویم این که در اول مطلق حکم که است اگر چه این بود و اجماع اهل ملامد دعوت ایشان و ملاوت قرائن
 جمیع دیگر قریب و ایام هر که حرف بزرگ است بطور کینه و شرطین انما داشته ای با وجود عدم اثبات حرمت این با وجود حضرت
 شایع چگونه مسخر بر نه که انما ایشان و برکت لطیف حرمت و ضلال انما خواهد بود و حیث که این برای کان و انما ملامد

خود را هم بدین وضعیت نمی تواند بود و دیگر نه از این جهت صحیفه ای می رسد از سندی با کانه هر چه در دل می آید بر زبان
می رانند خواه بر این نوعی علما را که ملین بهت جهالت و ضلالت لازم میگردد **قول ابن نجیم** فی البحر الانوار **البحر**
اقول در بنیام حال تحریف رساله باید دید که چگونه تحت اول آخر بر مصلحت است می کند تفصیل آنکه در سبب تبلیغ
عید الفطر که باین حضرت امام اعظم صاحبین در چهارم صدقا اختلاف است و آن اختلاف بدو طریق است اول آنکه اختلاف
در اصل تکبیر عید الفطر نیست بلکه در وجه و اسرار آن است یعنی صاحبین مثل علیه ضعیف و عید فطر هم بهتر تکبیر را سنون میفرمایند
و امام صاحبین آن هر را راست و چهار ابدعت میدانند روایت دوم آنکه اختلاف در اصل تکبیر برای عید الفطر است یعنی صاحبان
برای عید فطر تکبیر را سنون میفرمایند و امام صاحب نفی ثبوت اصل تکبیر برای عید الفطر از سنن میفرمایند علما بر این امام است و ادلی
تر صریح داده و در بیان تضعیف روایت ثانی گفته که مجرد ذکر آن در هیچ وقت منفی نیست پس امام صاحب بگویند نفی آن میسر بود و سبب
اختلاف را اصل تکبیر یعنی نذر و صاحب مجرد روایت ثانی را ترجیح میدهند یعنی که اختلاف در سننیت و مشروعیت اصل تکبیر است برای
عید الفطر و آنرا اعتراض امام بن چهارم جواب میدهد حاصل این است که ذکر آن در هیچ وقت ممنوع نیست لیکن کلام حکم مخصوص
سننیت و مشروعیت بقصد عید الفطر است که البته بر این حکم مخصوص این وقت مخصوص از شارع ضرورت پس باید دید که لازم
صاحب بخیر مذکور است یا نه که این است که در حدیث آمده که در بیان مجرد و دیگر کیفیات صاحب بجز بر بسیاری از بدعات حسنه با وجود سنن
آن مخصوصها حکم استجاب استخوان جواز میکند بلکه در خصوص این مسئله از همان صاحب مجرد در اینجا نقل است اما السوالم غلام سنون
من یک و لا تنقل اصلا لعلته غنیمت فی الخیرات بحواله **قول** شرح الله تعالی **اقول** قطع نظر از امور مورد نزاع شرح عمده مال عباد
منقول آنکه اولا کلام منقول بر اطلاق عدم اعتبار دلیل اصل عام و اندراج تحت عمومیات مندرجات شرعی است و ظاهر این قول
بر تقدیر صحت فهم صاحب کلام و صحت نقلش مرتجع است از طرف دیگر اقرار منقول متاخر است که خود از علما بر این مورد و غیره آورده است
و ثانیاً صاحب کلام دو دیگر اسم عظام بسیار از امور با وجود اطلاق بدعت اقرار و محدث بودن بجهت اندراج تحت عمومیات شرعی است
و عدم نزاحت کتاب و سنت حکم استحکام و استحباب فرموده اند حیف که صاحب عملت منقول را بدعت گفتن حضرت ابن عمر
مسئله ضعیفی را معلوم گردیده و استخوان و کجای این مخصوص را که حکم و اقرار آنجا بدعت بوده است بنظر صاحب عبارت نرسیده
در نه هیچ کلامی گفت که موجب آن سنن و عظام تا صاحب کلام گرفته و ثانیاً مقتدا بر سحاقیه و در بعضی غیره کیفیات خود در بسیار
از مسائل مخصوصه کجایند اندراج تحت دلیل عام در اوقات مخصوصه بر افعال مینه نیست فی حکم اباحت و جواز بلکه استحباب استخوان
و ادوات از آنجمله در مسئله باز در هم که سائل گفته رسم است که در شادی پس از ختم نماز آنرا از قفسه و با رچه و زور و عماره
آورده میدهند این مورد و شرح جایز است یا نه در جواب نوشته این چنین افعال موافق قواعد حصول شریعت جایز است و همه
مردار پسین در آن مردان بر او چیزی مجمل را وقت پوشانیدن لباس نشسته دست نوشته ای غیر از ذکر و مسائل الکثیره و ابعاد
مخصوص شرف روز و ولادت را علما و محققین بدلیل خاص هم ثابت فرموده اند اما این صاحب مستند صاحب الهم مترقی است

انفضیلت و شرف خصوصاً بایم و ولادت و شرافت و زیادت عبادت و خیرات و خصوصاً ان ایام سبب تجلیل اهل اسلام بر سایر
 استماع اذکار حضرت خیر الانام صلعم و خصوصاً این ایام صرف بایط شرف و فضیلت و نیت خیر و برکت بگذرانند از این ایام منتهی و در
 خود بگذرانند **قول** حسن مولات اهل حرمین الخ **اقول** مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مراد آباد که رساله کتابت شایع از تحریر
 صاحب دلموی علیها الرحمة جمع فرموده اند در آن رساله در کتب کلام فرق هنالک در تمیز حق از باطل هر قوم است و در اینجا تحقیق نیست
 نفی آن نیست که علم حیطه نبوی این تفرق تشکیلاً معلوم فرموده بر آن دفع این عذر قاعده نشان داده که هر مسلمانی آن قاعده را
 با دلی توجیه عقل بدو نشیند حدیث درمی یابد و آن نیست که در مخرج دین نباشد و آن نظر نمایند هر فردی که در آن جای
 باشد از اقرب الی الحق دانند بلکه فرض ساختن حج خانه کعبه سئله را زاد الله تعالی شرفا یکی از اسباب این مهم است تا مسلمان
 و در دست از طریق حق و جاد استقیم غافل نماند و در احادیث شریفه فضایل حرمین شریفین نظر انسان باید فرموده که این معنی
 کاشمش طلب هر موقوفه و همچنان شاه ولی الله دلموی و مصفا شرح موطا در سجدات لالات خود جایجا اقتضای فرموده اند که علمای
 اهل حرمین بر انداختن است بالاتباع و از تسلط لشکر بید و حجاج و متکبران و غلبه بیدیه غیر هم و بعضی اوقات بر حرمین شریفین
 و قابل قبول نبودن ظلم افعال محرمه نشان لازم می آید که استحقاقات و جودیه و کرامت دین از فقهار و محدثین مذہب اہل سنت
 که از مشهورین و معتبرین مبدین طبعین اند نیز قابل قبول نباشد حالاً باید دانست که از کار علمای اعلام و ائمه کرام حرمین طبعین
 استخوان و ترویج امر که از فضل آن در ایام خلل آید و شریع هر چه اعمال صلاحات و آن مبدین طبعین قرنا بعد از آن مبدین طبعین
 صلوات الله تعالی علیهم اجمعین و اهل اسلام بموجب احادیث شریفه مستحقان گونند و اسماعیلیه سبند باشند چه اسماعیلیه مرا حقه اقرار آن میکنند
 چنانچه یکی از ایشان در رساله اسمی بر حرمین کوفه گفته **کفر کعبه سی و دیشای ابی که بار قوله تجویز علماء اہل سنت است** ایشان را چه
 محل **سبب است** الخ **اقول** اولاً تجویز علماء اہل سنت امری که مثل شرک خلل اندازد اصل ایمان باشد چنانکه مذہب
 اسماعیلیت بگونه محل **سبب** و بنا شد چه برین تقدیر اطلاق علماء اسلام هم محل کلام شد چه بجا ذکر علماء اہل سنت و ثانیاً
 کلام و در تجویز کسی عالم از علماء اہل سنت بطور سهو و خطایست کلام مرین است که امری که ائمه دین و علماء مشهورین مبدین
 اہل سنت که علم عدالت و تقوی شان اظهر من الشمس است و عاملاً حقیقین حتی که اسماعیلیه هم بجا با موافقت مذاق خویش با بعضی
 استناد میکنند از صد سال را که از علماء اسلام تحسین است مبدل آورده باشند با تباع حندی لشکری که سبب لغت و بعضی
 اعصار بوده باشند موجب منالالت و تشیع البته بر آنحضرت است تجویز صلاحات شیعیه باید گردانیدن و نسبت به **تفصیل**
 رسانیدن مرئی از افاضاد دین بعد تجویز نیست خلاف عقل سدید **قول** مرین احمد از علماء حنفیه سابقین الخ **اقول**
 اولاً که از علماء کشف الظنون و غیره کتب متداوله ظاہر و باہر است که بسیاری از ائمه حنفیه که از علماء قار و دفع علی الحق است
 دلموی سابق بوده اند درین خصوص سبب استقلال تالیف فرموده اند قطع نظر از همه کافی است بر اهل طایفه صاحب سال
 انچه در مجمع البحار مذکور که شیخ عبدالحق محدث دلموی از آن در کتب خود نقل کرده و در کتاب سال هم درین باب است آنجا مذکور

احترام تمام بر علماء را اعلام بر تحقیق تطبیق تمام در احادیث حضرت خیر الانام علیه الصلوٰۃ والسلام جاریست و مستحب شستن
 فرموده اند اما نه نودی و نه شستن صحیح مسلم بذیل حدیث قوما الی سیدکم فرموده فیه اگر اهل الفضل و طایفه بالقیام لهم اذا
 اقتبلوا کما اتبع به جمایه العلماء لاستحباب القیام قال القاضی السیوطی من القیام الممنوع انما ذلک من یقولون علیه و هو
 جمایه من یقولون قیام اهل بدو قلت القیام المقام من اهل الفضل استحبته باوفا و احادیث و لم یمنع فی الیهی عنه شیء من صحیح و قد
 تبعت کما فی کتب مسیح کلام العلماء علیه فی جز و واجب فیه ما توهم النبی عنه الخ و اگر سماع علیا از جمہور علماء و اعلام سر و کاریست
 تا بدینند که مقتدا باین این طایفه چه نوشته اند قطب سماعی در سخنان حق گفته وقت تلاوت کی تقسیم کسی نکردی مگر عالم با عمل او
 است و والدین کی ای تقسیم و قیام جاریست الخ و علاوه برین اگر قول بعضی که برخلاف جمہور یکبریت قیام خاص است تطہیر
 قادم بر بر آن رفته اند تسلیم کرده اند تا ہم از آن قول همانست این قیام لازم نیست چنانکه مدعی کسی در بر و آن ناپسندیده است
 و در غیرین صورت حرام ذکر و نگذرد **قوله** اما باب ثانی برین تعصبا رساله شبلع الکلام الخ **اقول** تلخیص الخطاب
 این باب از چهار انواع است اول الفاظی است ثانی تخیل و تفصیل طریقی ملام در حق علماء و کرام و ایضا اعلام و هم واخذہ باعلا
 کتابت و اعتراض بر عبارات و اکثر مقام سوم اعاده مطالب باقیه بعضی بر است طول کلام چهارم طرح مقال شبلع و نقل عبارات
 بی فهم اصل مرام از آن ثانی خود تحقیق و قیام عند کفر فی عقل صحیح حال امثال از اسبغ ظاهر گردید حال بقدر ضرورت
 آنچه متعلق با بر این است بایشینه **قوله** این کلام ناشی است از عدم و قوت الخ **اقول** که طایفه سماعی علیا و ربان برین ثانی
 و قدری نیست اما مخفی نخواهد بود که اصل نزاع عامه طایفه با اهل سنت و تقسیم عدم تقسیم همان معنی بود که استندین حصار رساله
 اعظم بن امام نودی و ملا علی قاری و حافظ سیوطی غیر جمیع از اسنی شری نوشته اند و ادایا که اکثر اسماعیلیه بنو دلائل و شواهد
 پیش کرده اند و میکنند قطع نظر از عدم صحت نفس الامری آنهاست بطریق بر هر معنی ای معنی عدم تقسیم بدست معنی مذکور
 می توانند شد و الا تقریب هم تمام معنی توانند برین تقدیر مرام صاحب شبلع الکلام بخوبی تمام ثابت گردیده اما آنچه صاحب رساله
 بنظر حجت جاہلیت اصطلاحی دیگر از چند علماء کرام نقل کرده محکوم منفردی بصاحب شبلع الکلام منقعی بطلان ایسا نمی بخند غایب الامر
 آنکه عرف علماء بر سنت در آن مختلف باشد و وضعیت لازم نمی آید که بدست غیر جمیع عرف آخر تقسیم نباشد چنانکه صاحب رساله خود قرار
 داد و که نزاع درین امر نزاع لفظی است و پس باید را در تقیام حاجت طول کلام نیست **قوله** فیرو زابادی و رقاصوس که کتابت است
 حاصل این معنی را بر معنی بدست ذکر کرده است الخ **اقول** ان ذکر نمودن فیرو زابادی در آن کتابت نیست که بر این ملامد معنی
 شری صحیح نباشد همان فیرو زابادی و همان کتابت نوشته و الصلوٰۃ الدعاء و الجمعه و آقا و غار و حسن الشافعی و غیره علی
 علی رسول الله صلعم و عبادہ فیہا رکوع و سجود الخ **قوله** برین نزاع در آن بنا بر اصطلاح عرف دیگر که نزاع لفظی است الخ **اقول** فط
 نظر از آنکه نزاع حقیقی طایفه سماعی علیا با جمہور اهل سنت و تقسیم همان معنی است که صاحب شبلع خود فرموده است حال سرگردانی صاحب
 رساله باید دید بر تقدیر کی تقسیم بدست باین معنی تسلیم نموده و نزاع را بنزدان خطی تعبیر کرد و با آنکه دلائل و کلام

است نوشتن این فقره چه قدر در اصول و فروع است که احب است صاحب سالک هم کسی از علماء و قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بر آن بنویسند
که امام نووی غیر نوشته اند محل نموده قابل چندی که صاحب طبع از او در اصول و فروع نوشته است قوله نعم بر پنج مورد دنیا
که در زمان حضرت و صحابه نبوده اند و دلیل شرعی بر آن ها تمام نیست حاجت و دلیل است الم اقول قطع نظر از آنکه
حال تلبیس صاحب رساله از سابق بخوبی واضح شده درین مقام باید دید که چگونه از مذمب فساد کبرای طایفه خویش تبلی میکند
حال آنکه کبرای او جابجا پیش میکنند که اصل و شهادت بر وجهی شرع شریف عزت است و اباحت ثابت نمیشود مگر بقول فضل حضرت
مسلم و درین باب بر آن الفاظ عوام بعضی عبارت بهر جمله متعلق قبل نیست بی تحقیق اصل مسلم پیش میکنند بی اقامت و دلیل تحریم
صرف بجهت عدم نقل از آنحضرت مسلم و در کتب از او روایت میکنند و میگویند که درین قیاس است قوله درین قیاس است قوله درین قیاس است
اولا عام طایفه را در هر بین معنی تقسیم امرونی که بعد از حضرت مسلم پیدا شود نیست باشد بی بدعت حسن و سیه نزاع است چنانکه امرونی
که سنت آنحضرت مسلم نباشد بدعت گفته بر آن حکم ضلالت لازم میکنند بعضی عبارت بی فهم طایفه است اثبات اینکه عدم نقل از آن
مسلم دلیل ضلالت است بطور دلیل آورند و توجیه میاورند از تفسیر بی آنحضرت مسلم پیشانند و آنجا که قطع نظر از عقیده دیگران
اگر بی انوار صحابه رساله را در ثبوت تقسیم بدعت را موردینه که بعد از حضرت مسلم حادث شده باشد بموجب تفسیر صحابه اکابر بعد از آن
از جهت قیاس از آنجا که نیست پس جواز تقدم و غیره را در بی جمع هر طریقی با پس افتاده و عدم نقل از آنحضرت مسلم دلیل ضلالت و ضلالت
قرار داده که در اطلاق لفظ سنی شرعی نزاع لفظی داشته باشد قوله اینجا از دلایل شریعی ثابت مخالفت آنهاست الم
اقول مراد از عدم ثبوت اگر عدم نقل آن بمقدور از شارع است چنانکه مذمب طایفه اسماعیلیه که چیزی نقل از آنحضرت نیست
از مخالفت سنت میگویند پس باطل است چه عدم نقل بلکه نقل عدم معنی نکردن شارع امر را مستند مخالفت آن از شرع نیست و شرع
مقامه طعن و انقض حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در نقل نموده و منها از مخالف رسول الله صلی الله علیه و آله اختلاف نیست جعل عرض
خلیفه له و الرسول صلوات الله علیه و آله و انما صدقوا و فرشتة علی الله الم یختلف احد الی قوله فاستخلفوه و مخالفة لکلم
علیه السلام و ترک اتباع الخ و را جواب آن نوشته و لا نسلم ان مجرد فعل لم یفعل الی صلی الله علیه و آله ترک اتباع و انما یکون ذلک اذا
ما بین عنه و ترک الامر الخ و در تفهیمات عشره گفته سوم آنکه نکردن احتمالات چیزی دیگرست و من فرمودن از آن چیزی دیگرست
مخالفت و قیاسی نیست که از اختلاف میفرمود و ابو بکر هم اختلاف میکرد آنکه پیغمبر مسلم اختلاف نکرد و ابو بکر هم اختلاف کرد الخ و اگر را
از عدم ثبوت بدلائل شرعی فروغ از او نمائند و بات شارع و نزاحمت امور دینی است چنانچه در مجمع البحار و غیره تقسیم بدعت
سبوی حسن و سیه گفته اند من الاول ما کان تحت عموم ما مذکور شارع الی من ما کان خلاف ذلک نیست بر سر اختلاف
علما کرام و اولیا و عظام حکم مخالفت سنت و عدم ثبوت از شریعت و ادان محض جهالت است قوله هیچ کس که از تفسیر اکابر
علما و فاضلین علی الخ اقول اولاً هرگاه و در قول این ثبوت تقسیم امرونی که بعد از حضرت مسلم پیدا شود و بدعت بدعت و سیه
بی نزاع اقرار نموده است پس لا بد کلیه کل بدعت ضلالت را بر آن معنی حسب تحقیق شان بمخصوص بهر بدعت است گویید و بعضی دیگر

نباشد که این نزاع لفظی است بر بار آن حکم کذب جاری ساختن حماقت است و ثانیاً صاحب رساله خبر ندارد که در رساله صدیق حسن
هم اقرار است اینکه علما هزار و دهم تقسیم بدعت و مخصوص بودن کلیه بحال فلاحات بدعت سستی یکی بعد از دیگری رفته اند و ثالثاً قطع نظر
از اقرار سابق صاحب رساله و اقرار صدیق حسن جل جلاله حال هم تصور که بدعتی مقام سفاهت است چه بدعتی فرض اشکی جز امام دوازدهمین
قاری و غیره کسی خصوصاً در آن بیان نکرده باشد اگر امام نووی و غیره را از اکابر علمای مذاهب که بعد از امامان ائمه از علما و علماء
چنانکه از بیان فاسدش می تراود تا البته اگر متعاقباً را هم کاذب قرار دهی نیست **قول** دعوی نبوت این مدعیان متفقاً عموم
کلمه من الخ **اقول** بقدر تسلیم تعریضات اکابر علماء و مذاهب که در تقسیم لطیف بدعت حسنه رسته فرموده اند باطل بموجب حدیث
شریفین حسن حسنه حکم استخوان بود و غیره از احسن غیر محصور در قرون گذشته خواهد بود و تصور و محدود و براسکات
معیضین جواب با تسایل اسحاقیه سر دست موجود سوال پنجاه و نهم بدعت حسنه مستوجب بوقت من الاوقات یا غیر محدود و الی یوم
القیامت جواب غیر محدود عند القائل متبیهاً بدعت من حسن حسنه حسن من الخ سخت جزم که این سفه را چه بکار گرفته است که قطع نظر
از عدم طایفه کتب مینه اکابر دین ریاض که اکابر طایفه خود هم نمی فهمند یا قیاد اینکه حسن نیماوت مورد غافل احداث نیست
چون لالت دارد و بر اینکه صاحب السیفی تهنیت پذیرند اند که اکابر او بدعت نوشته اند اعتبار می برم الفاظ است یا بخصوص مورد بودن
حسن سببی می بشنود احداث طریقه یک طریقه بدعت من الخ است و دارد **قول** که این کسان بدعت من الخ در قرون گذشته را در جمل بدعت سستی
نمی نمایند بلکه محدثی ماکه از اصول شریعت ثابت نیست **الخ اقول** برین اقرار اقرار داشت که برای ابطال بسیاری از اصول موسوم
طایفه باطلی است اما توهم اشکالات حسن اگر خاص از اصول شریعت که مخصوص بحجته است پس بر این دفع این دهم با تسایل
اسحاقیه توجیه باید نمود که در بسیاری از مسایل خاصه با حسن و استحباب و مخصوصه و اوقات خاصه بحجته اند و از اصول
مطلقه شرعی با وجود عدم ادعا حصول تبه اجتهاد تصریح نموده است **قول** شرح حدیث است محال فظا هر چه شرح
علماء و موافق بود ادعاست اهل هو الخ **اقول** بسیاری از علماء کرام بر او خلفاء را بر عطاء دیگر ائمه اسلام را هم در
حدیث شامل داشته اند پس بقدر تیز زبانی محض و انانی علماء ضاحج و شرح شفا فرموده و المار دهم الخلفاء الاربعة
و من كانوا علی طریقتهم کعب بن عبد العزیز و ائمة الاسلام المجتهدین لا علماء و کتبه الله تعالی الخ و مرقاة گفته قیل یسم الخلفاء
الاربعة و بعد بیان خلافت گفته و قیل هم دهن علی سببهم من ائمة الاسلام المجتهدین فی الاحکام فانهم خلفاء الرسول فی حیات
الخ و علماء الدین الخ و العجک صاحب البکلام اسانده کبر طایفه هم رسیده و انما الخ الحجة ما شئین ما کما که از مصنفش
بسیار از کبرای طایفه تذکره دارند و مستند می نگارند و در ذیل حدیث شریف می تویمت و من العلماء من محمد و قال کل علی سبب
صلعم من العلماء و الخلفاء کالائمة الاربعة البتة المجتهدین و الائمة العا و الیهم کلمه مورد نه الحدیث الخ **قول** احداث محدثان
خود خارج از نفس منسوب است **الخ اقول** قطع نظر از آنکه سابقاً از علماء دین شرح حدیث شریف منقول شده اگر صاحب
رساله را بر آن تسلی نیاید به بیند که در حدیث شریف است لا تعقل نفسی فلما لا کان علی بن ارم الله اول فعل من و مهلا لانه **اقول**

اول من القتل الحديث اگر اطلاق لفظ من بر اعداء امری مخالف نباشد باطل می بود و از مفهوم مسلک بدش
 خارج میبود و درین حدیث شش نفر یکجمله دارد دیگر دیدد اگر استعمال این لفظ را عادت میجوهر اعداء امور نیک بد
 کرده و تائید کتابی بر سر مرتب گردانام نووی علیه الرحمة در شرح صحیح مسلم فرموده و هذا حدیث من قواعد الاسلام و بر آن
 کل من ابتدع شیا من الشیء کان علیه مثل زر کل من اقتدی به فی ذلک فعل مثل عمله الی یوم القیامة و مثل من ابتدع
 شیا من الخیر کان له مثل اجر کل من عمل بالی یوم القیامة و هو موافق الحدیث الصحیح من سنن سننه حسنه و من سنن
 سنیته الخ و اگر برین هم تعلی نیاید تا بسینه که طلب اسماعیلی و طاهر حق در ترجمه سنن القتل نوشته که او شیخ اول طریقه کفالا
 قتل کر نیکای الخ پس اعداء را خارج از نفس مفهوم سنن مثنائی آن نمیدان که انانیت است و اگر کسی یاده ازین خواهد پرس
 بیسینه که نواب اولیاء رساله خود مسلم نوشته است که لفظ سنن در حدیث و فقره من سنن سنیته یعنی ابتدع است
 و همچنان ثابت است از رساله قول الحق صدیق حسن پس قایل بر خضر است که قطع نظر از کتب مینه رساله باندیه و فارسیه که خود
 جمع بینانید و هم کان لم یکن تصور میفرمایند قوله در راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن جلال است که هر دو از مسلمون و اهل
 الامم الاولی قول اخراج فی حدیث این احتمال مخالفانهم اهل المال غده صانع فیت چه عباد را بیکمال استدلال ان در اموریکه از صحابه
 که از مشغول نیستند بفرمایند و انقول از حدیث شریف دیگر روای علی الاطلاق بدون تفصیل این سیاق نقل بینانید قطع نظر از آنکه از
 مابین ظاهر است و در اینجا کلام دیگر باید شنید شاه ولی الله صاحب بیوهی در کتابات گفته اند تمام آنکه انچه خارج بر آن فرموده و بر آن
 تخریص فرموده و در حدیث است یکی ذکر دیگر فکر و مراد از ذکر زبانی است و در حدیث دیگر که در حدیث مذکور نبوده و در حدیث
 زبانی اند و چون نقل استبدان از ذکر زبانی بفرموده خالص شود و در حدیث شایع ذکر قلبی را که مناسبی بهر دو جای دارد و کلام بر
 است کما لا یخفی استنباط کرده اند و قال البیاض علم راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن رواه محمد بن الموطا لیلیه فاع
 علامه محطاه نوشته سلسله العلماء محمد بن البریهوشی عن حکم الترتیب فقال انما بدنه حسنه استحسانا المسلمون و قال مسلم
 راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و در حدیث فرموده قال العرفانی فاعیضا بحال النصف قال علماء راه المسلمون حسنا فهو عند الله
 الخ قوله استدلال برین اثر بر استحسان استخوان چندانیکه مختلف فیما بین العلماء و المسلمین بوده باشد و مقصود من محبت
 است نباشد بوجود باطل الخ اول مستدین صاحب له بر استحسان بیکه مخالف تراحم شرع نباشد با وجود عدم
 ثبوت اجماع و تفصیل محبت بین سابقین محبت استخوان چند از علماء و دین استدلال بدین اثر فرموده اند از انجمله
 علامه قاری در رساله اقامه الخالف نوشته فیذا و الظن بدنه الا انها تحسنه و قدری من این مسعود و راه
 المسلمون حسنا فهو عند الله حسن قوله و دستور عدم عهد مراد از مسلمین در حدیث جمیع مسلمین باشند
 زیرا که المسلمون جمیع معروف بلام است و جمیع معروف بلام مفید استغراق بود الخ اول اولاد رسول عدم عهد محبت
 که برای جنس بوده چه لام بر آئینش هم تعلی باشد واجب از او کامل که تحقیق علماء و دین اند مراد توانند

و در صورت عدم وجود چنین امکان هر یک از خلاف است بفضل اصولی جنس را مقدم دارند و بعضی استغراق را پس
از استدلال اختلافی یک قول گرفته جزم بطلان استدلال کار بطلان نمودن سفاکت است و ثانیاً در صورت استغراق هم
بجز بطلان استدلال جزم ندان نمود پس با آن لغو است چه بر تقدیر استغراق حسب متبادر و شایع از مدعی
نیز که جنس هر شخص بر فرد از افراد مسلمین ثابت خواهد شد چه موافق مذہب خصوصاً چه استغراق جمیع مثل استغراق منزه
بای هر یک فرد است شمول جمیع محلی باین مذہب حق از قسم شمول کلی است برای جزئیات و تعلق حکم جمیع محلی بر حسب
ثبوت حکم را در کل فرد چنانچه محققین اصولیین تصریح فرموده اند و در مسلم گفته و عموم الرجال باعتبار ان الاطلاق سبیل الحقیقت
که هر الحق الخ مولانا نظام الدین علیه الرحمة و شرح فرموده یعنی انه یشتمل فی ان الجمع المعرف بلام الاستغراق
بل بابق علی جمیعته اولاً فکثیره من ارباب العربیة الی ان فی دهر الحق بقوله لا استزوج ایشاد ولا تزوج امررة
یعنی فرج شمول کلی جزئیات الخ و استدلال از ثبوت مکی برای کلی بر ثبوت ان حکم برای افراد جزئیة شرعاً و
عقلاً قطعاً صحیح است و اگر موافق مذہب سلکای عموم جمیع باعتبار هر جماعت جماعت گرفته شود تا هم در ثبوت حسن
مستحبات یا معنی از ائمه دین مثل انعقاد مجلسی که شریف چگونگی لازم نیست اگر استمال جمیع محلی بلام استغراق
برای کل فرد یا جماعت جماعت و شمول ان بطور شمول کلی بر جزئیات جا باینکه تا البته تعلق حکم بان موجب تعلق
بهر یک نمیکند و در صاحب حال را بدلیل مجرد معرفت بودن جمیع اوعار الزام و ابطال است لای بر سید و اولیسی
و چگونگی جزایات با الزام ابطال استدلال بحسب معرفت بودن جمیع و مفید بودن استغراق میتة ان نموده در حکام حوایر
گرام و دیگر ائمه عظام در مصون جزمی شریعتی استدلال جمیع معرفت باللام و دیگر الفاظ عامه مستخرج موجود در مسلم گفته و یا
شلع و ذراع انتباههم سلفاً و خلفاً بالموت و ان غیر نمک الخ مولانا در شرح فرموده یعنی ان القدام من الصحابة بنوا
والاخرین من بعدهم یحییون فی الاحکام الشرعیة بالموت ای بالافعال الدالة علی الخ باز در مسلم گفته و در کل
کما تنجیح عمر صفی انی کبره فی قتال انی الزکات بقوله لا یرت ان قاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فقره و ارجو بقوله
لا اله الا الله کبره بقوله لا اله الا الله من قرئین بقوله انما معاشر الانبیاء لا نورث و ما ترکناه صدقة کذا فی اشرح
قوله و عدم اتفاق جمیع مسلمین درین زمان مستدرست الخ اقول کما فی تشریف مخاف تحقیقات جمهور سلف
اولاً مجرد معرفت بودن جمیع و در صورت مستلزم تحقیقی اتفاق نیست تا استدلال بدون اثبات اجماع مجبور و اطلاق
باینکه اگر گفته اند انما یأتی النبیین ایاها من عند الله مفاد متبادر از بقوله ان یان و تقدیر بر کتاب داده شده هر یک
نیز انکه هر یک تصدیق بر هر یک تمام انبیاء داده شده باشد و ان کتابها بعد مجموع انبیاء بالاتفاق نازل شده باشد مفاد
ان انبیاء ان ندیا اگر گفته اند ما ترک الانبیاء فهو صدقة پس مفاد متبادر از بقوله بحسب استمال شایع هر یک که گفته اند که ما ترک
ما ترک الانبیاء فهو صدقة پس مفاد متبادر از بقوله بحسب استمال شایع هر یک که گفته اند که ما ترک ما ترک الانبیاء

و عدم جریان توریث در آن قطعا صحیح است نه آنکه چیزی که مال مجبور باشد و هیچ انبیا با اتفاق انرا گذاشته باشند فقط همان صدقه است تا استدلال بر صورت جزیه چیزی که مال متزک یک بنی بالخصوص باشد نه متزک جمیع باطل گردد و یا اگر گفته آید نارواست که بجهت قبول آن بهمان جهت عدل غداش چنینکه مردی بر صحنای مقبول است چه هر یکی از ایشان عدل است نه صرف آنچو جمیع صحابه با اتفاق بر آن آمده باشد یا مقبولیت آن در صورت آنکه مجبور است ثابت باشد تا استدلال از مقبول بر عدالت هر یک صحابی قبول رویش باطل گردد یا اگر گفته آید مالک المسلمین نه موصوم مفاد متبادر ازین همین است که بر مال هر فرد از مسلمین موصوم است و استدلال از آن بر عصمت مال مخصوص هر یک مسلمان صحیح است این طور بنا مال المسلمین مال مسلمین نه موصوم نه آنکه چیزی که ملوک جمیع مسلمین با اتفاق باشد صرف همان موصوم است تا برین تقدیر استدلال مذکور باطل نشود یا اگر گفته آید استحسان المسلمین نه موصوم مفاد متبادر ازین همین است که مستحسان هر مسلم صواب اند نه آنکه صرف مستحسان جمیع مسلمین با اتفاق من حیث المجموع صواب اند برین تقدیر استدلال باطل گردد و الجمله مفاد متبادر حدیث مذکور را بنظر عملی بدون هیچ حرف عام شایع علم اتفاق مجبور ضروری و لازم نیست و اگر در جمیع محلی بلام استتراق علم با اتفاق مجبور ضروری لازم باشد اکثر استدلالات صحابه کرام غیر هم باطل شوند بلکه در احکام سایل شرعیه علی عظیم لازم می آید مثلا درین سکه که تعظیم الکفار حرام مفادش چنینکه تعظیم هر یک کافر حرام است پس بر تطبیق یک کافر هم حکم حرمت ثابت خواهد شد و استدلال آن درست است نه آنکه صرف تعظیم جمیع کفار با اتفاق حرام باشد و برین بنا نه تنها صحابه با اتفاق که بجهت قبول فرق در مفاد کل افرادی و مجبور من حیث المجموع بر تحقق حکم جمعی باللام در حرمت استتراق ثبوت حکم صرف با مجبور با اتفاق در هر صورت و هر جا لازم و ضروری میدانند و بقولی است مخالف مریح تحقیقات جمهور اهل اصول و فقه و عربیت و مخالف استعمال اکثر شایع کتاب بحسن و در سلم الثبوت در بیان جمیع قلت و کثرت نوشته ثان المحلی منها معلوم مطلقا مولا و در شریعت فرموده ای بی مثل منها الجمعیه و بعدیکه المفرد العام المحلی باللام و کل الخ باز در سلم نوشته استتراق الجمع کل کافر و عند السکاکی من تینه استتراق المفرد اشل تا تقدم من الاستثناء و الاجل الخ مولا و ما در شرح فرموده و لنا علی الاجل من الاية الا و بية المنفعة منهم علی ان المفرد الجمع فی حالة الاستتراق بیان و لذلك یری صاحب الکتاب من کل ما من الجمع المحلی باللام فی الکتاب الجدید یفسره بالفسره استتراق المفرد و لکن استوفی فی فن البیان الخ باز در دروایل السکاکی و تبیین او نوشته و ثانیان ان الحكم علی کل جماعة لا یستلزم الحكم علی کل فرد و جواب گفته قلنا یتلزم نه و ان لم یتلزم عقلا علی ان الجمع المحلی عندنا لکل فرد الخ و هم در سلم و سکه قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة لا تغنی عنک من کل نوع نوشته و ثانیان ان عموم الجمع لیس کموم کل و ردانه قول رفیع غیر مختلف فی ان کل جماعة او لکل فرد و الحق فی ثانی علامه عسکرم در اطلو نوشته و استتراق المفرد اشل ای استتراق ما هو مفرد فی المعنی سواء کان مفردا فی النقصه یا جمعا محلی باللام الذی بطل فی معنی الجمیة اشل من الجمع بحسب المعنی الخ و بعد ان آن ادانما لم یفرض فی بیان کون استتراق

المعرف بالاسم ان عقد الحبث لان استغرق الجمع المعروف بالاسم في الاكثر لا احاطة كل فرد من الجنس لا احاطة
كل جمع صرح بذلك ائمة الاصول ان هو وصرح بتفسير كل جمع معروف بالاسم كل فرد دون كل جماعته جماعة ائمة النفس عليهم
الرخ وهدرانت ولا نه اى الاسم المستغرق معنى كل فرد لا مجموع الا افراد الخ واهل منطق قاطبة الف لام استغرق لا سور
محصوره كلياً نوشته اند الف ولام استغرق را اگر مسمى مجموع لازم باشد تقديمه محصوره كلياً نخواهد بود و غير اگر استغرق مشروط
باشد با اتفاق صحيح و بر آن اجماع مجموع لازم و ضرورى باشد تا عدم انتاج شكل اول لازم ميگردد و كما لا يخفى على من طالع
المنطق پس اتفاق جميع و اجماع مجموع را در صورت عدم تقدير كبر جمع على بالاسم ضرورى نباشتن و بنا بران ادعا بر بطلان
استدلال علماء روين نمودن و معنى كل فرد را بجمالى نياوردن سفاكت است اما نيا پس بر تقدير تسليم نشه ط علم اتفاق صحيح
سليم تقيد بامى كى مخصوص از مجتهدين است باشد لغويت چه برين تقدير ام كى از مجتهدين است هم مخصوص باشد استدلال
باين اثر بر استحيان استمان انهم باطل خواهد گرديد الدليل الدليل البيان البيان اما نالان لبر ان عبارات شرح حاصلى سند
آوردن درست نيت چه اين كلام را شايع حاصلى در ذيل مذنب بل خواهد آورده كه ميگويند لا اجماع الا لصواب قوله
استغرق است كه رتب اصول مثل اين آرد و اوله تحت اجماع و شمار الخ **قول** و اما مجتهدون استغرق چه ملازمت
دارد بطلان استدلال فقهاء اگر علماء اعلام نيا آوردن اهل اصول را در لحيث نصحت اجماع مستند آن نيت كه در
حديث مجموع من حيث المجموع بالخصوص مراد باشد بلكه بر تقدير حسن بودن سخن جابقي از علماء را اعلام هم حسن بودن
مستحسنات مجموع افراد مجتهدين است بدرج اولى ثابت است پس هم استدلال اهل اصول لازم هم استدلال فقهاء و اكابر و
ديگر علماء عظام قوله مراد از تسليم در بخند افراد كماله **قول** و لا قبل از اين حديث را در صورت عهد مجنون مجموع
صحابه در صورت عدم عهد مجنون اتفاق صحيح تسليم اجماع مجتهدين نموده و علم با اتفاق جميع را مستند قرار داده
حالا و بيان صفحه انبره از فرموده شده بماند و حكم مينمايد كه مراد افراد كماله و نيا انچه از شيخ على قارى معين صنفى كه استدلال
مطابق ادعا و نيت چه در ان شخص مجتهدين نيت بلكه علم و كتاب حسنت و اعيان ایشان مذكور اند و اگر عبارت على قارى تمام
نقل از ماسنق منير و بطلان جمله خرافات او در مورد عبارات ملا على قارى نيت و اما حسن فعل عمر بن عبد العزيز حيث جعل مكان بل
البيت الصادق و بنى ايتة فوق النابره و الاية الشريفة في اخر الخطبة ان الله بالعدل لا اله الا الله و الله المستعبد بل لسنه
المستحيه كما قال ابن سعد و غمارا له المسكون حسنا فوجدنا الله حسن المراد بالسليدين بدتهم و عدتهم و هم العلماء بالكتب بالسنه و الاعباد
في الائمة الشبهة الخ پس نيت تمام هم بدون خصوص كبر هم مراد بود و حرا تمام اهل اسلام باطل گردي و انچه از ان قول باصداق آن برائيه
دين از علماء مستدين فقهاء و شيخين كه استمان علم مولف نموده اند مثل انساب بخت و انشا اگر مراد باخصيص چه با استعلاى
ائيه مقرر اند البته است پس اين تخصيص از تصرفات همان شيخ على قارى و ديگر ائمه مستدين مرود است و كاس و ديگرى اگر تخصيص نيت
پس در اينجا هيچ بغير تفسيره در آيد و عبارت مجاب الابرار كه عدم اعتقاد و كلام غير مجتهد كبر است و بيان عبارت انهم منظور

پس آن تحسنت از ادو عباد غیر مجتهدین کی چگونه مخالفت با اصول کتب معتبره نداشته باشد بلکه اغل عموماً آنها را اینها
 باشند مدغم عقدا آنها از قول مجالس لازم نمیکند و اما اسماعیلیه میفید باشد قوله بدر صورت اختلاف تضارض لازم است **الحاقول**
 و اولاً حکم بجزوم تضارض علی الاطلاق مبتنی است بر عدم فهم معنی لزوم چه در صورتیکه جامعاً از آنکه درین امریرا که چگونگی مخالفت
 شریعت نباشد مستثنی شده اند و در بسیاری از بلاد اسلام رایج گردیده و بعد از یکدیگر و کس از علما و فقیه اقامت و دلیل اقوی مخالفتی
 درین آن پیدا کرد و پس در کیفیت بر اثبات حسن قول مستحسن ابطال ادعا و متبیین استلال بآراء المسلمون حنا فیه عندنا
 حسن بر استجاب آن امر صحیح است و متبیین متبیین بر قیاس آن که بموجب حدیثی شریف از استحقاق مجتهدین حسن گردیده است
 بآراء المسلمون قیاساً درست نیست چه حکم بآراء المسلمون حنا در آن امور است که ترجیح آن در شریعت ثابت نباشد و حکم بآراء المسلمون
 قیاساً در آن امور است که حسن آن از شریعت ثابت نگردیده باشد و حسن امر مذکور قبل از استتبع متبیین بدلیل حدیث
 شریف مذکور ثابت گردیده است پس این نیز از استتبع آن جایز نبوده است پس تضارض کجا لازم گردیده و اما بنا بر تقدیر تسلیم
 لزوم تضارض بطلان استدلال باین اثر بر استجاب تحسنت اختلافی تقدیر مخصوص نبودن از مجتهدین نبوت قوله
 احتیاج با بعد التماضین بدون ترجیح جایز نیست **الحاقول** در صورت تضارض ترجیح هم صحیح مستندین متضار
 موجود ملا علی قاری نوشته من العلوم ان لاصل فی کل مسکله هو الحق اما القول بالساد او الکراهه فیصلح الی دلیل
 علامه شامی آورده و دلیل الاحتیاط فی الانفراد علی الله تعالی بآیات الحرمة او الکراهه الذین لا یلهیهم من
 فی الالباحه التي هی لاصل الخیر پس امریکه داخل الطلاق من ذباً عامه می باشد و چگونگی مخالفت و مزاحمت نداشته باشد
 در آن ترجیح خیر باشد البته استحقاق آن راجع است به استتبع قوله علاوه از محل نظر بودن شیخ عبدالحق از علما و همچنین
اقول گیران هم این سخنان را کرده اند ملا علی قاری در شرح فضا نوشته علیکم بسنتی و سنته النفا را شنیدن الی خلفا
 از ائمه و من سایر تهرانی و قد تقدم قوله نقل ساله ناصر فاکهانی در رساله سیوطی **الحاقول** قطع نظر از آنکه نام
 ناصر مذکور ذکر کرده و وجود رساله مجهول الشرح از حواله کتب مشهوره ثابت نگردیده معلوم میشود که ناصر مذکور یاقوت ذکر مقابل
 سیوطی ناصر بن سیوطی درین مسکله مثل ملا علی قاری و غیره نزد اهل علم و انصاف دارد و اما آنچه صاحب رساله از ناصر مذکور
 نقل کرده امکان اصل المولد بنا فیه غیر ثابت بر احد من الادله الشرعیة التي علیها مدار الشرع و احداث مبدع رسول الله
 صلعم و کان كذلك فهو من البعده السیئة التي یقارب بها صاحبها لاسن البدع الحسنة التي یقارب بها علیها کما فی علی العلماء
 حاشا اینکه مرادش از عدم ثبوت جیت اگر امر او عدم ثبوت بوجه مخصوص است پس این مقوله در حال باطل است چه علماء
 فرموده اند که چیزی که تحت عموماً مذدوبات شرعیه سدرج باشد و مزاحم امور محدوده شرع نباشد حسن است اگر چه بوجه
 مخصوص منقول ثابت نباشد مقتدا و احقاقه در مائت المسائل آورده قال الجزری فی النهایة البعدیه ثمان بدعة
 بدعة ضلالتنا کان فی خلاف الامر الله به و رسول الله فی خیر الذم و لا نکار و ما کان و انما تحت عموم ما ندب الله الیه

اور شعله منونی خیر العاج انهی و اگر عدم بکرت بمعنی خروج از عدم مندوبات شرعی عدم اندراج و مخالفت و مزاحمت است
 مراست پس البته علماء اگر اتم تقصیر بعت سبیه بودن بچوار فرموده اند اما برین تقدیر یاصل مولد را غیر ثابت بانمیست و متقی
 عقاید را در کمال غوامض است کسانیکه بمتقی عقاب بودن بعت سبیه تقصیر کرده اند محققین همان کسان را از سبیه
 و علماء کاملین جن بودن مل مولد اندراج آن تحت عموم مندوبات شرعی ثابت فرموده اند قوله برین باب برین تقسیم
 بعت محل نزاع بود الخ **اقول** کاش برین اقرار هم تأیید میگردد که از بعضی مطلقان خرافات اسما علیه حسب قولش ثبوت سبیه
 اما معینا یا کانه میگردد لیکن قابل نزاع عدل مولد از بدعات حسنه است الخ از منقول بثبوت رسید که صاحب را از نفس
 دریافته است هرگاه تقسیم بعت بطور حائض سیوطی و ملا علی قاری و علماء ابن حجر کی و غیرهم همان نزاع اقرار و تسلیم بسیارند
 پس با وجود صدق معنی بعت حمیه و حبس یعنی تقسیم شان بر عمل مذکور با وجود تصریح شان بیهی این امور چه امتنازعت و مخالفت
 آن بایم وین می پردازد و مجوزین این عمل از فقهاء و محدثین گویند بجهتین بالاستقلال معدوم باشد اما اینجا چه عاقت بجهت
 استقلالی است شامی در رد المحتار گفته المالحاق بما ورد فی النص فی العدة التي فيها اخذ من النفس ايضا الخ و تفصیل آن را
 سابق مذکور و هرگاه که استصحاب بعبادت عموم در یوم الاثنين بقصد شک و دلاوت بحجت بودن یوم الاثنين زمان دلاوت
 باقرار مستندین صاحب کماله از ائم یونان نصا منقول است الخاق بیع الاول یوم الاثنين الخاق بایر قربات و عبادات
 بعبادت عموم همان نیست که علت برنش از نفس باقرایم دین از مستندین صاحب کماله است متعلق منصب جهاد استقلالی نیست و بلکه
 بعت حسنه بعد تسلیم تقسیم حسب اقرار صاحباته اسما فی غیر محدوده و موقوف بر زمانه مجتهدین سابقین نیست **قوله** اما ندای و
 اجتماعی مردم بر خرا شدن یا شنیدن قصد دلاوت کسی الخ **اقول** بنیقام حال تعریض بی ادبی بدینست که چنان بچو کلمات
 درین محبت بر زبان آرد و مطلق خوف خدا نماید و اجتماع اهل اسلام بر آن اجتماع ارادت و ذکر بجزایر وقت دلاوت حضرت
 سرور نام علیه الصلوة و السلام که فردمجا بالسن کار بی است و ذکر آنحضرت افضل از عبادت عموم فعل است پس همچو ذکر شریفه با بلفظ
 شخصی **قوله** اجتماع مردم بر شنیدن قصد دلاوت کسی تعبیر کردن آید ایمان خود بر دلاوت صاحباته اسما الخ مردم بودن از دلاوت
 خیر البشره و بزم عزت و سرور و شرفیت اجتماع بر آن اقرار بقرین نموده **قوله** و تسعین عبادت انداد و رکعات و تسعین
 از رکوة و مقادیر معدود و کلمات عقل با تدبیری و اختیار نیست پس تسعین عموم الی قوله عدول از تسعین بودن الخ **اقول** الخ
 که بایر اجتماع اهل دین است اما بکلیت انکار فضل محاسن کار برانوار گاهی برین منطبق و گاهی برین اصول یافته اند و از
 آن بایر اند اما معنی که بلفظ تسعین یا نه و سلم آورده فصل فی الشرائع للقیاس منها حکم الاصل ان يكون منقول المعنى من العدم ثم
 ای مایه رکعاتها اما عداد رکعات و مقادیر از رکوة الخ و تحریر فرموده فصل فی الشرائع منها حکم الاصل ان لا يكون عدولاً من
 تسعین القیاس الی من یقبل منها و یجوز فی اخره اما طرفة و مقادیر از رکوة الخ تسعین گاه که علت آن تسعین
 تسعین معنی بوده از زمان دلاوت و تسعین منعت با و کلمات حضرت رب العزت باطن بایم دین بر اقرار مستندین صاحب کماله

به تفسیر حضرت شارح که در مملوک عقل است و جهان را در پنج اولی و جلالی که حضرت خیر العشر صلعم باقر استندین میباید
 به جهت اینست که این مملوک را در قیاس گفتن در رسالت اشکله اعدا و کلمات و غیره سفین کلامی است تا تمام در خیالی است تمام بعضی
 که تعبیه ای بود که بعد از اصل مملوک پیش می آید و این را مانع و سبب است و دیگر عبارات بقیه اشکله انکسار نیست می بخارند پس این چهار
 پیش نیست تعبیه بود که در امری است که از آن نیست که علی الاطلاق در پنج امور پنج مقام با وجود و تبدیل و وجود و علت قیاس شود
 باشد و در حضرت کتب بقیه نقل شرح مینه المصلی و غیره باید دید که از مملوک تعلق و موم تعلق را بر نفس صحیح و معنی ثابت و در
 فرموده اند ما الاصل صحیح و معنی تعبیه محض بوده اند قوله تکرار ادای شکر نیست بعد از تفت حد کثیره از زمان حصول
 قوله ان عقل العاقل ان شریک است الخ **اقول** ادلایین دعوی معاد و علی المملوک است و ثانیاً در عقاید تفسیر است بر
 بیانی خود چنین که حضرت شارح که عقل عقلا را اولین فرین بودند بران عمل نمودند و تبیین آن بیان فرموده اند از انشویک
 و هم در دلی دلیل محض قرار دادن خطی عقل خود کشید که **اقول** شاه مذکور از احداث این عمل شریک می باشد من سسته سینه
 خود را محو و سینه ها ساختن **اقول** اولاً باید دید که درین مقام احداث را داخل من میگردد و اندانچه در مابقی خود
 گفته بود و هم از احوش کرد و ثانیاً جواب این همه تطویل لا طایل سابق باید دید قوله ناقلاً عن الراساله المجهوله للناظر المجلد
 سلطان عدم لزوم نفی الوجود من نفی العلم الخ **اقول** هر گاه که لازم نبودن نفی وجود از علم تسلیم کرده چگونه نفرت بفاکها فی
 نیز از پی رسید چه انبات حرمت و کرامت هم حکمی است از احکام شرع پس از معبود عدم اصل خاص بر او که در عبادت مندر پیش می آید
 ندیج و داخل باشد چگونه از محنت و مخالفت عدد و دین در آن نباشد جز هم حکم نتوان نمود بلکه موافق تحقیق مستندین
 صاحب حاله اگر این حکم را افزا و بر او اکتفا گویند درست است که ما را نفهم قوله ناقلاً عن الراساله المجهوله للناظر المجلد
 انما ان استخراجها بود و این جبر فلیک با صلیه ان الاصل بالنسبه علی مجتهدین مجتهدی الامت الخ **اقول** سابق ازین از احوال
 مستندین مبارک را ثابت گردیده که برای استحقاق بدعا حقه که در آن بر انداخت تحت عبادت مذوبات و مینه و عدم
 مزاحمت و مخالفت عدد و شرع و عبادت منصبی است یا تفصیل مجتهدین سابقین ضروری نیست ما لا بدیجی است و دیگر باید دید
 مولوی خرم علی سها علی و در ترجمه قول المجلد شاه ولی الله صاحب الهوی از شاه عبدالعزیز صاحب علیها الرحمه و رحمت استین
 انداختن در مملوک وقت و عا که از بعضی شیخ منقول است می آید و سولانسه فرمایا که بعضی واقفون نے اعتراض کیا ہے کہ
 گردین و ان کیونکہ کما یزید و کما لا یزید و ان فی توره من یہ نہ ثابت نہیں ہم جواب دیتے ہیں کہ قلب و اجنبی جاو کا افسار
 یقیناً نہایت تقابیرین سول علی السلام سے ثابت ہی تھا مال عالم کا بدل جاری تو سب طرح استین گردین و ان کا انجی
 اطمینان کیوں سے معنی تفرع کے یا وہی طرح ان حصول مقصود کی کیونکہ کما یزید و کما لا یزید الخ بالجلد حکم استحقاق استحقاق مخصوص
 و مشروط عدم مزاحمت و کما لا یزید و ان از مجتهدین ان شاء ولی الله صاحب و شاه عبدالعزیز صاحب بلکہ تماماً ایمن یا زید و
 در آثار و تائید آن امور مخصوصها از تفصیل مجتهدین سابقین فرموده اند اگر چه موافق سها علی و انہ علیہ را اعلام انہ علیہ

وعل مولد را مخالف کتاب سنت و اثر و اجماع گردانیده **قوله** الحسن انهار الفصح بولاده مصلی الله علیه و سلم بعد وفاته
 فی هذا الشهر الخ **اقول** منشاء اینهمه اعتراضات واهیجهالت است از مضامین احادیث صحیح مجید حضرت
 سید المرسلین که ایمن دین استحقان مجلس ذکر مبارک ادای انواع عبادت شکر نعمت در ایام ولادت از ان
 بتفصیل قلیل حضرت شارع اخذ نموده اند مخفی نماند که یوم الاثنین بهجرت حضرت شارع همچنانکه یوم ولادت آن
 همچنان یوم وفات است مع هذا ادا عبادت صوم بر آن آید شکر نعمت شرع است و انهار جزع و حزن و نبات و را
 غیر شروع باقی ماند لحوق اصل حزن از حصول مفارقت و محرومی شرف زیارت پیرین نزارحم سن ادا شکر آن نعمت
 انوس که صاحب حال را قول ته المسائل یاد دیناند ورنه قول امر مجبول بر زبان نمی آورد و انوس بر انوس آنکه ناصر را
 مقوله علامه ابن حاج منصور بحال گذشت تقدیر است ابن حاج نمودن بر ایام سیوطی اعتراض کردن حج میرا نسبتا مقصود
قوله ناقلا عن الرسالة للجملة لنا المصير المجبول لابن الحاج بل حاصله از علم المولود بان الاثین بهذا الزمان جزو زیاده العباد
 و الحیات الخ **اقول** علامه ابن حاج در شروع کلام فرموده و کان يجب ان یزاد فی من السادة و الحیات علی ما دلالات
 سن هذا المنبة العظيمة و کان النبی علیه السلام لم یز فیه علی غیره من الشهرة شیئا الخ اخره و بعد ان گفته تشریف نه الیوم
 لتشریف هذا الشهر الذی ولد فیه نبی ان یحترم عن الاحترام الخ و بعد است الاثر ان صوم هذا الیوم فی بعض عظیم لان
 صلح ولد فیه نبی هذا نبی ان اذا دخل هذا الشهر الشریف الکرم ان یکرم و نعظم و یحترم بالاحترام الاثین بدینا عالمه صلح
 و ان ینه حیض الاوقات الفاضل الخ و بعد ان فرموده فی هذا تعظیم هذا الشهر الشریف انما یکون زیاده الاعالی ان
 فیه الصدقات و غیره و لکن القربات الخ حالا باید فهمید که کسیکه نعمت علامه ابن حاج دم زند اگر بر انوقت علامه
 حاجر باستجاب یا دت خیرات و عبادت و خصوص ماه ربیع الاول شریف بجهت شکر نعمت عظیمه سابقه با وجود عدم زیاده
 آنحضرت صلح و غیره باستحقاق این ماه مبارک تشریف تخصیص تعظیم را بجهت همان نعمت سابقه قابل باشد و بصورت آورد
 مختصم لغضی با ایام سیوطی محض خلعت است و اگر آنهمه را ضلالت و مخالف اوله شریفیت میداند چنانچه از کتاب ناصر مجبول
 و ناصر بن ناصر مذکور بود است و در بصورت نام نعمت بر زبان آوردن محض بجا میآید مخالف عقل حیات **قوله** لا تفتقر فی هذا
 فاذت فی الکلام المتقدم علی الطوع بالصوم و الصلوة و الصدق علی الفقراء بدون حج الناس تذکره قصه الحیات
اقول زیاده کردن قیدی از طرف خود در کلام احد و باز نیست نمودن آن بدان نعمت گذشت اقتراست علامه ابن
 حاج در کلام سابق که باستجاب زیادت خیرات و عبادت را شکر است نموده و قابل تعظیم ماه مبارک اعمال را گذشت و بعد از
 غیره و لکن القربات گردیده هرگز انرا مقید بقیدی بدون تذکره قصه السلا و قیدی بدون حج الناس نموده و چگونه
 ربات مقید باین قید میتواند شد مالا که عموم قربات و خیرات مجالس کار و محافل پرانوار و اجتماع اهل اسلام
 ریاضات و فضایل خیر الانام را هم شامل است و همچنین است اهل اسلام بر ملاوات قرآن و دعا جمعی بر شمول بکت دعا

و ختم آن آمانت مجالس فرخنده را بخند و آنکه روایت کرده مسلم لا یقید قوم مذکور آن الله الا حقهم الملائکة و عیشتهم الرحمة
 نزلت علیهم السکينة و ذکرهم الله فیمن عنده الحدیث صاحب ترجمه مشرق الانوار که از مستدین طایفه است گفته قرآن آورده
 پشنها خدا کا نام لینا گوگون که وعده نصیحت که نادر و او که پشنها سبب ذکرین داخل بی الخ و نیز مسلم روایت کرده عن ابی
 قال خرج صاویة علی حلقه فی المسجد قال اجلسکم قالوا بئس ذکر الله قال الله ما اجلسکم الا ذلک قالوا الله ما اجلسنا
 غیره قال لی تمسکوا بکم و ما کان احد من خلقی من رسول الله صلعم اقل عنه حدیثا شی و ان رسول الله صلعم خرج علی حلقه من
 اصحابه فقال اجلسکم مینا قالوا اجلسنا ذکر الله و نحمده علی ما بنا للاسلام و من جلینا قال الله ما اجلسکم الا ذلک قالوا الله
 ما اجلسنا الا ذلک قال ما الیکم تمسکتم به لکم و لکنه انما فی جبریل فاخبرنی ان الله یابی کم الملائکة الحدیث و نیز مسلم روایت
 کرده ان لیلہ ملائکة سیارة یتقون مجالس الذکر فاذا وجدوا مجلسا فیدرکهم و هم حفت بینهما بعضا باحتجیم الحدیث
 و در دلائل الخیرات آورده ما من مجلس یصلی فیہ علی محمد صلعم الا قامت منه رائحة طيبة حتی یتبلغ عنان السماء فنقول الملائکة
 یذا مجلس صلی فیہ علی محمد صلعم اما اجتماع اهل اسلام بر تلاوت قرآن حصول برکت ختم آن پس انداخته آنکه مسلم روایت
 کرده ما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله یتلون کتاب الله و یتدارسون بینهما انزلت علیهم السکينة و الرحمة و ختمتهم الملائکة
 و ذکرهم الله فیمن عنده الحدیث و طایعاری و شرح عین العلم آورده عن الحاکم بن عتبة قال کان مجاهد و ابن ابی لایة
 یدعرون المصاحف فلما کان الیوم الذی ارادوا ان یخیموا ارسلوا الی والی سلم بن کهل فقالوا انما کننا نغرض المصاحف
 فارادنا تخیم الیوم فاجابنا ان تشهدانا فانما کان یقال اذ ختم القرآن نزلت الرحمة عند خاتمة رواه ابو شیبہ فی تحفه
 ابوبکر بن داود فی کتاب المصنف بسند صحیح الخ بالجله انکار بودن این امور از قربات و خیرات انکار احادیث و آثارست و نصیرت
 در کلام لاحق ابن پنج تفرقه باین القلوة و ما بین مجمع ناس ذکر حال میلاد فیض نبی و آنحضرت صلعم من و در مجمع
 بکلام سابق مناقضت ثابت کرد آن همچنانکه تطوع صلوة و تصدق برای شکر نعمت عظیم و تعظیم خصوص شهر مبارک از
 قربات است همچنان اجتماع اهل اسلام بر تلاوت قرآن و اجتماع ذکر آنحضرت صلعم از اعمال زکیات است و همچنان است دعوت
 اهل اسلام اعیال ثواب طعام بالجله فرحت ولادت بابرکت و اظهار سرور و ذکر خیر و ان نعمت و اجتماع برادر شریف
 و دخل اصول شریعت است که صاحبامه المسائل هم اقرار بدان نموده است پس از این مولا اگر صرف همین قصد شکر نعمت عظیم
 و تعظیم اوست مبارک بدیجیت و ادراک انواع عبارت مرآت پرورشیت صالح و هر دو بر سر است همچنانکه فرقی نیست و اگر معنی دیگر
 مراد باشد تا ما من یمن مع وجه تیج آن بیان نمایند تعقیب نموده آید اما اینجا من ناصر محمول نیست مولا را بتذکره
 و قصه میلاد آنحضرت صلعم تفسیر نموده اولاکا نزلت تفسیر غایت قرار دادن غیر مقبول است و دوم من ذکر شریف و در
 بر بی تمثیل از اساطیر تیج قرار دادن و وجه خاص هر تیج آن بیان نمودن محض فصول معتقولات است اگر ناصرن ناصر
 حال ابرار انبیا تیج ذکر شریف و اجتماع اهل اسلام بر استماع اراصاصا و فضائل حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله

او صاحب اجاب و مسلم باز شبهه قدیم عدم نقل این محل آنحضرت صلعم بنابر مذکور طایفه اسماعیلیه بعدم نقل از قرون گذشته
 بنابر مذکور بعض طایفه نیز همین پیش کنند تا اول تعلیم مخصوص مبارک استقبالی یا دیات خیرات و اعمال از اکیان از صفت
 و غیر ذلک من القربات بحجت فکرت حکمت عظیمه یا بقدرین زمان از فعل آنحضرت یا از قرون گذشته نقل نمایند و ثانیاً دلیل بر عدم
 اجتماع اهل اسلام بر آن استماع ذکر حضرت خیر الانام صلعم و دعوت اهل اسلام در اعمال اکیان و افعال قریات از ما خواهند
 و این امر دعوی حضرت علامه صلعم نمودن قابل بحث و انتقاد است علم نیست **قول** همین سخاوی در ترمین شیخ غریب
اقول کتب شیخ که در علم حقایق بوده اند و مصطلحات آن من را غیر اهل حقایق که احقها ندانستند بحجت چند از علما و کرام
 برسانی لغوی طایفه هر چه منوره اعتراضات دارد فرموده اند اما چه بازده محققین که بر مصطلحات و مراد آن علم مفصل و افاضه
 کتب و رسائل کثیره در دفع اعتراضات تصنیف نمودند بلکه بسیاری از مسکنین بعد تحقیق مقصد از انکار صریح فرموده اند
 و نیز باید دانست که در بسیاری از مواضع کتب شیخ بر خلاف شیخ مصحح تحلیفات هم واقع گردیده منتشر شده اند که یکبار
 مطلع نشدند و آن کلمات خود را مخالف شرع شریف و بدیدار و آن فرمودند پس بر آنها میگذرد و باید که با جواز و شواهد این
 از کرام مستندین و مستندین صاحب رساله نقل فرمایند درین صورت اگر امام سخاوی یا امام جزیری یا دیگر کسی از علما و کرام
 در انکار افتاده بر تقدیر صدق روایت و صحت نقل نیز الزام آن صاحب اشباع الکلام را متوان داد و چنان که اگر از
 ائمه مستندین علوم طایفه نقد و حدیث هستند نه ائمه علم حقایق اگر کلام شان درین باب بحجت عدم اطلاع بر مصطلحات
 آن علم از کلام دیگر محققین تعیین مرجح دانسته آید لازم نیست که در رسائل نقد و حدیث هم استناد با اقوال شان در رد و
 ردیف ایشان نسبت استخوان ضلالت نموده آید و از همین مقام واضح گردیده صادر آنچه در صفحه مضاعف و سهفت از انکار
 امام این جزو بر صودیه کرام صاحب اشباع الزام غیر لازم داده حال آنکه از شواهد آنچه در سبب نقض باید شنید و در حقیقت
 از علما و شفی ابراهیم السودی و بیان مثال قصور حکم آورده نموده کلمات بتائین الشریعه و تکلف بعض السفین لا رجاء لها الی الشیخ
 لکننا یقیناً ان بعض اليهود افتراء علی الشیخ قدس سره الخ علامه طحطاوی گفته قال بعض النافین بعد ما شنئنا علی الشیخ
 بعض و صافه غیره از حق لکن بعض کتب کلمات کثیره اشکلت نظر ابراهیم کانت سبباً لا عراض کثیر من لایحین الفهم و لم
 یقوا لکما قال غیرهم من الجاهله بالحققین ان ما و هیته تکلفها لیس را دا و اما المراد امور اصطلاحیه است و خدا اهل
 لطیف الخ امامنا علی و مطالب فیه آورده و فی طبقات الشراوی اجمع المحققون من اهل اقله قال علی جلاله فی
 مایر العلوم و ما اگر علیه مکرر لادقه فهم کلامه لا غیر فانکروا علی من یطالع کلامه من غیر سلوک طریق الزانیه و قد ترجمه
 شیخ صفی الدین بن ابی منصور و غیره بالولایه الکبری و لقب الشیخ ابو مدین سلطان العارفین کان الشیخ عزالدین بن عبد السلام
 بدو علیه شرفاً صاحب الشیخ بالحن الثنا فی و عرف احوال القوم صابر ترجمه بالولایه القطبیه الخ لمصفا شرفانی
 البواقیت و الجواهر آورده کان رضی الله تعالی عنه فقیداً بالکتاب السنه و یقول کل من رمی میزان الشرعیه من ید

بأنه جميع ما لم يغيره الناس من كلامه فاعلموا رتبة وجمع ما عارض من كلامه الشريعة فهو وسوس عليكما خبرني بذلك الشيخ الطاهر
المعز بن نزيل الدين المودودي ثم أخرج لي نسخة الفتوحات التي قابلها على نسخة الشيخ التي بخط فخر ريفيا شيئا ما كنت قد كتبت
فيه وحدثت عن بعض فقرات الفتوحات الخ وهدر انت امامنا شيئا على الشيخ رحمه الله تعالى العلامه فقد كان الشيخ فخر الدين المودودي
يعتقده غاية الاعتقاد ويكره على من يكره على الشيخ ويقول لم يزل العلماء يكتبون على الاعتقاد في الشيخ الى ان اراد الله تعالى ما
اراد من ان تصاب شخص من الذين سجدوا لجلال الدين بن الخطاط فكتبوا السائل في ورج وارسلها الى العلماء وبلاد الاسلام وقال فيه
عقائد محمد بن العربي بن زكريا عقايد زائفة وسائل غارقة لاجل المسلمين فكتب العلماء على ذلك بحسب السبل الى مشنوا على ان
يعتقد ذلك الشيخ من ذلك كما بلغنا ان الفيرزا باوي ملا اودي اوجدان بن الخطاط تلك المسائل في كتابه بسوس على الشيخ
او فيها من كلام الشيخ على خلاف مراده الخ وهدر انت ومن اشئ عليه ايضا الشيخ كمال الدين وكذا لك الشيخ طب الدين
الحمدى وكذا لك الشيخ قطب الدين رازي ومن اشئ عليه ايضا الشيخ فخر الدين الرازي الخ ومن اشئ عليه من شايخنا الشيخ محمد
بن المغربي الشاذلي شيخ الجلال السيوطي الخ وهدر انت قال قد شرح كتاب الفصوص جماعة من الاعلام الشافعية
وغيرهم منهم الشيخ بدر الدين بن جماعة الخ وهدر انت قال الفيرزا باوي وبالجملة ما فكر على الشيخ الا بعض الفقهاء الصغار
الذين كظم لهم في شرب الحقيقة انما جمهور العلماء الصوفية فقد اقرابا انه امام اهل التحقيق والتوحيد وانه في العلوم الظاهرة
وحيد الخ وهدر انت قال الشيخ سرخ الدين الخجومي وقد بلغنا ان الشيخ تقي الدين نكلم في شرحه للمنهج في حق الشيخ
بكلية ثم استغفر الله بعد ذلك ضرب عليها من جديد في بعض النسخ فليضرب عليها الخ انما يخص منعه آيد شواهد ايجبت
بكثرته توان يادونيت حاجتي يقول كثر شاه ولى الله دلهوى انما نقاب كمال شيخ تحقيق وتصحيح اقوالى مالا مال
واگر صاحب رساله را برين هم تسليمى نيايد بيند كه در سايل مولوى حيدر على قولى علم علماء طائفه مرجع شيخ و استاد با خوا
وى مروج و فرج راز كا طريقى ماناين اور از انما نصين شمرده قوله اكثر ان جمال مجهول نال الخ اقول اكثر من الذين
مجهول مجهول بحسب نادا قفى و بى علم مجهول اند مضابطه ندارد كه حسب قول مستدين معتدين او شل حسب سيرت شامى و
ملا على قاضى وغيره ما مستند اند و مقبول حيفا يخفرت كه علماء و تجربين سندا از شان بگيرند مجهول قرار يابند و صاحب
مستند مصرى و ناصر فاكهاني و صاحب شرح عليه الهيم غير هم ملاترد و مستند و مقبول و تحت باشند قوله چنانچه در رساله
رو وحدت وجود نوشت تا الخ اقول مسلك وحدت وجود و از ادق و قايى علم حقايق است اگر حضرت طالعلى قاضى ياد بگيرى
از مستدين تجربين علوم فقه و غيرهم بحسب عدم التفات مبطلان آن مراد آن مسلكه و ديگر سايل حقايق نرسيد و صبر و
كرم عتراف من ايند مضابطه ندارد كه ديگر محققان فن از زمان شيخ ما شاه ولى الله دلهوى و شاه عبدالعزى مولوى شيخ
صاحب غير هم فتاوى محاسن مستعمل مثل مکتوبه فى درسايل و رفع الباطل وغيره و دين با تصنيف كره حقيقت محققان اين
مسلك با ثبات رسانيد اند و شبهات لزوم اتحاد و ملوك نامواقفان الزام بان داده اند رفع گردانيد اند مضابطه

باید که تبه السیفه سیف السلوک غیره درود افش که معروف و مردوح اند مطاوعه نماید قطع نظر از اینجه عدم اطمینان
 تاری و غیره از علماء کرام بر حقیقت سلسله من حقایق مسلم آن نیست که تحقیقات آن محققین در باب کلام تفسیریه مدتها
 هم قابل استناد نماند و مردود باشند و نسبت ضلالت بان ایمنه نموده آید که لکل فن رجال قول من تسلطوا فی الخ اقول
 رفع جلد را نام از ما سبق باید در یافت استحقاق فرمودن نام تسلطوا فی عمل مولد را و تقسیم بدت بطرف جسمه و سیئه
 از همان هوا به بطوری ثابت است که پنج دین سهام علیه میکند قوله بیان حاصل وایت تزدی بر عطف و من سلطان
 بر بیان مفاخر خالی از تحریف نیست زیرا که در اثر تزدی شکای است و تفسیر کنی ازین مجمع مردود الخ اقول انشا و این
 درازی نیست مگر جهل از خانی الفاظ به بر تقدیر و ادایت یا فتح هم ذکر ما وجو و مفاخره بجهل از این است مخالفت نمیدارد حضرت
 حدیث و بطوری در مدارج النبوة فرموده و آنحضرت مینهاد و سراسر احسان و غیره در مسجد که می استوار بسامع و آنحضرت و بحدیث
 وی فرمود و آنحضرت ان الله یوحی ما یروح القدس لادم یا فزع عن رسول الله و در روایتی یفاخر الخ قوله ثبوت قدیم یا
 تعظیم الی قوله عطا است الخ اقول اینجا که بجمع و قول الی باعث همه تطویل لاطایل نیست مگر جهل را مرد اول جهل زرد و ایا
 مستند نهاده و محدث دوم بخیری از تحقیق و تطبیق محققین سوم نقل اقوال مخالف جهل را بر اینجه مطام از محدثین و نه با کرام
 چهارم تحریفه تفسیریه ذکر عبارات علماء کرام اما امر اول پس بداند که امام نویدی در او کار عبید بیان مختار بكون استیجاب قیام
 اکرام و احترام نوشته علی بن ابی طالب اخترناه اتم السلف الخ و جمعت فی ذلک خبر او و ذکر فی الاحادیث و الاثر و اقول
 السلف و انما هم الذل علی ما ذکرته و ذکرته فیه خالفها و اوضحها المواجهه من کل علیه شی من ذلک رغب فی سلاله ذاک
 الجور و جرت ان یزول لثقال انشا و الله تعالی علامه خفاجی و شرح شفا فرموده کان مسلم کرم من یرض علیه بالقیام لوطی
 الی آخره و قاضی عیاض علیه الرحمه در شفا فرمود و عن عمرو بن العاص ان رسول الله مسلم کان جالساً یوماً فاجابوا فابول ابو من الرضا
 فوضع لم یفرق به فنفذ علیه ثم اقبلت ما فرغ من لها ثوبه من جانبها الاخر فجلست علیه ثم اقبل اخره من الرضا و انما رسول الله
 فاحسبه بین یدیه الخ علامه خفاجی و شرح بذیل این حدیث تشریف فرموده و فیه دلیل علی ان یجوز القیام تطهیر المسلمین التعلیم
 خلدنا لمن قال انه مکره مطلق الخ و تفسیر غریزی در آخره و دلیل آورده که حضرت ابوبکر تشریف آوردند بذیل آنحضرت مسلم
 بر خاسته و بر پیشانی ایشان بر سر و نه عالم اما امر ثانی پس بداند که شاه ولی الله بطوری و محبت باله میبذکر و در روایات مختلفه
 نوشته و عنده لاختلاف فیها فی الحقیقه فان الکتاب الی و علیها الامور الیهی مختلفه فان العجم کان بر اینهم ان یقوموا
 بمن آید ساقیه و بر سر فرطهم فی التعظیم حتی کما علیه بیاتم الشکر و ثوابه و الی و ما وقت الاشارة فی قوله علیه السلام
 و السلام کما یقوموا لاجلهم و قوله علیه السلام من سره ان یقبل یقال مثل من یدیه من لا اذنه قیاماً للفرقة اما اذا کان ابتداء
 امر او اما و تطیبا انکه بر غیر ان تمیز فلان باس به الخ علامه خفاجی و شرح شفا بذیل حدیث لا تقوموا کما یقوم الا انما هم
 یجوز اختلاف فی فیه و الا حسن و الله اعلم فی ذکر بانی شرح الرود فی المستحب بل العلم و الاصلح و الحاکم الی و الله اعلم

تقصیر که نوازش علی است قوله تو رسا الی سیدکم احتجاج المصنف البهاری سلم علی شریعت القیام قال سلم لا علم فی قیام
الرجل للرجل حدیثا صحیح من نهاده و از نهضت طایفه الخ و از آنجمله آنکه گفته و مطالب المؤمنین نوشته حال آنکه محدث و بدوی و دلالت
فرموده و فی مطالب المؤمنین لایکوه قیام الجالس لرجل علیه تطیبا و القیام السکونیه الغنیة و انما لکوه محبة القیام من الذی یقام
له فان لم یحب القیام و قام لایکوه الخ و از آنجمله آنکه گفته شیخ ابو حامد غزالی و از احیاء نوشته القیام مکروه علی سبیل الاعظام
لا علی سبیل الاکرام الخ و در این مصلحت خارج از بحث بی فایده مطلب محض نیست چه که نیک قیام جایز و مستحب بوده اند و این
هم موافق حیاء نوشته اند امام نووی و او را و کما نوشته و اما اگر امام الماخذ بالقیام خاندن و از آنجمله آنکه فی فیضه فی قوله
و یكون هذا القیام للبر الاحترام لله بالبر و الا اعظام الخ و از همین جای اینهم حسب الامر و کلام حجج الامام که برساننده خود آورده
بجمله رسید که روایاتی که از آنها بحسب ظاهر بی قیام فهم میگردد و حسب ادر استندش از آن بی قیام تکمیل و اکرام ثابت نیست
و از آنجمله آنکه گفته شیخ علی بن و در لغات شرح مشکوئیه نوشته الخ و بعضی بعضا تقاضا نموده و مذنب صحیح که همان شیخ علی بن
در همان مقام تحقیق فرموده مقرر کرده ترک نمودن تسبیح غلیم است و کید غلیم است شیخ محدث در همان مقام بعد بیان احتجاج نوشته
و الصیح ان احترام اهل الفضل من اهل العلم و الصلاح و الشرف بالقیام جایز الخ و بعد از کوه حدیث من سره نوشته قالوا انما
اذا طلب من احدنا لم یطلب لم یترحم ان یقوم له و قضا حدیث لقاء نف طلبا للثواب فلم یکن علیه باس الخ و در بیان
حدیث حضرت انس گفته ما با فی حدیث ان یترحم من کراهته صلی الله علیه و آله و سلم فانما بی من جهة الاحتیاج و المحبة لرفع الحکف
و الحشمة لا الهیة عنه و قال الشیخ محی الدین النووی القیام للقاء اهل الفضل مستحب بجاوت زیاده است و لم یصح فی التبعی عنه
مصرح الخ قوله عدم ثبوت این نوع تعظیم الخ اقوال حجتی استندین صاحب رساله برگزیده را بر حسب کتابت و ثبت کرامت
غیبت فضل ان المرتبه و بر استخفاف آن انداختن و در کتب اکرام حضرت خیر الانام صلعم و عدم من احترامش با و مودود و شریع
کفایت میکند که بحسب احتیاج علماء و الدین و عدم مخالفت شرعیه و رواج و عا و حریمین طبعین و غیره از عامر بلا و هلاکیا اگر این
عمل موافق تحقیق مستندین صاحب رساله است گویند بجاوت جنانچه حضرت امام حجت الاسلام در کیمیا و مسأله و در ادب جعفر فرمود
و این همه اگر عیب است و از صحابه تا بعضی نقل کرده اند لیکن هر چه عیب بود شاید کسی بگوید عیب نیست بگویند پس شیعی که در کتب
ان که مخالف سنتی بود اما من خلق و درم شاد کردن و در شرع محمود و در ترویج را عا و کانی و ایشان مخالفت کردند با اهل
ایشان بر غوی بود و رسول الله صلعم فرمود و خالفوا الناس با خلافتهم و چون این مردم با این موافقت شاد شوند فقوت ایشان
سنت بود الخ قوله مراد از مخالفت و تفسیر بدعت سبیل الخ اقوال سابقا گفته اند که انچه اسماء علیه مراد میگردد یعنی
صلی که با مخصوص است که ادیان آن حضرت صلعم امر آن فرموده باشد مخالفت قرار میدهند و اما اثبات این دعوی که
هر رطب و یابس میکند و او را که مندرج در کتب و احادیث است و چگونه تراحت با مودود و شاد و عا و خاندن و
قرارداده علماء و دین ائمه مسلمین را که میگویند این او عا و محض فاسد و باطل است حالا شادی را دیگر برای اهل انان

با ششید و در صراط المستقیم گفته اینجا صلعم و در شب برات تنهایی الحلاج و اعلام احد و در تفسیر تشریف بردند و ما فرموده که
 از صفا یا امر نفرمودند که درین شب بمقابر باید رفت چه جای که تاکید کرده اند پس الحلاج اگر کسی اتبع پیغمبر منظور داشته و در شبیات
 در مقبره صحیح صلحا نموده او عید افزوده کند و اینجا گفت پیغمبر صلعم طام کردن غیر صالح قولیه تسمیه بدعت حسنه از وجود اصل
 و نظیر و عدم وجود آن ظاهر بطلان است **الح** اقول منشار این نزاع نیست مگر تجاہل از زلع عامه طایفه مخفی نیست که از تصریح
 صاحب شایع ظاهر است که لفظ اصل را سه معنی است یافته شدن اصل به معنی برای جلد بدعات حسنه و فراموشی و زنه کلمه است چون
 اسم غلام و در بسیاری از سجایات باطل شود و در اقوال مذکور بالا اصل بمعنی ثالث است بنابر آنچه در مجمع البحار و غیره سابقا نقل
 کرده ایم و از شایکی که قبل ازین از صراط المستقیم نقل کردم این مطلب است میتوان کرد چه اگر مجرد عدم اصل خاص مستلزم ضلالت
 و مخالفت و بدعت سیئه بودن نمی بود بویژه کسیکه در مقبره صحیح صلحا نموده او عید افزوده و در آن شب کذب بجهت این است که
 غیر یا سوره شارع طام بمخالفت آنحضرت صلعم و مزاحمت سنت نمیکرد و فافهم قول حل بدعت لا اصل بر بدعت حسنه **الح**
اقول قطع نظر از ظهور سفاکت و بیان معنی مخالفت اینجاست بنا بر آنست که از عدم اطلاع بر اقوال کاذب بطلست روایات چند
 که کبرای طایفه برای تدلیس و برپا نهادن خود صحیح کرده و زنده اند پس ماندگان طایفه با وجود ظهور کشف تبلیس بار بار عاده همان
 سخا فتنه نموده خود را فائق بر انبیاء اعلام می شمارند و تحقیق حق محبت نمی گمانند و عار بر ما مقدم میدارند بر اتف کتبینه
 مخفی نیست که علماء دین با وجودیکه تا لحاظ از حسن بسیار از امور بوده اند مذهب اطلاق لفظ لا اصل از فرموده و در مجمع البحار آورده
 تقدیر کنی نشان الصلوة علی النبی صلعم الطیب الثیاب الشیخ علی الشیخ قدس سره **الح** اصل فکتب البحار عن شیخ شیخنا ابن حجر
 قدس سره او غیره ما فی سلسل نفع الله به باصورتی که عاده الناس بهم اذ اعطوا الطیبا او ریاحین او غیره را و شمه ان
 یصلوا علی النبی صلعم قبل ذلک صلوا علی ما علی ما یخرج الله فی بدنه بقوله و اما انصلوة علی النبی صلعم عند ذلک نحوه فلا اصل لها
 ذلک فذلک را به فی ذلک عندنا **الح** لم یضأ را و کذا آورده قال بعض اصحابنا و هو الشیخ المغدسی سجد **الح** یقول المستوفی فی ابتداء
 الزیاد و بعد التیمیة اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد عبده و رسوله و هذا قوله لا باس به الا انه لا
 اسلم من لیسنه الی آخره قوله من شیخ ابن الحاج دنفی الدین یکی **الح** اقول الا که نسبت منع از مطلق قیام تعظیمی بطرف
 ابن مبنی محتاج نقل صریح صحیح است و تا اینجا اگر علماء ابن الحاج از مطلق قیام تعظیمی منع فرموده یا اینقول بجهت مخالفت تحقیق
 بنا بر آنست که مرام تطبیق احادیث شریفه التمجید تحت خود با بود و خلاف قیام شیخ که مخالف صریح کلامی حدیث صحیح نه مخالف
 بسیار است و تا شایع قیام تعظیمی کسی که کرده باشد مستلزم ممنوعیت این قیام نمی توان شد و لای قائلین منع بقرینه
 تمامیت صرف عقیده که است قیام برای دیگری وقت مواجبه و رعایتش قیام و قوت در بر آن بطور تکلف و اعظام اعجاب اند
 و پس این خیار است این قیام نمی تواند شد باقی ماند طعن بر امام علی با تمام تعصب غیره پس جز آن در روز قیامت خوانند
 قوله با بودن بدعت لا اصل لها عبارة النفس بدعت سیئه **الح** اقول سابقا معلوم کرده که اطلاق لا اصل را بر مندر

و مباح هم نموده اند اگر بر این تکیه شود تا بپسند که در این بین اجماعیه در مسئله سلامی در وقت نوشته است و نیز بعین
 محمدی مسلم اصل این چیز را یافته نیشو و مگر ظاهر این قسم چیز مباح باشد که قول اطلاق بدعت بر تراویح الخ
اقول و مجمع البهاری تقریر بدعت است و سبب گفته بی نوعان بدعت هدی و بدعت ضلالت من الاول
 ما کان تحت عموم مذهب الشارح الیه خفض علیه السلام لوعده لا یجوز علیه ای بحدیث من حسن سنه حسنه و فی مقدمه
 من حسن سنه سیئه و من الثاني ما کان بخلاف الامر بنیدم و یکر علیه التراویح من الاول لانه صلی الله علیه و سلم
 لم یسینها لهم اما صلاها لایالی ثم ترکها و لا کانت فی زمن الصدیق ع و هی سنه حدیث علیکم بسنتی و سنت الخلفاء
 الرشدین الخ لخصوصاً امام سقانی و کشرح صحیح بخاری نوشته سما بدعت لانه صلی الله علیه و سلم لم یسین لهم الاجتماع
 لها و لا کانت فی زمن الصدیق ع و هی سنه واجبه و مندوبه و محرمه و مکروهه و مباحه و حدیث کل بدعت ضلالت من الخیر
 الا خصوص قدر غلب عمر بن الخطاب بقوله ثم البدعه و هی کلمه یجمع المحاسن کلها الخ ای صحیح بخاری آورده اند و
 بدعت لان رسول الله صلی الله علیه و سلم لم یسینها لهم و لا کانت فی زمن ابی بکر ع و غلب فیها بقوله نعم یدل علی فعلها و لیس
 ینسخ فی القلب من فعلها و البدعه فی الاصل حدیث امر لم یکن فی زمن رسول الله مسلم ثم البدعه علی نوعین ان کانت مما تدرج
 تحت مستحسن الشرع فهی بدعت حسنه و ان کانت مما تدرج تحت مستح فی الشرع فهی بدعت مستحبه الخ بالجماعه کما اصل
 یشکست آنحضرت است اما اجماع التراویح کذا یدل علی جماعت السببه بفیها حضرت امیر المؤمنین بدعت اما اظهار آنکه
 التراویح مد است امر که خود آنحضرت کرده باشند چگونه بدعت باشد و کمال قرار بر اینست و از کبر خود باید و یا کمال جبر او
 و التراویح و کثیر و اجماع موی که اصل اینها از فعل آنحضرت مسلم است حکم حکمالات بی نمایند قوله این بدعت است و تراویح
اقول این چه صفت انما است یعنی پسند که در اول کلام فقدان اصل بدعتی است یعنی بدعتی است قوله مقصود شافعی الخ اقول
 اگر ما شافعی بیا ی این قول نقلی دیگر می فرمود که موی ای کس شی من الامور فی المال اصل المعنی الشافعی فی اداء و انود
 ما البدعه کجایش ذکر او ای این عقیده بود اما قولی فی حق را که بفریح و و تقسیم امر خیر علی احد من ائمه محمد صلوات الله علیه
 فرمود و ان مقصود ما علیه دوم اصول اشباع الکلام فی حدیث و غیرت اصل معنی شافعی فی اداء خیریت قرار داده و ثبوت این امر
 که امر خیریت همانست که برای آن اصل خاص مسلم است او معانود و در نه اطلاق خیریت نمودن اول دلیل است بر کمال او و اتقی
 از معا و ده لسان عربی قال الله تعالی و ما من ائمه فی الارض الا علی الله رزقها الایه و قال رسول الله صلوات الله علیه
 بنیا الاربعی الغنم و من حدیث شریف منا طاعتت بنی برری نعمتت که سبک برری ای غنم را ثابت و معلوم باشد انرا بی
 سبب من الله باید گفت و در نه از بوقش نکار باید که و معاذ الله منه بلکه حدیث لزوم این فعل برای جمله انبیا و مرسلین است پس
 بر کسی که در زمره انبیاء داخل است بموجب این حدیث این فعل او را لازم و ثابت است آنرا و ما انقضت مقصود این حدیث بخیر
 معلوم و ثابت کرده و یانه و ایضا فی الحدیث ما من نبی الا له بطانان بطانته ثامر و بالمره و بطانته ثامر و بالمره حدیث

و ایضا ما من مولود ولد له الا الشيطان ميل الحديث و ایضا ما من مبعیة تصنیف العلم الا وهی کفارة له و ایضا
 ما من نبی بعث الله تعالى الا کانت حواریون و اصحاب یاخذون بسنته و ایضا ما من نبی الا وقد اندر
 الامور الکذاب ایضا ما من عبد الا وله صیت و ایضا ما من مؤمن الا وله بیان فی السمار فاذا مات بکلی علی کراش ان میقال
 و احادیث شریفه شیخ کرده اید و فخر فخرم گردد پس بدین احادیث و دیگر محاورات فکر باید کرد و بعد فکر محققات و جهانت صاحب
 رسالتی توان بود بالجمله از مقال حضرت امام شافعی لازم بودن اصل بر اهرام خیریت است پس بنیز یک خبر بودن انچه در فخر
 و اندراج تحت عمومات مندوبات و عدم خرافت شریعت ظاهر باشد حکم بخوبی آن موقوف بر علم اصل خاص نیست و خبر
 اصل خاص بر اهرام خیریت موجب این قول ضروری است گویند ما را معلوم نباشد اما انچه مناظر خیریت بر علم اصل خاص است
 پس از کلام امام علاقه نمیدارد و قول جناب صاحب بقتل کلام نووی در سنوی برداشته اند و حکم مصاحفه یوم العید و معاينه
 بران متفرع ساخته اند از ان قول اگر چه صاحب رساله در اکثر اقوال علم طعن عظام بر ائمه اعلام اخراشته اما اینجا باید
 که بیان روشن خواست باختاری **ع** نه هر جای که گفته ان تا منقح که عابا سیر باید انداختن و ای عزیز هرگاه
 که شاه ولی الله صاحب طوی قول امام نووی را مستند نموده حکمی بران مبتنی از طرفت خود فرمودند قول امام نووی
 مسلم بودند و مستند منکالت و مردود پس مطلب صاحب شایع با حسن وجهه به ثبوت رسیده مذہب بخدی باطل مردود
 گردیده باقی ماند اما اینکه کلام امام نووی و شاه ولی الله و طوی باطل است پس قطع نظر از عدم لزوم مضرت
 باطل محبت صاحب شایع از انچه صاحب از چند عبارت شکر بر تراض و تحریف چند از اقوال سایر مجتهدان
 پیش نموده و در مذہب مسلم هر چه حکم سلطان قول امام نووی و شاه ولی الله صاحب و طوی نمیتوان نمود اما تراض
 پس از انچه انکه از مجالس الا بر نقل نموده علی ان الفقهاء من الخفیة و الشافعية و المالکية صرحوا بکراهتها و هذا التصريح
 منهم شیخ بالاجماع الخ باوجودیکه خود از نقل علی قاری نقل می آرد و اما مصاحفه کالمصاحفه بعد العید و الفیاض عند
 الشافعية الخ اما انچه از ائمه انکه بام نهادند ای ابراهیم شایب مذکور نموده و یکره المصاحفه حالانکه در وقت ابراهیم
 شایب و فصل مصاحفه و مسافحه بفرج بود و فی انک المصاحفه مستحبه عند کل لقاد و اعتاد بعض الناس بعد العصر لاسل و لکن لا یسری
 الخ اما آخرین انچه از انچه انکه ترجمه شکوة شریفه نموده و از آخر ان عبارت ترک نموده اما سنیت مصاحفه که علی
 الاطلاق است باقی است پس بوجهی سنت است و بوجهی بدعت الخ باید دید که شیخ هرگز ممنوع و مذموم بودن مذکور
 بوجهی سنت و بوجهی بدعت گفته و همین است حال جملة استحکات مخصوصه صلیه دین که بوجهی سنت می توان گفت و بوجهی
 بدعت و قول حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب نعمت الله بعهده بر شهادت کافی است و همین جهت علامه طحطاوی از ابو السعود
 سنت بودن مصاحفه عند کل لقاد و بعد صلوات و فصل نماز عید مذکور نموده اما انچه صاحب رساله از ترشح و ایضاح
 و غیره کراست نقل می نماید بر تقدیر محبت نقول و الا معارض است از انچه در مطالب المومنین و غراب و مجمع البحار و انچه

و غیر و کتب مشهوره خفیه حکم با اباحت فرموده اند و ثانیاً و عبارات منقوله اثری از ترجیح نیست و دیگر محققان تصریح
 ترجیح اباحت فرموده اند از آنجمله علامه خفاجی در شرح شفا فرموده دی بعد الصلوة بقره عندنا و الاصح انها
 الخ و بر همین بنیاد فتوی ای که گویا چنانچه از سال امام شریانی ظاهرست و ثانیاً و صورت عدم نقل مخالفت از اتیه
 مجتهدین سابقین عدم لزوم تراجم و این مستحقیق و تصریح بسیار از همین مستندین صاحب الدل با وجود اختلاف هم
 ترجیح اباحت موافق قواعد اصول لازمست و در بیان استیاضه حکما غیر مرتبه قدر کور را بعداً مقتدا طایفه خود در رساله
 ترجیح که در زبده الفصلی مطبوع هم گردیده است بدون مصافحه بعد نماز و مناقضه عید از قسم بدعت حسنة اقرار و تصریح
 نموده است فافهم قوله ناقلاً عن المجلس اما المصافحه فی غیر مال اللطائف مثل کوبنها عقب صلوة الجمعة و العیدین که با
 السادة فی زماننا فالحديث سکت عنه یعنی ملا دلیل و ملا دلیل علیه بنوم و در الخ اقول این حکم حسب تصریح و
 مستندین بسیار در رساله در دسترس است لکن آن مطرود خواهد بود قطع نظر از آنکه از ما سبق بطلانش بخوبی ثابت و ثانیاً
 برای اسکات صاحب الدل نقلی بر ما علیه نقل نموده میشود و در نشر گفته شان المبلغ ان یکون مکتوبه لا مأمور
 و لا ینبایا عند الخ ازین قول ظاهرست که از سکت حدیث حکم درود بودن ثابت نمود و در دست طرفه آنکه صاحب الدل
 خود تقسیم بدعت یک معنی می نماید و نیز میگوید اما البدعة فی العادة فلیس فی فعلها عصیان و لا مضل و لکن تکرار
 الخ پس از تصریح صاحب الدل نقلش در دست چه صاحب الدل که بطلان اقرار خود و چنانچه سکت حدیث شریف را
 این اقامت و دلیل قبح و مزاحمت علت و دلیل درودیت آن عادت قرار داده پس حسب نقلش جمله امریکان
 حدیث شریف ساکت است و صاحب کرام و دیگران می طعام عبادة با عاده نموده اند بر سکت حدیث درود و شوند و این
 کمال جهالت است قوله قول با بانه حسن چیزیکه مصداق نیست بشیء قول درود است الخ اقول قطع نظر از اینکه
 او شایع که بحث اطلاق پس بشیء بر صراح و سند و ب نوشته از در مختار و غیره سند مزج برای آن ذکر کرده اند از اندین
 درین احوار عام بقله رسانیدن موجب سفاقت است طرفه آنکه اولاً از عبارات مذکور صاحب الدل هم هرگز درود بودن قول
 با باحت مصداق نیست بشیء علی الاطلاق بنبوت نرسیده چه با آنکه چون آفتاب روشن گردیده باشد غایت آنچه که
 از عبارتها مذکور بر تقدیر بحث قبله قول مستقام است و خصوص سکه ترفیع اولویت و ترجیح کراهت تشبیه حاجیان
 و این بحث آخرست و عبارات شرح منیه موجود است پس بشیء مندوب لاکم و قیل بکیر الخ ازین عبارت ظاهر است
 که بعضی ترفیع لاکم و یگویند و همین است ظاهر و بعضی پس بشیء میگویند یعنی مندوب است و مذکور پس بودن اباحت
 پس بشیء ثابت است که ترجیح قول پس بشیء را نباشد بلکه کراهت را باشد و از نسخ القدر که ظاهر مطاوعه لاجتناب نقل نموده
 در همان عبارت مسانعه القدر فرموده و فی النهاية ای پس بشیء تعلق میا التواب هو یصدق علی الامانة الخ ازین
 مقام بصراحت ثابت است که درین سکه مخصوصه ترجیح قول کراهت را باشد اما صاحب الدل که از بودن اباحت مصداق

ليس بشي الكون مكنيه وانرا على الاطلاق مردود قرار سيد اين اوعار او مانق تحقيق مستدين او خود مردود است و انرا
 مقال در اين بحث از قبيل مناقشه في المثال است چنانچه رسايل غيقرار بين مستدين صاحب رساله ليس بشي برباع
 و مندوب ايمودين فرموده اند پس قل صاحب رساله مقابل نشان مردود است و در شرح منيه و سجده شكرا آورده و ذكر الهادي
 عن ابى حنيفة راج قال لا راه شيئا قال ابو بكر ارادى معنا ليس بل اجاب لاسنون بل هو يصلح الخ قوله جواز اجتماع
 بر وزن عربى شرف بر وزن عربى ممنوع است الخ **اقول** نظر از انكه صاحب اشباع از در مختار نقل نموده قال الباقى
 او اتبعوا الشرف ذلك اليوم حتى الوعد بلا وقوت وكشف اس جازاتفاقا انبى عجيب كل بر ورق ما بين كل از خطا و وجاب
 وغيره حبه عبارات نقل نموده و آخر همان عبارات جواز اجتماع بر اشرف روز عرفه موجود انرا ترك ده و وجاب روز آخر عبادات
 منقول گفته و التعليل شعر الى انهم اتبعوا الشرف ذلك اليوم لا للتشبه بآز كفى التماثل الخ و خطا و بعد عبارات منقول
 و عبارت اوله ان بعد تقدير الكراهه بما اذا كان ككشف اللاس فاناداه اذا كان بغير ذلك لا يكره فيوافق المالك باقانى الخ و عجيب
 عجيب غريب غرائب انكه و نفس حبه عبارات منقول اشرف كفى فهم من نقل نقل نموده نصرت ان موجود پس من ان مردود است
 از اخبار عبارات شامى موجود و مانى جامع التماثل الخ و اجتماع الشرف ذلك اليوم جازي على بلا وقوت وكشف الخ و وجاب
 منقوله نهايه موجود حتى لو اتبعوا الشرف ذلك اليوم لا للتشبه بآز الخ و در عبارات منقول فتح القدير موجود و اذا ماتت مانى
 جامع التماثل الخ و اجتماع الشرف ذلك اليوم جازي على كان بلا وقوت وكشف اس الخ و در عبارات منقول امد الفلاح موجود و
 ما ذكره فى الكافى بقوله عن ابى حنيفة راج ان ليس بنبه و انما هو حدث احدته الناس فرغ له جاز انبى على كونه بلا وقوت وكشف
 راس الخ از انچه ذكر شده چون آفتاب روشن بطور رسيد كه صاحب رساله مطالبه باقى كه خود نقل نموده بر كره نغميده و قولش از
 نفس نذات منقول او بموجب تصريح تحقيق و تطبيق تحقيق مستدين مردود گرديده قوله ما شرف از روز و مثل از روز
 از به سلا ممنوع الخ **اقول** محروم است آن با وجوديكه مستدين از احد حديث ثابت نموده اند فاسد نقل است از انچه علامه
 ابن حاج بعد ذكر حديث موم اتين گفته فستر لغيره فاليوم متصرف به شريف هذا الشهر الذى ولد فيه لى الخ و او غنية الطالبيه و
 يكصد و پنجاه و هشت آورده و لان يوم عاشوراء تجدوا فيه ليس باولى من ان تجدوا يوم عيد و فرغ و سرور لما تذكروا
 و فضل ما نه يومى انه انما انباه من امد اوجم الى تواجد عاشوراء مثل نقيه الايام الشريفة كالعيدين والجمعة و عرفه و غير
 الخ قوله بقدر بحث نقل بر بنى شخصى به جمل الخ **اقول** حضرت موسى عليه السلام از اعيان علماء مشهورين حرمين طيبين بوده
 و رساله اعتقاد ابو بكر از سيد حضرت فخر الدين راج جمع فرموده و صاحب اشباع نقل سخنان امير كرام قيام كرام انان آورده است
 و در حرم طيبين حضرت و غيره اكثر ايمودين تبركا و تيمنا و محال ان ذكر شريفه بخوانند و در مصر و كلته و بنى مطبوعه هم گرديده و ملها
 كوسته و فنى انان است و فرموده اند و من بعد حضرت ممدوح الزاظر نموده كه انهم طبعه مصر و عامه بلاد آشتيا و شاد و اردب
 صاحب كند ان سال از حرمه تموا لمرود و صاحب رساله شريفه الدين كمالى و غيره كه خود روى و در آنها علامه به جمل نباشند

و بهیمنی نوابها للبحی سلی الله علیه و آله وسلم ثم سیدی نواب فیک سید احمد بن علوان بقول یاسید احمد یا بن علوان که ترد
منالقی والانزعت عن دیوان الادلیاء فان الله تعالی یروى قال ذلک ضالته بکثرة السجود مع زیاده کذا فی مکتبه
شرح المنهج للدأودی رحمه الله تعالی بقا و از ارکان اربعه بحر العلوم که استناد میکند در همان ارکان اربعه انکار سماع اموات
را باطل قرار داده و در شرح معنوی شریف و شرح و تفسیر اول بیان سماع اموات را در متن نوشته حاکم و عقیده من
رساله اثبات سماع اموات مخالف نص کتابی نیست و اجماع است و نیز در همان ارکان اربعه و در شرح جده الله العزیز
التفصیل و تحصیل این تمهید موجود است که ازان بطلان عقیده طایفه هم ثابت است و از غنیة الطالبین که با نسبتا بسبب جناب حضرت
غوث الفطین رحمه الله تعالی علیه سندی آرد در همان غنیة و در باقیای موجود و مصرح است و نمون بان المیت یعرف من
یزوره الخ باید دید که بموجب عقیده طایفه نبوت فرق کفر و ایمان رسید و نیز حضرت و رضی الله تعالی عنه در کتاب فتوح
النبی شریف فرموده قال الله تعالی فی بعض کتبه یا ابن آدم انا الله الذی لا اله الا انا اقول بشی کن فیکون الی الله
اجعلک تقول بشی کن فیکون و قد فعلت لک بکثیر من خواصه و اولیایه من بنی آدم و نیز ملا علی قاری در زینب الخاطر
فی مناقب مولانا شیخ عبدالقادر و شیخ عبدالحق و راجع الا لایا و شیطونی در بهجت الاسرار و امام یحیی و تالیفات
خود و دیگر امیر کرام از حضرت دی رضی الله تعالی عنه روایت فرموده اند قال من توسل بی فی شدة فرجیت عنه
و من استنشد بی فی حاجت فقیئت اید من حللی بعد المغرب کعبین ثم یصلی یسالم علی النبی صلعم ثم یخطو الخی جبهت العراق
احدی عشرة خطوة یدکر فیها اسمی ففی الله حاجته الخ و از ملا علی قاری که سندی آرد همان ملا علی قاری در مرقاة
و غیره مابجا بحقیقت اعتقاد سماع اموات سلام و کلام زایر را تصریح نموده و در شرح عین العلم در بیان سفرین
و در شرح حدیث شد حال گفته و لا یمنع هذا زیارة قبور الانبیاء و الاولیاء و اذ کل من یتربک بمشاهدة فی حیاتة یتربک
بزیارة بعد وفاته فینجوز شد الحال لهذا الغرض لان المحضر فی حق الساجد دون سایر المشاهد الخ و همچنان است در مرقاة
و در شرح شفا ر قاضی عیاض گفته فان روجه علیه السلام حاضر فی بیوت اهل الاسلام الخ و از وظائف النبی که
سندی آرد و برای تدلیس نام مصنفش ذکر نمی کند مصنفش شیخ عبدالنبی است و این تمهید که حسب عقیده طایفه شرک
مطلبی است در جان طایف النبی و آرد ابسفر این هم نوشت که چون اراده کند فریاد رسنده را یا گم کند چینه را یا بگوید
یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی و نیز در همان و طائف تعریف بر وز عرفه را مستحب قرار داده و بکلام شاه
ولی الله و ملوی که استناد می برد از و الفاظ کمال مدح و منقبت بجهت رسیدن سلسله طایفه و باطنیه مولانا علی
بایشان تحریر میسازد و الا که بر طریقه مختصر طایفه فتوح و کفر شاه صاحب باثبات او را که علم و سماع اموات و استناد
از اولان و انما از اولان و توجیه از برزخ و قد ندای و شغل مایه و بوسه قبور بلکه طرات آن و انشا الله تعالی
خواهد این امر در کتب و رسائل شاه صاحب بسیار بسیار باید دید و بر قدری ازان از ماله کتا ضعیف و ضعیف

قدس هم می توان رسید و بچنان استاد شاه عبدالعزیز صاحب علیه الرحمة هم از کمیت است چه قطع نظر از اندک تفاوت
 شاه صاحب بدایت حقیقت سماع احوات و حواس استمداد و جواز خواندن با شیخ عبدالقادر رشید دایره و اعراض و ادب
 و استحضار تطبیق تکرار و دیگر سایل نزاعیه مشهور و معروف اند و بعضی طایفه و بعضی اوقات برای مگو خلاصی خود
 از نسبت آنها می نمایند که تا بقصیر غریزی هم بواسطه کثرت لفظان مذہب طایفه ثابت است که بعضی جمله دشمنان
 و عاقل این طایفه بخواهند لاچار شده نسبت کلمات ضلالت و عقاید کفر بکلام شاه صاحب در جمیع خود تصریح نمایند
 اما بحکم اینکه در بیان حالت انقطاع متعلق مردگان از زندگانی دنیا فرموده و این حالت عوام مردگان است و بعضی
 از خواص اولیاء الله که الجارحه تکمیل و ارشاد و بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف و در دنیا داده اند
 و استغراق آنها بجهت کمال حسرت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نیگردد و اولیایان تحصیل کمال باطنی از آنها
 نمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند و در بیان فوائد و منافع و مضار
 که در دین کردن چون اجزای بدن تمامه یکجائی باشند علاقه روح باین از راه عنایت و نظیر بحال نمایند و توجه روح
 باین درستان پس بولت شود که بسبب متعلق مکان بدن گویا مکان روح هم متعلق است و آثار این عالم از صفات
 و نافع و مکاره و فراق مجید چون در آن بقعه که در دین بدن اوست واقع شود پس بولت نفع میشود پس وضو و گویا روح را
 بی مکان کردن و در دین کردن گویا ممکن برای روح ساختن است باینکه اگر اولیای دوزخ و دیگر صلیحان زمین انقطاع و استقامت
 جاری است و آنها را فاده و اعانت نیز متصور اند و در بیان تعلیق و بعضی نیز این را روح را می باشد که بعضی
 زیارت کنندگان اقرار می کند و ستان بر قریب مطلع و ستان میگردند زیرا که روح را قریب بعد مکانی مانع این دریا نمی شود
 الخ و در رساله فیض عام که در لکهنو و حکمت و غیره مطبوع هم گردیده افزوده اند بعد از نماز و دعا و در دو بزمین که باشد صد
 متوجه سمت مدینه منوره شده و استحضار صورت مبارک پیغمبر صلی الله علیه و سلم نموده باید خواند الخ و بعد از آن بعضی از اهل قبول
 مشهور بکمال اندرین استمداد از ایشان آن است که ما بنسبت قبر او سوره بقره انگشت بر قبر نهاده تا مفلحان بخواند یا بقره
 یا مین قبر بیاید و اسرار رسول تا آخر سوره بخواند و زبان گوید ای حضرت من بر آفتابان کار و رجب الهی القی میکنم و دعا
 نیز بخواند و شفاعت ادا و من غایب الی قول الله استمداد از مشهورین باید کرد الخ نیست مشتی نمونه از خواص و اولیایان
 هزار یا لجمه حسیطه طایفه فاسق و گناه بلکه مشرک و جاحد نفوس کن بسبب و کافر و مشرک بودن علماء مذکورین بلکه کاذب
 ایمه دین لازم می آید پس اکثر استدلالات صاحب رساله ما درست محض اند قوله اگر این قول شیخ ابی حامد مقبول خاطر ختم
 یافت چه بخند و در لازم آید الخ اقول چون قول ابن شیخ مرتد پسند حدیث حضرت سید المرسلین صلعم و موافق تحقیق
 بهوالمؤمنین است در روان البتة مخدوری است و با اینهمه جهالت و سفاهت و ضلالت خود را ختم نموده ایم کلام تازه او آن
 بسین چیست قوله قال الشيخ الفراء فی المنحول اما بوضفیه فقد تلک بشیئیه الخ اقول اولاده آوردن از این

عبارت با تشابه قول دین تمام محضر بحث و تفصول است و ثانیاً اگر چه محبت تشابه از تخریح محل بعضی مؤمنین اقول
شان و بعضی کتب این کتاب منقول بطرف حجة الاسلام غزالی و بگردیده است اما جرات این کس باید دید که در انقضای
این کتاب بکدام این عبارت را برای الزام الهیست پیش نموده و بوجه و تحقیق الهیست اصل تشابه ظاهر فرموده اند تا
دین انصاف که کتب مناظره طرفین بطبیع رسیده این امر که شمس بن نصف النهار ظاهر گردیده با وجود آنهمه باز بتابع
رد انقضای الهیست را الزام مالا یزعم شود باید دید که در کتب بطبع منتهی الکلام موجود و حجة الاسلام ابو حامد غزالی
در احیاء العلوم که بالاتفاق و با شبهه زعمایف است بخلاف منقول که عند التحقيق از محمود غزالی معتزلی است
و خود امام غزالی چنانچه بر اهل اعتقاد پوشیده نیست ازان انکار میفرماید علیح و ساقب الی یعنی حضرت امامنا
الاعظم هم زاید الوصف ذکر کند الی قوله اول محل نزاع بدعت است الخ اقول اجتماع برای مجالس از کما رشتن لغیر
و قیام برای شاعت عظمت و محبت و اکرام حضرت سرور انام مسلم هرگز در بدعات بان معنی که بدعت از امور مذمومه
منسوخه است داخل نیست و بان معنی که اطلاق بدعت می توان نمود از امور منسوخه علی الاطلاق نیست و دیگر تشابه و ادغام
که بحجت متقابل آورده است رفع آن از ماسبق باید طلبید قوله یا عجباً که محبت گرفتن حصه بایه به توارث حرمین الخ
اقول عجب که خود عبارت بایه نقل میکند و باز کلمه استحقاق بحیث نامحیی بر زبان می آرد حالاً باید فهمید که محاسب بایه
در بیان مذہب حضرت امام ابی یوسف و امام شافعی البته توارث اهل حرمین حجت گرفته است و اینجا از طرف دیگر
ایمیه و جواب آن اقول آنحضرت صلوات گرفته است از این امر مرد و بدون آن اجتماع فی نفسه عموماً ثابت نگردد
بلکه صرف ترجیح توان گیریم که مدلل بحديث خاص است بنبوت رسیده پس ما هر یک از این حدیث مخالفت نداشته باشد
و معمول بر مورخ ایمیه حرمین طبعین باشد البته بموجب قول بایه که در دلیل حضرت امام ابی یوسف یعنی الله و غیره آورده
است استدلال بان میتوان نمود که ایمیه دین نموده اند و قطع نظر از این جمله این محبت مناقشه فی المثال حسب ذات
جبال است که خود بایه دیگر گفته فقیه از استدلال بایه حرمین بر حسب بدون امری مالا مال است از آنجمله در بایه
در بیان تاراج فرموده و استحقاق فی المجلس بین الترمذی و محمد بن قحطبه و کذا ابن الحارث و الترمذی و کذا ابن
الحارث الخ قوله لیسف الحشرون اهل بدعت حرمین خطایم الخ اقول اگر چه بموجب بیایه علمای معتزلیه بکمال شکر بودن صحابه کرام
و تابعین غیرهم از اهل حرمین و غیر جماع لازم نیست بلکه از این که معاذ الله یعنی بود و کفر بر غیره و ستمان و شایسته عباد الله ثابت است
لیکن قطع نظر از این مستقیم که علمای حرمین علی بن ابی طالب و علی بن ابی حمزه و زید بن علی و علی بن ابی حمزه و علی بن ابی حمزه و علی بن ابی حمزه
و همسایه چنان در شان و مستبعدین و معقدین شان در علمای اهل سنت با استناد و اعتماد خودی ارد و الا اقول
و فی الاثنین نیز استحسان بیاری از بدعات حسنه عموماً و استحباب علی مجلس صلوات خصوصاً ثابت است و آنچه مورد
موافق مذہب اسماعیلیه بدعات مثاله مثل انداز اصل ایمان اند قوله لیسف الحشرون اقول لیسف الحشرون اقول لیسف الحشرون

اقول بر دافقان من اعاذت بختی نخواهد بود که روح شرک کفر و حرمین علی حسین امانی آن بلاین مقدسین
 بگزین تصوفیت پس بوجب قول اسماعیلیه بدعات شل شرک خلل انداز اهل ایمان انداز استحسان تعامل تمام ایمیه
 عظام حرمین شریفین بدعات شل مجلس مولود و غیره اگر که لازم میگردد البته مخالفت اعاذت شرعیه است از انجا
 شریفیت ثابت است که دین حق و حرمین جا گرفته است و آخر زمان همان جا قرار پذیر خواهد ماند حیف که نزد اسماعیلیه روح
 کفر و شرک و حرمین واقع باشد و دین حق بانی فائدا ماسهند انوثه یک فتوح و ارا لا سلام و الا ایمان باشد و مجتهدان دین
 و محمدان حق را اینجا موجود باشند این چه جهالت و ضلالت است در رقاه و در شرح حدیث شریفی قال رسول الله صلعم
 ان الذین یبازر الی الحجاز الی الحدیث نوشته ای نفیم نه ظهور الفسق و استیلا و الکفره الی الحجاز و هوسم که و الدنیه و دجالیهها
 الخ **قوله** عینه قیل که گشتند که حرمین در تسلط و پایید بودند الخ **اقول** این چه جهالت است از تسلط علی بن عبد رب
 طیسین بودن آن شیاطین از ایمیه عظام حرمین و علماء کرام بلاین مقدسین چگونه ثابت گردیده تا بر قاعده حبس استماع
 حقیقت سجد بجا گردید و کینه فتنه اسماعیلیه اختراع همچو عقاید فاسده نموده ایمیه حرمین طیسین را از اهل سنت و جماعت
 شرک کا فر قرار داده از کما که شیخ نجفی تسلط یافته شامعی که همسر قلیع عهد نیر و حجاج بودند و آن بلاین مقدسین
 طایفه بودند و اسرار ائمه موجب عده صادق حضرت خضر صادق صلعم لایکید الی الدنیه احد لا یخفی الخ فی الامه
 ما زاره آب شو بقره اصلی خود شتافتند که تفصیل این قلیع باخبار معتبره معروف و مشهور و تاریخ حرمین مذکور و کما رساله
 خراج و انکار از ائمه شاعر خود ساز و تارای هکات او عقاید کما علامه شی که از مستندات است نقل ننمایم که در حاشیه
 و مختار در باب البغاه و رجوعت خوارج نوشته نو که دیگران محاسبینا صلعم علمت ان هذا غیر شرطی سبی الخراج بل هو بیان
 الخ و بلی سیدنا علی و ما الا فیک فی فیهیم اعتقاد و هم کفر من خرجوا علیه کما وقع فی زماننا فی ابتداء عبدالوهاب بن خرجوا
 من سجد و تقابل علی المرتضی که تا فیلون مذبح الحجاب بله لکنم اعتقاد و انهم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم مشرکون و
 استباحوا ذلک قتل الی السنه و قتل علماء هم حتی کسر الله شکم و خرب بلادهم و طغیر هم عما که المسلمین الخ **قوله** قول کنز الدین
 القواب الی قوله لایق به تکلف اولی الالباب الخ **اقول** هر کجا که ارباب ستنه مشهوره و مشروح مستنده و فنادی
 و حاشی معتده اند و قاید و مختصر و توفیر الالباب شرح معینی و در مختار و بر جنبی و قاضی خان و دیگر صد اکتب معتده
 و معروفه لفظ بنیت له بقصد خیر من سحتی افضل فرشته اند و همه محققین ستنین صفا رساله از اعتماد و معتدیه صحیح قرار
 داده و توال مکرین امر و دو نموده باشند پس لایق به تکلف اولی الالباب شیخ طیسین بایست و صوت غرابی که
 همان القسطه فی التلوین الخ **اقول** صاحب رساله عجبه و لا درستی برای اثبات لایق بودن استکمال استجاب طلب نیست
 از مواجبه بکار دیگران ذکر اختلاف است نقل نموده عبارتی که از ان بودن استجاب مذمت و تحقیر و محققین و همه بایست
 مدح بود از آخر نوشته همان فرمود متصل همان عبارات است لایما و الذی استقر علیه انما بانا استجابا لطلبه بها الخ

قوله مقتضای این دریده دینی نسبت بعضی کبری است بنوی شیخ احمد سرزندی الخ **اقول** از طرف خود مراد صاحب است
 اللفظ بعضی عیان بلفظ یعنی تعیین نموده باز ایراد کردن که در کلام فلان کس این امر یک است بلکه مفادش چنان است
 و برین بنا دل و قاحت کشودن کمال انصاف است و تحت دریده دینی و سفاکت است باقی ماند تحقیق صحت و عدم صحت
 بیان پس بر تقدیر صحت نقل و محمول بودن بر تاویل یا سهو قطع نظر از مسئله بخوبی باید بهیبت مختار صاحب را به مجید و جوده
 مخالفتی دارد از انجمله آنکه در کلام منقول عامه میت را رافع سنت و ناسخ آن قرار داده شده است حال آنکه صاحب را
 به نبوت استحسان آن از اثر مردی حضرت این عمر غرض از قرار دارد و در فیه و لازم گردیده که معاذ الله حضرت و رفع سنت و
 نسخ آن تجویز فرموده باشد علی هذا القیاس بسیار از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام در بسیاری از سقیاب با وجود تصریح بریت
 بودن و اقرار عدم نقل از سنت آن حضرت صلعم بلکه از خلفا در شریک نیز حکم با استحسان داده اند واضح باشد که تعبیر صاحب
 رساله از شیخ موصوف بعضی کبری است بنوی و توصیف شان استناد و بمکاتبتشان محض حدیث و کتب است چه
 موافق مشرب طایفه حضرت شیخ از از صفوا و اصاغرت بنوی هم توان شمر و لفظ کبری و اکابر فضلاء امت چنان
 توان ذکر کرد و مکتوب صد و دوازدهم جلد اول فرموده بخند و اما حدیث بنوی در باب جواز اشاره بسیار دارد
 شده اند المی قوله ما استقلال را نمی رسد مقتضای احادیث منوّه حرث و اشاره نمایم الخ فصل شصت که صاحب رساله حسب
 اصول مذہب خویش چه حکم صادر نماید **قوله** یک حدیث صحیح هم در باب کبر الخ **اقول** در شکره شریف جروایت صحیح مسلم
 آورده عن عبد الله بن زبیر عن قال کان رسول الله صلعم او اسلم من صلوة یقول یصوتہ الاعلی لا اله الا الله و عدہ لا شریک له
 لا اله الا الله و هو علی کل شیء قیر الحدیث محدث و ملوی حضرت شیخ عبدالحج جنفی و راشعۃ اللغات فرموده این حدیث صحیح
 است و چه خبر که آنحضرت با و از بلند میخواند اما بعضی میگویند که بلند خواندن آنحضرت برای تعلیم اصحاب بود و منصب گفته
 که افضل خفانت المی قوله و حق است که اوقات مختلف است گاهی ذوق و حضور و اخفاست و بعد گاهی در خوشنویزی و زیاده
 مشروع است بمانند به الخ و هم در حدیث صحیح مسلم و بخاری آمده عن ابن عباس رضی الله عنهما که حدیث
 الناس من المکتوبه کان علی عبد الله بنی صلعم الحدیث و دیگر احادیث شریفه هم درین باب ثابت اند و راشعۃ اللغات در باب
 انک رب الصلوة فرموده بدانکه چه خبر که بر مطلقا و بعد از نماز مشروع او وارد شده درین باب احادیث الخ و آنچه در بعض
 روایات کرامت رفع صوت آمده تحقیق مستدین صاحب رساله ما بن احادیث شریفه تطبیق فرموده اند و ریخا چیز سے
 مختصرا تا قوال مستدین صاحب رساله بایستید علامه طحطاوی گفته جاف فی الحدیث ما اتفق علی طلب الجهر و ناک اما حدیث
 اتفقت طلب السرا و الخ بینهم ان ذلک مختلف باختلاف الاحوال و الاختصاص کما جمیع من الاحادیث الدالة علی طلب
 الجهر بالقرارة و الدالة علی الاسرار فحیث یفید الراء و اذنی المصلین اجماع النیام فالأخفا و افضل علی کل غیر الذل
 الخفی الباطن فحیث خلعا و کلامه اکثر علما و متدی فایده للسامعین و یوقظ قلب الذاکره اما قوله تعالی و لا یقلع

فالراجح فی تغییره ان لا اعتد بهما التجاوز عن المأمورية الاختراع فی الاصل فی الشرع وتفسیره بالجبر بالذکر مردود
 و ما فی الخاتمة من ان رفع الصوت بالذکر حرام فحول علی الجهر المفرط فی الزاوية عن الفتاوی ان الجهر بالذکر فی المسجد
 لا يمنع عنه احتراز من الذل تحت قوله تعالى من اعظم من منع ساجدة الله ان یذکر فیها اسمه الا ان السجود الخ
 و شامی و در المختار نوشته و فی حاشیه المحرر عن الامام الشعرانی اجماع العلماء سلفاً و خلفاً علی استحباب الذکر الجماعی
 فی المساجد و غیره الا ان یثبث جهرهم علی نایم او معصی او قاری الخ معانی قاری در مرقاة و رباً و در شرح منتهی
 کان معلوم او مسلم بقول سبحان الملك القدوس ثماناً و رفع صوته بالثناء الی ریت نوشته قال المظهر هذا دلیل علی جواز
 الذکر برفع الصوت بل علی الاستحباب اذا احتسب الریاء لها اللدین و تعلیماً للمسلمین و ایضاً بالذکر الذکر الی مقدار
 يبلغ الصوت الیمن الشجر و الحج و الدار طلباً لا اقتداءً بالخی و یشهد لكل طیب یأس سمع صوته و بعض المنشیخ یحذر
 اخفا و الذکر لانه بعد من الریاء فیهما یلتحق بالنية الخ و لمعات بذیل اربعه اعلی انفکم نوشته فیه إشارة الی ان المنشیخ
 من الجهر للنبی بالکون الجهر غیر مشروع الخ و جامع البکات فرموده جهره ذکر مشروعت بلکه سناً تا آنکه فرموده انخفضت
 و در وقتیکه بلند کرد صحابه آوازهای خود را بذر کرد و فریاد کردند ایها الناس اربعه اعلی انفکم الحديث مضمون اربعه اذلات
 دارد که منع از جهت شفقّت بودن از جهت عدم جواز و تحقیق جهر کرده است انخفضت صلیم با ذکر او و عی و دوا لمن
 کثیره و همچنین سلف از صحابه من بعد هم جهر کرده اند بذر کرد و میانه دالات دارند بر جواز جهر و التجمع برای ذکر و میانه
 قطع میای مخصوصه اند پس آنکه نظر کرد و بجانب سنی علت اجازت کرد از آنرا علی العموم و آنکه نظر مخصوص کرد و فکر و طریق اول
 موافق است بمقام مشروع و مطالب ان الخ ملخصاً ذکرکن العباد و آورده فی عدة الابار ذکر فی مجموع النوازل الخاتمة
 و الی ائمة السجدة و الصغر و الملقط و تخمین المزیان قرأه القرآن بصوت رفیع فی الحمام بکریه و بصوت خفی لا بکریه و
 و لا بکریه التبیح و التهلیل ان رفع صوته قال الجایع علیه الله تعالی و معلوم ان الحمام لا یخلو من القاذورات و ما ثاب
 کلها غالباً فاذا کان جواز التبیح و التهلیل فی الحمام بصوت رفیع من هذه الاشیاء فلیان یجوز فی المساجد و البیوت
 و الزوايا و الخوة فی مکان طاهر کان اولی و دیویده ما ذکره الفقهاء الزاهد ابو الیثیم هم فی کتاب التنبیان حرمة
 المسجد عشرة و ذکر فی محله ان لا یرفع الصوت غیره فی غیر ذکر الله تعالی و فی لسان الفتوی فی باب الاذکار
 ان النبی معلوم کان یجهر مع صحابه رضوان الله تعالی علیهم بالاذکار و التهلیل التبیح الخ و همچنین است و در بسیاری از
 کتب مشهوره نفع تخفیفه بالجهر و تحقیقین طلق ذکر جهر ممنوع نیست بلکه ممنوع افراط جهر است که مضر باشد اگر صاحب
 رساله را بر آنچه از دیگر مستدین او نقل کردیم تلی نشود تا بریند که شاه ولی الله صاحب دهلوی و قول جمیل بعد بیان ذکر
 جهر نوشته اند المراد غیر المفرط فلا منافاة بینة و بین ما فی عنه الخ قوله قال ابن الهام فی فتح القدر الخ اقول
 قول علام ابن الهام و ربان اختلاف محض اما علم عظم با ما بین و رحمه الله تعالی و بکثیره غیره البطر و انست حبیب

این همام اختلاف و اصل تکبیر برای فطرت بلکه وصفت جبر و اخلاست صاحبین مثل علی بن فضال و فطر نیز جبر را مسنون
میدارند و امام صاحب اخلا را مسنون میدانند و جبر را در آن بدعت میدانند لیکن حسب تحقیق مستدین صاحب رساله
بر تقدیر ترجیح این روایت هم خلاف امید و نسبت آن است نه آنکه امام صاحب در هر تکبیر فطر حکم از دم ضلالت و حرمت
فرموده باشد در شرح صغیری مندرشته و سنجیدگی جبر را فی الطريق یوم الصبح اتفاقاً و یوم الفطر لا یجوز عند
ابی حنفیه عند ما یجبر و مورد وایه عند الخلاف فی لافضلیه اما لاکراهه فتنه عن الطریقین الخ و همچنان است و در شرح
کبیری و چگونه حکم کرده در ضلالت میتوان نمود که مستحباً با فضلیت جبر از بسیاری صحابه کرام و مجتهدین عظام درین
خصوص منقول است و فیما یقول ابن همام را دیگر مستدین صاحب رساله تعقب هم کرده اند حضرت بحر العلوم در ارکان
از بعد فرموده قال فی فتح القدر ان الخلاف مناهونی الجبر بالتکبیر یا نفس التکبیر فند و قطعاً فی کل وقت و الجمیع ان
الجبر بالتکبیر سائر الاذکار شروع و مند و بالنبه قطعاً کلا اخفا و لکن الکلام فی ان هل لهذا الوقت بخصوصه شرح التکبیر
ام لا و هذا یصلح الخلاف سوار کان الجبر او الاخفا و الخ فی ما یفید البحر الرائق ان لم یس عند فی وقت الذمات بخصوصه
من التکبیر عند ما ذکر مخصوص به اما نفس التکبیر ذکر است شروع و مند و ب فی کل وقت جبراً و خفاً و قال الفقیه ابو حنیفه لا
یشبه فی الیوم من التکبیر للعامة لان فیهم بها و ناعن الذکر فلیذکر و ان شاء و هذا ایضاً یسند که فی ان لاکراهه فی الذکر
بالجبر و لا یسند که من المنع الخ و بعد از آن استلال بقوله تعالى و اذکر ربک فی نفسك تضرعاً و خفیه و ان الجبر من القول
بازید علی منع الجبر بالاکراهه باشد فعل الصحاب و اما الجبر بالاکراهه و لا یسند که فی ان فی نفسه کراهه فی نفسی و من ذکر فی
فی طایفه ذکر فی من جبرهم لاجل حدیث فی هذا المعنی کثیره لا بد ان تكون متواتره و فی الایه یحوز ان یکون در معنی
عمد و المعنی اذکر الله فی نفسك ان تضرع و الطوف عند الجبر بالقول المقصود ان جبر هو اطاعة القلب لسان لا بالجبر
مع قبول القلب لایاتیه و آیات آخر مذکوره فی مواضعها الخ و ثانیاً قول ابن همام با جبر و یکسب است از دعایات صاحب
رساله و عامه طایفه رام و دو میانه و اما صاحب رساله کمال جزات و میاکی تذکر آن می پردازد قوله در در المختار سطور
الخ **اقول** صاحب بحث نیز که در لیل امام اعظم علیه الرحمه این قول برای مسنون بودن جبر تکبیر علی الفطر ذکر کرده باین
صاحب در مختار در همان سکه در رد المتقی گفته و لا یجبر بالتکبیر فی طریقیه بل تخفیه هو الاصح خلافاً لهما فانه یجبر فی اللیل
فی الافضلیه اما لاکراهه فتنه عن الطریقین الخ پس ظاهر گردیده که بقول امام صاحب بنا بر این روایت اگر جبر تکبیر فطر مسنون نیست
و بنظر عدم ثبوت از سنت بدعت فرموده اند هم در این باب و تحقیق مستدین صاحب رساله کرده نیست چه جای حرمت و
مثل اندازی اصل ایمان نظیرش قول حضرت ابن عمر علیه السلام ان جبراً و خفاً من غیر الله فند و انما جبراً و خفاً من غیر الله فند و انما جبراً و خفاً من غیر الله فند
بدعت فرموده اند و هم در حرام منی و نهستند با هم و لکن ابن القصبین قوله در فتاوی بزاریه مذکور است الخ **اقول**
کلام بزاریه و روایت السیبار اضطرار و در اینجا که مستدین صاحب رساله تصریح کرده اند بر این زبان بر یک نفره بسند کردن

و بر آن خورسند گردیدند نهایت است علامت حموی در تاجیه اشباه گفته قدامت بطور کلام الزامی فی هذه المسئلة فقال فی
قنادی القاضی الجهر بالذکر حرام الی قوله ثم قال فان قلت المذكور فی القنادی ان الجهر بالذکر لو فی المسجد یا فی احتراق
الذکر تحت قوله تعالى ومن اظلم ممن منع مسجدا لله ان یکره بها اسمه ومنع ابن مسعود منه یختلف قوله قلت الاخرج عن
المسجد لیس لیه بطریق الحقیقة یحجز ان یمکن لا اعتقاد بهم العبادۃ و تعلیم الناس بانه بدعة و الفعل البایز یمکن غیر جائز
مفرض لیس لیه فلذا غیر الجایز یحجز ان یحجز لغرض مادی فی الصحیح انه علیه الصلوۃ و السلام قال اراضی امواتهم بالتکبیر و رجوا
علی انفسکم لحدیث یحتمل انه لم یمکن فی الرفع مصلحتهم قد رکنه فی غزوة و قد دفع العتقی فی البلا و قد دفعه و ما فی القنادی لکن فی اللذان
و الخطیبتین قوله هر چند بعض فقها استحسان ثوب الخ اقول هر گاه که تحقیق در زمانه است و در شرح معتبره تقریر
استحسان فرموده اند حاجت تطویل نیست و در متن و شرح باید دید قوله تعیمیت الخ اقول قطع نظر از آنکه استدلال
حسب اشباع که بکتابت تعیمیت و در آن از مستحبات متأخرین شمرده اند حسب رساله راجعین تقریر نمودن که عدان از محای
روان بود هرگز و ا نیست بد و وجه اول ذکر کام کار حساب رساله بودن عامه نیست نسخ است و رافع آن ثابت جنانچه
خود نقل نموده و دوم بقول صاحب رساله از محدثان و بعد عا همان تحت محایب کرام خارج آنکه از جمیع محایب با اکثر وزن
با سکوته یافتن مرجح بودن آن ثابت باشد قوله تعیمیت نیز مختلف فی الخ اقول منسوخ که از اصول است و
خبری دارد و نه بسو مسقط حاجت است و خالی می آید قوله چون ذکر خلفا را را شنید الخ اقول کلامی است مختل عین
وجه اول که بتصریح اکابر طایفه جمیع نیست نیست از عمل آن نسخ سنت و رفع آن ثابت میشود تا آنکه اموری را که از
محایب کرام مهم ثابت و معروفی باشند بلی آنکه و سنت مخالفت آن داشته باشد و بلی آنکه بکدامی سنت مزاحمت داشته باشد
تا نسخ سنت و رافع آن و موجب نهالت قرار یابد پس در ذکر خلفا را را شنید و عین شیخ یقین و در خصوص خطبه نماز جمعه
و عیدین و التزام آن که منقول از بعض تابعین باشد و از صاحب رساله نسخ و رفع سنت باشد برین تقدیر الزام ملایم
تمام است چه تابعین بلکه محایب کرام را نیز عا شک که منصب نسخ حاصل باشد دوم آنکه بطریق تقاریر و ایه طایفه معتزله گفت
که التزام عین شیخ یقین و خلفا را را شنید و اتمام آن و عین خطبه نماز و تحقیق آن نیست مردود بطریقه کذا نه از آن حضرت صلوات
بلکه از جمیع محایب کرام و آل اطهار بلکه از ائمه اربعه بهترین منقول نشده پس خالی نیست یا ذکر و مدح و اختصرت و در خصوص خطبه
نماز از امور مستحبه دین نمی فرمودند یا از بودن ذکرشان سبب نزول حجت بی خبر و علم بودند یا تمام ازین خبر محروم بودند
الی آخر المغالط سوم ادعای تواتر از عهد تابعین حسب قول حسا رساله آنوقت قابل تقسیم است که از جمیع قرن مروی
شده باشد و علم اتفاق جمیع قرن بعد محایب کرام حسب طریقه ارفا لیسند و خارج از حیطه بشر است چهارم آنکه در دعوی
متواتر بودن آن از عهد تابعین نوشته و در سند متواتر بودن از وقت تابعین تابعین نقل کرده قولاً بر حسب
بودن تسلیم نان منوع است الخ اقول قطع نظر از عدم شهرت شریعتاً و عدم فخره انما لعلی عدم رجوع قول آنها

بر جوان صاحب الحق و غیره هرگاه که محققین مستدین صاحب رساله استخوان با ترجیح داده و صوابی شسته باشند بنابر قول
 ابنس قطع نظر از جهالت حال شان البته منس آن و نسبت ضلالت بسبب اول استخوان مردود است و نیز العاقبت آورده و بعد از
 من الاتوال نه بدنه حشمته **قوله** استخوان این چیز را بنا بر حفظ وین حکم انفرادی متبع المخطوطات **ان** **اقول**
استخوان تعلقات کتابت قرآن که صاحب اشباع از چند کتب آورده گوید بعضی امور این عذر را نگه جاری کرده اگر چه
 کبر صاحب رساله را امید نخواهد بود اما در بعضی قطعاً جاری شدن می تواند از آنجمله است اینکه بجز تحلیف المعصف لما نیه من تعظیم الحق
 حجة الاسلام و راجع العلم و در بحث تحمیل کتابت قرآن و علامت احرار و غیره بعد اختلاف نوشته و لایسنخ و ذلک من کونه
 محذوفاً من محمد بن حسن اما این عذر را نمونه ما تصادم السنه القویة اذ نکات و نقضی الی تغییرات لغصاً **قوله** لازم است در بیان
 مقدم و تالی ابن شطیط **ان** **اقول** در بیان نقل نمودن چند نفره رساله دعای مولفه مولوی خرم علی کبیر بخدی که در کتب مشهور
 گردیده برای اسکا ت صاحب الدنور دست در رساله مذکور نوشته اگر گوی که دست برداشتن در دعای صریح نمودن از احادیث
 قولیه فعلاً البته ثابت شد لیکن در عاقبت صلوته خسته بیت که از این جهت دلیل است گویم و بائنه التوفیق که چون ثابت شد کفر
 الیدین از ادب عاست و جالب علم است و وقت بوقتی و وقت بوقتی نیست پس حاجت دلیل دیگر مانده داعی از اجاب شایسته
 من غیر است بعد نماز بخیر و عاکند یاری آن تنها با اجاعت الحق صاحب رساله بنایان که لازم است بیان مقدم و تالی این شرط است
 یانه و نیز در آن رساله است دست برداشتن وقت دعا و رد الیدین بر آنها بعد آن با حدیث صحاح و حسان قولاً و فعلاً در استفتاء
 غیر آن ثابت است گو با التزم عقیده خسته بیت که از این مروی باشد **قوله** تمین و تفصیل مکرده بوده اند **ان** **اقول** اول
 معنی تفصیل باید فهمیدن بعد تحقیق حکم که است باید نمود از ماده المسایل و غیره از مقامات متعدده معنی همین مکرده همین است
 که آن تعیین لازم است اتفاق کرده مطلق شری را معید بحیثیت و اندو قایل جواز اطلاق باشد از آنجمله و رجای الی شانزدیم
 گفته و تعیین کردن روزی برای ایصال ثواب برده که با تحقیق بمون روز خواهد رسید و دیگر روز نخواهد رسید خطاست الم
قوله علامه در موصوفه و غیره چه نوشته اند **ان** **اقول** ملا علی قاری در شرح شمایل نوشته و اما حدیث مسلم لا تحضرو
 الحدیث فحول علی النبی عن افراد به بالصوم بحیث لا یصوم غیره ابد التوهم منه انه لا یجوز صوم غیره الحق و صلاحت من بعد
 نقل توجیهات علماء نوشته تری جمعه که روزه کهستی بین جوشنا حین توجیهات لکین تویر بر مجبب مذنب ادن کی کنایه
 جواد سکون کرده کهستی بین او بر موجب مذنب خفیه کی حاجت ان توجیهات کی نهین استی که ادن کی نزدیک میکرده نهین به
 چنانچه فتاوی عالمگیری مین لکهای که حاجتی نری جمعه کار روزه بلکه در مختار مین سخب لکهای است **قوله** بدعت سیئه
 است ان معذرات را امید اند که سنده یا اثر یا اجماع مزاحم آن باشد **ان** **اقول** اولاً حکم بزلت صاحب اشباع درین باب
 نمودن با وجودیکه امام حجة الاسلام و امام معنی و امام شافعی و غیر هم تقریح آن فرموده است از لایق است عظیم چنانکه از اسبق
 به ثبوت رسیده و ثانیاً صاحب الدنور اقراری نیست در اسبق خود قایل نزاع لفظی گردیده است **قوله** انهدام بنیاد اجماع قیاسی

اقول هرگاه بگویم نه باطل علیه عدم عقل از محابه کرامت بلکه عدم عقل از اخفرت مسلم اگر چه محابه کرامت هم از عقل کرده باشند
 دلیل عدم جواز گردیده تا محاذیکه از نسخ نسخست و نسخ آن لازم میگردد و از بین میخورد البته انهم امینا و اجماع و قیاس
 است که اهل اجماع و قیاس را هرگز اجابت نسخ حاصل نیست قیاسیات و اجماعیات و همان صورتی که خبر خوانند بود که عدم
 عقل اخفرت مسلم دلیل عدم جواز نبوده باشد و الا بر تقدیر ثبوت ملاقات و عدم جواز دلیل عدم عقل لازم بود و در صورت ثبوت
 حدیث چه گنجایش اجماع و قیاس است محرمات شرعی و امور شلالت را مانند و بیایز تر ادا و نسخ و نسخ سنت نمودن اهل اجماع
 و قیاس را حاشا که سبب یا اندر اهل انصاف نیکو میدانند که بر حکام مولانا رشید الدین خافصا که اهل تجارینان از شوکت عمری
 و غیره چون آفتاب کلاست همچو اعتراضات و ایه پیش نردن و منی که نمی فهمیدن سوار سوا لی خویش فایده و دیگری و در قوله
 که داخل در ممنوعات و بدعات همان امر غیر منصوص است که ثابت از اجماع و قیاس خبر اجماع **اقول** اولاً این کلامی است که
 از عقل چنان قول مولانا رشید الدین خافصا را باطل لازم عدم جواز عدم عقل اخفرت مسلم و محابه کرامت را در
 پس خبریکه از اخفرت مسلم و محابه کرامت ثابت نباشد برین تقدیر بموجب این دلیل البته با جایز است که از قیاس و اجماع ثابت است
 پس لغویت اجماع و قیاس لازم آمد و برین بحث چه گنجایش تقدیر باین قیامت و ثانیاً طایفه اسماعیلیه را هرگز ثابت و قرانیت اگر
 فی الواقع این کس سائل قیاسی مجتهدین را با وجود عدم عقل اخفرت مسلم و محابه کرامت بدعت منیدان پس سبب را از دست لالات
 سابقه را که در خلیف عبارات یا عدم فهم مطالب رده آور باشند نقد که **قوله** مخالف و مزاحم قواعد شرعیه بود یا نبود لغویت
 بدعت سبب باشد الخ **اقول** بن قیام حراجه مخالف است بتجلیقات ائمه دین که امر سابقا **قوله** پس موبه جواز مجموع مجوز
 باشد الخ **اقول** قطع نظر از آنکه یک یک که هم صاحب سبب را در سابق مدفع گردیده است از شرعیت اجماع برای حجت
 و نیز از بودن ذکر سیلا و اخفرت مسلم سبب حجت و نیز از کمال امور غیر و منفردانگه نمودن عین عیسای اگر یک یا نبود
 عبور ش نیست ماته السائل احتیاجی چه در وقت و جواب عرس نوشته در بود و ذکر لالات حضرت غیر النبیست و آن موجب حجت و
 سبب و در شرع اجماع برای حجت و سبب در کمالی بدعات و منکرات باشند آمده و اجماع برای حزن و مشورت ثابت نشد
 و فی الواقع حجت مثل حجت و لالات اخفرت مسلم نیست الخ **قوله** هر چند مجرد عدم تاویریت علی از قرون نشد موجب سبب بود
 آن نیست الخ **اقول** اولاً هرگاه که عدم تاویریت علی از قرون نشد موجب سبب بود و منقش نشد پس برین تقدیر تقریر
 عامر طایفه را چه جواب است یعنی اگر آن علی بودی بود علاقه از حسن نیست پس اخفرت مسلم و دیگر اصحاب قرون چرا از یک
 فرمودند و الخ التلیس و ثانیاً برین تقدیر یا سوره که از مجتهدین سابقین مردی باشند بدعت بودن آن تسلیم داشته چه در
 و ثانیاً بر تقدیر صحت این مذہب آثار یک و در تأیید صحتی شرعی آورده اکثری از اهل باطن شده و را باطنی با تأیید طایفه
 تقدیر صحت حکم نمودن به بدعت سبب بودن امری چگونه حاصل شده چه احتمال اجتهاد و مجتهدین باقی بوده است و بدعت سبب
 بودن سو قوت است بر اینکه امری از قرون نشد هم نوز باشد از مجتهدین هم منقول انگو در خاصا چه در مجتهدین که در

این طایفه را منصب اجتهاد حاصل باشد و آن امری که استخوان این عمل فرموده اند از انان مغیب محروم باشند با وجود کمال
اجتهاد مستقل برای حکم اسحاق بر امور یک مخالف فراموش نباشند و داخل در سنج محرمات مندوبات و منعی باشند هرگز ضرر و
نیت که امر سابقا و مساوی اعتبار اندراج و دعوات مندوبات مطلقه باطل فرض کرده شود و اجتهاد بر آن ترجیح در استیفاء
امری خاص ضروری باشد پس آخر تحريم هم حکمی است خاص برای اثبات آن در امری مخصوص چرا که اجتهاد ضروری نباشد قوله
پس عدم منقولیت چیزی در این از ابی حنفیه صاحبین الخ **اقول** او لا بر تقدیر صحت این مذنب که بدعت سیه چیز
است که از قرون گذشته و مجتهدین منقول نباشد لازم نیست که نزد مقلد ابی حنفیه صاحبین هم الله سبحانه چیزیکه از ابو حنفیه
و صاحبین منقول نباشد بدعت سیه باشد و ترکیب مجوزان را حاصل کرده و بدعت بدین گفته شود چه اجتهاد منصرف و همین
حضرات نبوده است و دیگر اهل سنت هم مجتهدین بوده اند پس امریکه دیگران تجویز آن فرموده باشند و از ابو حنفیه صاحبین و
منقول نباشد حکم طایفه اسماعیلیه بر بدعت میکنند بر ترکیب مجوزان امر نمودن بر گزینج خفی را جایز نیست آری نیزیکه
سیئه ممنوع بودنش مخصوصه از ابی حنفیه صاحبین بجهت اجتهاد و شان منقول نباشد البته مقلدان ایشان را عمل بدان نشاید
مگر حکم طایفه ایما نبوده اند اعنی مثل اندازی در اصل ایمان مثل شرک عاشاک مقلد ابی حنفیه با وجود نقل مجازش از
دیگر علماء اعلام اهل سنت می توان نمود قوله هر دو در ملک فضا منقسم نیستند الخ **اقول** حیف است که جناب مجتهدین ائمه
بها و در پیشی کلمات و تذکره حسین بن شیر الدین و غیر هم ملقب بزرگه الفقها و عمده المحدثین باشند و ملا علی قاری و شیخ عبدالحق
علیهما الرضه لیاقت انتظام درین سلسله دارند و جواب تفصیلی باقی خرافات و راسخ باید دید قوله محبت مستحسنان
الخ **اقول** ختم که بکتاب فقهیه متاخرین مثل سبکی و بحر الرائق و صلبی و در مختار و طوابع الانوار و غیره برای اثبات در عیال تحقیق
و بی تطبیق و بی فهم طایفه ایستند پس دستاوی نمایند و محققین مستندین و مستحسنان متاخرین را قبول نمی کنند پس حاجت
بر و تمام نموده قوله توارث این انعقاد از مستبدین و گذارین الخ **اقول** با وجود و بدین شبهه و غیره این چنین گفته
بی ایمانی بر زبان راندن محض تبلیغ طاعت امام حرزی فرموده لانا لاهل الاسلام تحفون شهر مولده علیه السلام الخ
ملا علی قاری نوشته لم یزل لولا المصنف المرحوم الشریعین من فقههم الله تعالی لهدم کثیر من المنار و اشیعینون الخ
و المملوک الاندلس و الغرب فبلغهم فی لیاة تیرا الزکمان یجتمع فیها ائمة العلماء الاعیان الخ بالجله صاحب حصن حصین و سخا
و عقلانی و مصلحانی و سید طای و ابن حجر مکی و ملا علی قاری و غیر هم را تاشاه ولی الله و بطری و غیره معلوم نیست که از کلام
می شمارد یا انما کما سیدین علماء محققین می بخار و بر تقدیر اول در ثبوت روایت کتب احادیث شریعه حضرت
مجتهد مدلول کرامت برادر و یار یا بر یا ساندی که غالی از همه کتب این مغروضین باشند بهت گمارد اگر چه این خیال غلط
گنبدار و از اصفیه مثلالت که سنده سلسله مدینه شان بواسطه همین گمان بوده است بر نمی آرد و بر تقدیر ثانی جبر این کلمات
میوه و بر زبان می آرد قوله اما انما کما سیدین ائمة دین مثل فاکهانی و ابن الحاج الخ **اقول** هر چند صد سال

درین مقام صحبت او عار و منافقت مطلبی ناکامی و این الحاج سراسر قلیس کمال توصیفی نماید اما موافق نزد ساجد علی
 این بود و نیز کسایر علماء و بوجه کثرت از مساجدین بیکدیگر از مساجدین هم خوانند شد تا با همه درین بود و چون رسید از آنجا بپوشان
 ناکامی و این الحاج مانند دیگر علماء معتقدین معتدین قابل تکریم و تعظیم است و این بار که نه قوله ادراک مقصود
 شایع و تشیص آن بدون بیان شایع غیر کافیه است و این **قول** دیگر گفته که قبول ازین علامه این حاج را از
 ایبه دین قرار داده است اما آن امام بهام که سنده چهار ساله بلا کلام است مقصد و مراد بسیار است و تصریح فرموده است و کفایت
 حکم آنکه سنده از غایت غضب جهت تبریزی کند و آن امام از آنجا نیز درین باره فرموده و در میانین و مباحثین و تفصیل در
قوله خصم میگویی که دل متعارف نیه دلیل از لایک شرعی ثابت نیست **الح** **قول** اگر ادش عدم ثبوت و صحت
 دلیل خاص از دلایل خاصیت پس عدم صحت دلیل لازم نیست و الا عدم ثبوت باطل باطلی قاری و در شرح ایضاً
 موشوع بودن حدیث سلوة الرقاب و دلیل نصف شعبان و اختلاف درین مازاد و اگر است آن از ابن حجر آورده و نیز
 و فی ذلک الصلوة خیر موضوع و احیاء و کماله با عباده شروع و اذالم مع حیثیلم یلزم عدم غیبتها نعم لایقتدیه استیها
 مع ان جاء فی الیلة نصف شعبان قوما یلیلها و صوموا یومها و قد ما ائمة تعالی فی القرآن یلیل تبارک و تعالی من حکم الیلة
 و منازل البرکات فصلوة ما ذکرته فی کل کتبه قراة الاخلاص مشروبات بای طریق لایکون من البدع المذمومة بل ورد
 عن ابن مسعود رضی الله عنهما ان اراة المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و عین است حال دیگر امور که از قسم خبر باشند و مخالفت و حذر
 بایک شرعی نداشته باشند اگرچه بالخصوص فضل آن ثابت و صحیح نباشد انعی بقدر موضوع بودن حدیث فضل خاص
 هم اگر آن مرتحت اصل عام مندوبات و مطلوبات شرعی مندرج باشد از احرام آن توان گفت علامه مختار در شرح قول مختار
 اما الموضوع فلا یجوز العلم بجماله لا و ایتة الخ نوشته ای چیست کان معافاً للقواعد الشرعیة اما لو کان داخل فی اصل
 فلا مانع منه بالجمله حدیثی بل دخول تحت الاصل العام **الح** **قوله** حدیثین احوال عادیستند و درین بابیه بوده اند
 و تصنیف **الح** **قول** شیخ عبدالحق محدث و دهری و شیخ مسعود السعادی ذکر کرده و احادیث درین ابوابیه بیشتر از بعض
 موضوع موضع و بعضی ضعف **الح** و ملا علی قاری و سببه فصلی نصف شعبان نوشته قلت جهات بعض الرواة لا یصح
 کون الحدیث موضوعاً و کذا النکارة الالفاظ ضعیفی آن حکم علیه بانه تصنیف ثم یلضعیف فی فضائل الاعمال انما قاصح ان
 نفس الصلوة انما فی تلك الیلة انما یثبت عن النبی صلی الله علیه و آله بطریق صحیح فلا یصح ضعف بیان الکلیة و کیفیة فان الصلوة خیر من
 و غیر شیخ مع عند کل مقبول و بطبعه بیضا تبیین جزای فیصله الناس فی بلاد ماوراء النهر و خراسان الروم و الفرنج و الهند و غیر
 سن اتمه کتبه کل کتبه فیها سورة الاخلاص مشروبات علی ما ذکره کتاب القوة و الاحیاء و غیر ما فانه دان لم یصح و کمال
 و یصح و جماله و اعم نعم اعتقاد و کون سنده غیر صحیح عند علماء و کذا ادعاء جماعه کرده و بعضی انقیاد **الح** **قول** در
 فضائل اعمال غیر ثوابه از ادله شرعی جانب از آن غلط است **الح** **قول** مراد از ثبوت عدم ثبوت اگر جان ثبوت بود

خاتمه از دیگران و محصوره عدم ثبوت باین معنی است پس حکم تعلیل علیهاست چه بجهت تحقیق و تحقیق مستندین صاحب رساله
 صحت ثبوت اعمال بوجه دخول تحت اصل عام و لایزال عامه شده غیر برای اعتبار حدیث ضعیف و فصل اعمال مخصوصه و عمل بدان
 کافی است ثبوت آن بوجه مخصوص از دیگر احادیث صحیح و حدیث ضعیف ضرورت نیست و در نهجیت حدیث ضعیف که در فضایل اعمال
 می نویسد چیزی ندارد و در رد مختار و بحث استحباب و حیدر اعضا و وفود و ریشه و عمل بالحدیث الضعیف گفته اند و بدخل
 تحت اصل عام الخ علامه طحطاوی نوشته و ذلک الاصل بهناهم و مطلوبه الدعاء فی کل وقت الخ در شرح منیه اصلی
 نوشته و سبب ان سبب بدنه بمبدل بعد النسل لما روت عائشه عن عائشة قالت کان للنبی علیه السلام خرقة لیستشف بها البهائم و رواه
 الترمذی و هو ضعیف لکن یجوز اعلال الضعیف الخ لا علی قاری در شرح حصص جمیع بذیل قول ما تم ان الارواح
 کیون ما فیها صحیح نوشته فالمراد المعنی اللغوی الشامل للحسن و الصیح الضعیف لجواز اعلال به فی فضایل الاعمال بالاتفاق
 و فتح المبین آورده اتفاق العلماء علی جواز اعلال بالحدیث الضعیف فی فضایل الاعمال لانه اذا کان صحیحاً فی نفس الامر
 فقد اعطى حقه من العلل و الا لم یترتب علی العمل بنفسه تحلیل و التحريم و لا ینص علی غیره اشارة للمصنف بحکایة الاجماع
 علی ما ذکره الی الروی عن نازع فیه بان الفضائل انما تتلقی من الشرع فانها بها بالحدیث الضعیف اخترع فی الدین مالم
 یأذن به الله و وجه الروان الاجلعل کیون قطعاً تاره و طیناً اخرى لایرید فی ذلک لولم یکن عن جواز تکلیف و جواز اخصائیس
 ذلک من باب الاختراع و الشرع لا یزکون و انما هو ابتناء فضیلة و رجاء یا اشارة ضعیفه من غیر ترتب فیه علیه اقتراح الخ
 ملا علی قاری در سوره کبیره موضوعات و شرح رتبه نوشته و الضعیف یعمل به فی فضایل الاعمال اتفاقاً و ذلک اقل ایتیان صحیح
 الرقیبه استدل بر مستند الخ و هدران و بحث حدیث من بلذنه عن الله عزوجل شی من الفضیلة فانذ به یا ما و رجاء توابعه و الله
 ذلک و ان لم یکن کذلک نوشته ففی الجملة لا اصل لکن یککل بانه اذا حصل ما یلذنه علی الحدیث الضعیف فیا فیه قول ما یا ما بانه
 اذا اعتقد الثبوت استلزاماً لاقول ما یا ما به فانی کون الحدیث الذی بلذنه ضعیفاً لان الضعیف لا یطلق الاحیاء لم یکن
 المضمون تأتیا الخ و در جواب این اشکال و لا نقل کرده و الجواب انما مختار الاول و نقول اتفاقاً و الثبوت لا یوقوف علی
 لجواز ان کیون من وجه کما اذا کان عاماً و درجه فی العمومات فاما الثبوت من حیث هذا الدراج لا ینال الخ و لم یکن جواب
 نوشته کذا انه الشیخ ابن حجر المکی فی حل معنی هذا الحدیث الا انه جعل مرجع الضمیر فی قوله فانذ به ای بالفضیلة بمعنی الفضل
 و الا بانه راجع الی شی فی فضیلة بمعنی اخذ بلای علی قولاً و فعلاً ثم قوله یا ما یا ایما یا ما بانه واقعاً یا رجاء توابعه لان
 المعنی یا ما بذلک الحدیث کما حاصله الشیخ فانه احتیاج الی عمل فی الجواب الخ و غرضه استکمال گفته و الاصل ان الوصل من الاول
 و الا قاتمه کیره فی کل الصلوة لما روی الترمذی عن ابن سول الله صلعم قال البلال اذا اذنت فترسل اذا اذنت فترسل اذا اذنت فترسل
 جعل به ان ذاکم اذانتا کتبه را یفرغ الا کل یکن اکل و الشارب من ثریه و المعتقل ذاول و العضا حاحته و هو ان کان ضعیفاً
 لکن یجوز اعلال به فی فضایل الاعمال الخ

محدث دلموی در شرح سفر السعادت فرموده که احتیاج در احکام مجتبه صحیح مجمع علیت و همچنان بحسن لئان بود و یا هم
 نیز و یا به علما و آن لحق بمعنی است و احتیاج اگر چه در تکرار است از آن چون حدیث ضعیف متعدد طرق بر تبه حسن رسد
 آن نیز محتاج نیست و اگر چه مشهور است که حدیث ضعیف و فضایل عالی معتبر است در مسائل و آن افرادش را است اما مجموع
 طرق داخل حدیث ضعیف مرجع به حدیث و موافق است و اما المختار و المستند و لیکن گفته اند که اگر حدیث ضعیف بحیث سود حفظ بعض
 رواه یا اختلاط بود با وجود صدق و بیانات منجز میگردد و متعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب و یا بیان باشد و یا خلقت
 احتیاط و انضباط یا بقوت ضعف مثل فحش خطا اگر چه متعدد طرق داشته باشد منجز نگردد و حدیث محکم بضعف باشد و در
 فضایل اعمال معمول الخ شاه ولی الله دلموی در انبیا که رساله استاد و الاستاد خود علامه ابراهیم کروی آورده اند در
 مرقوم است و من الايام الفاضلة يوم عاشوراء و يوم النصف من شعبان و در فضایل حبيب اجداد است با سند ضعیف
 لا باس بالعلی به خان و محدثی نفسه قوه فطیعل بهار با فضل الله تعالی الخ مولوی خرم علی در رساله دعائیه گفته اند
 برین صفات و فضایل اعمال دنیا سخن فیه باتفاق علما و معمول است الخ در سطر حق بعد از آنکه ضعیف بودن حدیث
 فضیلت صلوات او برین منکر الحدیث بودن راوی آن از امام بخاری نوشته اند: احادیث که اگر چه ترمذی و غیره
 ضعیف کیاهی لیکن فضایل من عمل کرنا حدیث ضعیف جایز نیست الخ و بذیل حدیث فضیلت شریف شیعیان بعد از
 از امام بخاری ضعیف بودن آن آورده گفته اند و بر حدیث اگر چه ضعیف است لیکن عمل کرنا حدیث ضعیف بفضایل
 عین باتفاق جایز نیست الخ قوله اگر چه جمیع عبادات و مسلمات مثبت احکام می بود الخ **اقول** قاضی سنا الله صاحب در
 سیف السلول در ردوافض مر بیان بودن حکم الهیانی یکی از مسایع علم ذکر کرده اند که انچه بدانست باید از آن برین شرع بخشد
 بر اگر شرع از آن قبول کند از آن قبول باید کرد و انچه شرع از آن رد کند از آن خطا و باطل است و در باید کرد و انچه شرع
 از آن ساکت باشد از آن قبول باید کرد پس در ضرورت بعد از من عدم ثبوت هیچ حدیثی و فضایل بن نماز از منکر شرع است
 است و شارح از آن رد نموده است و دلیل دفعی حرمت آنها دارد و نیست در قسم ثبات خواهد بود پس باطل شد الزام بانکه در الهی
 بهر او بدعت خود را بدعای باطله خویش اثبات میتوان کرد و کسی از اهل شرع تابناست آن نمی توان آورد که از آن انکس
 الملازمه **قوله** خصم شنیدن بقطان از زبان حق ترجمان سر و پیران بگویند و انچه باید الخ **اقول** الخ لا شیخ عبدالحق در ترجمه
 مشکوٰۃ شریف در بیان بحث و تحقیق این مسئله آورده که منکران حال تقدیر کبریات اولیا و کرام دارد یا ندارد و اگر ندارد
 ساکت شد بحث با وی زیرا که وی منکر است چیز را که اثبات کرده اند کتاب سنن و اگر دارد این از جمله کرات است باعث
 انکار حبسیت الخ و همچنین است در سکه یکم غیره تا انکه انفع از محرمی اعتقاد که انچه بی نصیبی از ان برکات آن تبه علیه را
 با و می نماید تا بم اوداری مزاحمت و مسامحت امور شرعی و امور الهامیه نیز حکم تعلیل و اولیا و الله تعالی نمودن کی بس

قوله صاحب رحمه الله **استتمت بانزاله اقول** قطع نظرا انك برزركان بن ثبوتها بنادون ودر سبب سلف مسلح
افتادن بايضا نظاير هواند است باري و غيرة لطاير. که مستند و اكا برات پسينه که براي تا مکيه مسلوته الرغابت
مضطر براسه رقوم است و همچنین در مسلوته البراة ابر که بفضل عظيم مسطور است **قوله** عمل زرع مسلوته مخصوصه است
في فضائل اين شياخ **اقول** که اين شياخ عموما ثابت گردیده پس عمل مسلوته مسلوته مخصوصه اگر ضعيف
هم وارد او شوند تا هم در مجروح بلان بلان التزام حکرات و ممنوعات شرعيه پنج ضلعيست چنانچه قطب همايليه بر ظاهر
مبطل نگاه مسلوته براة از بعض علماء گفته اند عاقلاني گويي اين که مجازي مي گيرد که احدیست ضعيف بر او
علامه را بر انکار کياهي و کاسب بلاق بر می حکرات کی انکار کياهي حاصل شده که اگر تنها بغير خرابيون مذکوره
کی پڑهي تو مجازي ري **قوله** تفوض صاحب علماء به نفي که است رخ **اقول** ادعاء تفوض صاحب شيعه مبتني است
بر قلت نظريه ای اتوال بحد دين چه بسا که از اكا بر و عظما و ضعيف رخ تمام جزو عدم کراهت بدون جماعت شده اند
بلکه بعضی از شيان مجواز جماعت بدون تداعي هم رفته اند علامه کفوي در اعلام الاخير که مشهور بطبقات حنفيه است
و ذکر حال امام صد کبير صحنه محيط بر مانی آورده و في کتاب المحيط لا يکره الاقناع بالامام في التوافق مطلقا نحو القدر
الرغائب و دليله النفس من شيعة و نحو ذلك لان ماراه المسلمين حسنا فهو من الله حسن خصوصا اذا اقر في بلاد الام
والامصار لان العرف اذا اتم نزله الاجماع و کذا العادة اذا اتهم به بشتريت و في اکثر بلاد الاسلام مصلون
الرغائب مع الامام و مسلوته ليله القدر ليالي رمضان لم يشتهر ان النبي صلعم صلى ليله النصف من شيعة و دليله الرغائب
و القدر مع ذلك صلى المومنون مع الجماعة في اکثر اصهار المومنين و بلادهم و ماراه المومنون حسنا فهو عند الله حسن و
في تلك المصلاة مع الجماعة مصلح و فوائد نحو رغبات المومنين في تلك المصلاة و اعطاء الصدقات من الدرهم و
والاعطاء و غير ذلك منع بعض الفقهاء و ذلك لکن انما هم اکثر من مصلحهم لان في المنع منع الصدقات و منع رغبته الکفا
عن الحضور في الجماعة و ذلك ليس مرضيا عقلا و معاذن ان في ذلك فقد اخطا و في دعواه الخ لخصفا و بعد از آنکه از
محيط سري و عادی و بر از يه که است جماعت تطوع و و تر خارج رمضان از امام تدری عدم کراهت آن آورده
می نویسد و رایت في فتاوی الصدوقه لا يکره التطوع بالجماعة مطلقا اذا صلوا بغير اذان و لا اقامة لعدم التداعي حقيقة
و هو الاذان و الاقامة و قد مر في شرح الکافي الناصي ايضا في مسلوته الکاتب حيث قال لما يکره التطوع عجا
اذا صلوا على وجه مستعداء الناس اليها بجماعة كما يدعي الی المكتوبة و لا شك ان مستعداء الناس الی المكتوبة ^{يكون}
الا بالاذان **قوله** اذا ناديتهم الی الصلوة الاية و الله و ليس الا بالاذان فکذا الاستعداد و ذکره في الجامع الصغير
الحفي في باب ادراك الغرضية و يؤيده ما في الظهير فدل ان التداعي رفع الصوت بالاذان و الاقامة و في
المرحوم ان امامه النبي عليه السلام عليه المعراج كانت في التوافل و ذکر المولى الفاضل يعقوب في شرح الشرح و است

ما بجاورن و اهل صلوة مسلمة التبع بعد نقل فی المقدمة من صلوة الرغائب والبراقه و القدر بقی جهنا بحث هم و مولود
 مل یکره امثال تلك المطرعات بجماعة ام لا قال فی خزائنه الفاضل الطیور بجماعته فی غیر رمضان مکروه و قال شارح
 النقایة لا یکره الا فتا و بالامام فی القدر و الرغائب و النصف من شعبان لان ما راه المؤمنون حنا فخر عند الله
 حسن الخ لخصا قوله شیخ نووی الخ **اقول** ایچا امام نووی رح و دیگر چندی از علماء کرام فرموده اند اگر چه مجرور
 و تکا رجنان مستغرب نیست اما چندان مبالغه که فرموده اند با و نه و تصریح اکابر صغیره غیر هم بخلاف آن البته محتمل
 است خصوصاً از امام نووی علیه الرحمة چنانچه شیخ عبدالحق رح در اثبوت بالسنه فرموده و مما اشتهر فی بین الناس
 فی هذا الشهر لیلۃ الرغائب المشایخ فی صلوة مشهورة و الحمد ثون انکر و انشد انکا حتی قال فی الدین النودی رح الخ
 و بعد قول امام نووی رح و علماء ابن حجر حرح نوشته اند ما ذکره الحمد ثون علی طریقهم فی تحقیق الاسانید و بعد الاحادیث
 و عجایبهم ان یالغوا فی هذا الباب هذه المبالغه و کیفیه ان یقولوا لم یصح ذلك عندنا و اعجب من الشیخ النودی
 رح سلوک طریق الانصاف فی الابواب البقیه عدم تعصبه مع الحنفیه کما هو دال لثاغفیه فافمن فی ادلی بذلک
 نسند الی الشیخ العظام و العلماء الکرام رحمهم الله کما هذا قد ذکر صاحبنا مع الاصول فی کتابه حدیث من کتاب زرین
 الخ قوله این احتمال الخ **اقول** سابق گذشته که فقها و اهل کمال جهز ذکر را اگر چه در مسجد باشد شیخی فرماید مگر بعضی
 همچو عواض غاصیه پس این احتمال لهذا تحقیق مخالف ایشان نمی تواند شد قوله هر حال درین اثر احتیاج است
 الخ **اقول** اولاً سابق گذشته که حضرت ابن عمر رضی صلوة شیخی را بدعت و ابتداء میفرمود و همچنین حضرت ابن مسعود
 برسانیکه شول خواندن این نماز میداد انکا میفرمود و همچنین حضرت ابن عمر و در باب اذان جمعه که از حدیثات حضرت عثمان
 است اطلاق بدعت کرده است و روایب آورده عن ابن عمر رضی قال لا اذان الا اول یوم الجمعة بدعت فیحمل ان کل
 قال کل علی سبیل الا انکار دان کیون اراد انه لم یکن فی زمنه علیه الصلوة و اسلام لان کل ما لم یکن فی زمنه صلی الله علیه وسلم
 بسمی بدعت لکن منها ما یمکن حسن و ما یمکن غیر ذلک الخ و همچنین دیگر از صحابه که از حدیثات صحابه دیگر صحابه کرام
 فرموده اند پس این انکار و اطلاق ابتداء که صرف بر تسهیل بر عباد الله بوده تا بجهت قرب الهام و عدم تدوین احکام در
 اشتباه نشیند پس همچو قول اسماعیل را چه مفید و چه قابل احتیاج و ثانیاً و خصوصاً که هر چه میسر است بدین حدیث
 اهل کمال نوشته اند که نسخ نمودن شیخ شاید و حضرت ابن مسعود رضی که انکار و اخراج فرموده پس گاهی امر غیر جاری یکدیگر غرض شیخی
 جایز هم میگردد و برین تقدیر انکار و اطلاق بدعت بران غرض تعلیم است بودن آن بوده باشد پس این احتیاج بر تقدیر
 هم مفید است و از حدیث ثانی احتیاج صغری اسماعیل باین اثر بر گزاریم و درست نیست چه بجهت ظاهر نیست و نیز عدم فعل و عدم
 آن حضرت مسلم و یصلح عت و کرامت و مخالفت شدن شیخی تواند آری عامه طایفه که بدعت بمعنی الیس سببه رسول الله سلم
 و ما احداث بعد عهده صلی الله علیه وسلم قرار داده بران حکم کلی ضلالت لازم میکنند و هر وقت را شایع که انکار از اسلام است

میدانند اگر بدین اثر احتیاج نمایند پس قطع نظر از آنکه حضرت ابن مسعود و ابن عمر و دیگر صحابه کرام و بسیار از امور با وجود طهارت
ابتلاع و اقرا عدم جهودیت از حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام حکم جواز بیکه صحابه استخوان فرموده اند البتّه بجز بطن بر آن احتیاج
تلبیس پیش عوام تمام میگردد **قول** کسی جانبی قایل شاعلی این عمل ندیده و نشنیده **اقول** اولاً که صاحب اشباح خود
اجمل و اکمل تلمذه صاحب تحفه است و مخفّض ای تفصیل علم حدیث شریف شرف خدمت صاحب تحفه حاصل نموده است و ایشان را به پیشوایان
نفعی عام رود و نمودن محض سخاوت است و نایماندای صاحب تحفه درین ابواب رجس شهرت و تواتر رسیده اند و ثانیاً آنکه
و بسیار از بلاد هندوینندگان صاحب تحفه موجود صاحب رساله را باید که از نشان استغفار نماید و از انکار تواتر باز آید **قول**
در تحفه که بالتواتر کتاب جناب روح است الخ **اقول** بر چند صاحب رساله بسیار از اکابر ائمّه دین و تفسیق و تفصیل تحصیل
مینمایند اما در اینجا که شاه عبدالعزیز روح صاحب را آنچنان قرار داد و آن مخالف تبیین و تبسّط طائفه اسماعیلیه البته لاجرم مفسری غیر از
انکار تواترات ندیده اما الحمد لله که تحفه را بالتواتر کتاب جناب روح قرار داده حال آنکه بموجب همین کتاب تحفه صاحب رساله و مقتدا ایشان
خارج از امت قرار می یابند و بموجب طائفه اسماعیلیه صاحب تحفه اثنا عشریه مع تمام امت محمدیه علی سید ما الصلوٰۃ و التحیة سید
بلکه مشرک قرار می یابند و همان تحفه موجود که حضرت امیر و ذریه طاهره او را تمام امت بر شال پیران و مرشدان می پرتند و امور
مکرمه را ایشان و مبتدیانند و خود درود و صدقات و نذر و نیت نام ایشان را بیج ببول گردیده و چنانچه با جمیع اولیای امت
همه سکنه عالم خلاصه را بیان کنند که نذر و نیت مجلس عرس نمودن امور نکویند و البته تحفه و لهن که مرجع و بمول است
چه حکم دارد **قول** از عجایب این مقام آنکه الخ **اقول** قطع نظر از آنکه در فیوض و روح قدس نفوس منسوب جانب صاحب تحفه بقول
نیت بلکه عبارت خط صاحب تحفه علی محمد خا نصیب رئیس مراد آباد اند که هر کس که الی استجابت نیک بی دیدن محبت نامه کتاب مفرغ
گوید یک لفظ بجا لفظ دیگران تدریج و تابع در اصلاح خیانت و تحریف مائمه المسایل و نقل عبارات مرقات و غیره در
رساله تعمیر بنفیرم نقد رشتو و اطناب آن نه انشی عجایب و عجایب غریب آنکه با وجود مطالعۀ مجموعہ فیوض ابرواح قدس
صفت شاه ولی اند صاحب و احاطات التماسات بر زبان می آرد و مطلقاً حیاتی ندارد و مطالعۀ مجموعۀ کور که گشت ثابت است که بر مذمت
اسماعیلیه شاه صاحب و کافران و خلاف انکشاف با سوس متبذع بلکه فو شکر قرار می یابند فافهم **قول** منیخ آنما روز عاشورا روز
غم و ماتم وضع و اعطاء ذکر قصه شهادت بروز عاشورا بر داشته اند **اقول** صاحب شجاع که نقل فیوض مشهوره شاه عبدالعزیز صاحب
نموده و مصلحت آن بیان فرموده و در روان فقره منیخ آنما روز عاشور و غم ماتم افزون در مائمه طاعت جلوس با محبت و اتحاد نامش
نمودن نفوس جلوس بر انداخته محبت و اجتماع برای نیاحت و اتحاد روز ماتم چیزی دیگر ذکر و تفصیل و احوال شهادت حضرت سیدنا حسین
با حدیث شریف و بروایات صحیح و طرق رقت و عذر من حزن و آواز استرجاع و حشر بر صبر و عبادات و بیان حال ربانی بی ادب
که از جمله معجزات نبویه میتوان گفت چیزی دیگر از منیخ این ذکر سرچ نقل بعض عبارات خارج از بحث و نقل یک فقره بعض عبارات
که بحسب ظاهر و هم موافق دعوی معلوم گردیده و ترک دل و آخر همان عبارت که مضرو و مخالف بوده اثبات آن مدعا نتواند

و القبط الابدال و تعقیر الصوفیه و انشان لکن بئالمراسم منقوله موجوده عندی و در تقدیری در کلامه فی زمانه جهادیه علامه
 اشام العرب مصر ثم ابن الیقیم تلمیذه الرشید قد بالغ فی توضیح کلامه لکن لم یقیده العلماء حتی ان المحدث دم مدین المدین السندی
 الحلال رسالتی در ده و اذاکان کلامه مردود و عند علماء اهل السنة نای عن یحییهم فی ذلک لم یقول شیخ عبدالحق و بعض علماء
 الهم اقوال شیخ عبدالحق و بعض موافقات اگر بعض مواضع خارج چیزی بوقت نموده باشد از ان نگار جواز مودع و عرس المذ
 بدعایتهم و طعام نتوان ثابت نمود و چگونه ثابت نمود که این بود بلکه محافظت اعراض حق است آن شیخ از اساتذہ متعقیر و در وایت
 میناید و راجحت السنه فرموده قلت فہذہ الروایۃ یکون عرسہ ثم تاسع ربيع الاخر و ہذا ہوالذکر ان عیسیدنا شیخ الامام
 العارف الکامل شیخ عبد الوہاب المتقی الکی فانه قد سہرہ کان محافظا فی یوم عرسہ ثم غنمہ ہذا التاریخ اما اعتمادا علی ہذا
 الروایۃ و علی ما ذکر شیخنا شیخ البکیر علی المتقی اوس غیرہ من المتشیخ رحمۃ اللہ علیہم الہم و انچہ صاحب رسالہ از شرح سفرنا
 آورده و در آخر بیان تولد مسئلہ نشان قاریان نزد قبر بنما ربودن عدم کراہت باستناد قول ابن ہمام تصریح کرده و در
 جابج ابدا گفته اگر در اعراض حفظ طعام بروج فلان بخت اینگونه و بگونه طعام حاضر ساخته شده است بہتر باشد و اگر از عیاش
 بروج فلان این مراد است کہ ضیافتی کرده ایم یا و ایشان تا بعد از اکل قرآن و فاتحہ بخوانیم و ثواب آنرا بروج ایشان
 برسانیم باکی ندارد الہم و بعد از آن در حال استراحت و خود شیخ اہل عبد الوہاب مکی نقل کرده و ایشان نیز در زمزمہ حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم و در عرس حضرت ثوث الثقلیب و عرس شیخ خود و عرس شیخ علی تقی عرس اللہ خود و کما و آخری
 و بخوردن صلحی و علماء و فقرا و میداد و تلخ و انچہ صاحب رسالہ از رسالہ تقویت یک فقرہ آورده حالش بعد طعام اصل
 منقول عنه بدیافت آید اما اگر محمول بظاہر باشد پس لایبہ مخالف بہت بلفظ کالمین صلیف صاحبین علامہ عینی و شرح
 صحیح بخاری شریف نوشته با بیع خط الحدیث عند القبر و قد و اصحاب جولا کما اشارہ بہذہ الترجیحالی ان ہذا الجوبس الخ لعمدہ
 عند القبر انکان لمصلوہ متعلق بالمحی و المیت لایکرہ ذلک ما مصلوہ المحی فمثلی ان یجمع قوم عند قبر فیہم من یہلہم و من یکرم
 الموت و احوال لآخرہ و اما مصلوہ المیت فمثلی ان یجتمعوا لقراءۃ القرآن و الذکر کما فی المیت یتنفع بہ الخ و در شرح ہذا
 آورده و ہماید علی ہذا ان المیتین یجتمعون فی کل عصر و زمان و یقرءون القرآن و یدعون ثوابا لہم و علی ہذا ال
 و الدیانہ من کل مذہب ان الماکلیۃ و الشافعیہ و غیرہم و لایکرہ ذلک مشکوٰۃ و کان اجماعا عند اہل السنۃ الخ و موصول ثوابا اگر
 مخصوص بقبر نیست اما در خصوص مقبرہ اسید زیادت نفع بہت چنانچہ در تفسیر عزیز نوشته و در متن کردن چون اجزای
 بدن تمامہ یکجا باشد علائق روح بحال می ماند و توجہ بزار بر حق و تعین سہولت میشود و انرا این عالم از صدقات و
 و غنائم و ثنات قرآن خوانی چون در آن مقبرہ کہ دفن است و لایق شود سہولت مانع میشود و الخ و عجایب حساب رسالہ کہ بیانات
 منقولہ رسالہ تعزیت ہست و میکند فی جہد کما فیہ الامرا کما اختلاف بہ نبوت رسالہ از ترجیح چہ علامہ حالانکہ در ایتہ مسائل
 اصحابیہ نوشته حافظان را بر اقرار قرآن نشان ندن نزد قبر ہمارا اختلاف است مختار ہست کہ خایر است بہر یککہ با و از

جمع شده و حرارت کندل الخ **اوله** فی الزاریه الخ **اقول** واصل صاحب البین این روایت بزازیه از نقل شریع
منیه آورده و حسب احوال خیانت خود مرد و نمودن صاحب شرح منیه اینست ذکر نه نموده و دیگران هم بهمان راه میروند
حالاً بایشیند که در شرح منیه که مستند صاحب رساله و کبر او است بعد قول بزازیه نوشته و لا یخونون نظر لانه لا دلیل
علی الکراهیه الا حدیث جبریا المتقدم و انما یدل علی کراهیه ذلک عند الموت علی انه عارضه ما رواه الامام محمد بن
صحیح و ابوداود عن عامر بن حکیم عن ابنه عن جابر بن الانصاری قال خرجنا مع رسول الله صلعم فی جنازه قرأت
رسول الله صلعم و هو علی القبر و یروی الحافظ فیقول اوسع من جلیه اوسع من راسه فمارج استقبله داعی امرته فجاوحت
بالطعام الی ان قال فیه ایدیل علی ما تضرع الی الطیحات الذی العوده الیه الخ **قوله** فی فتح القدرین الخ **اقول** نقل نمودن
عبارت بی مقدمه تحقیق و بطریق کمال سفاکت است لاطلی قاری و در شرح شکوة شریف در ذیل حدیث و غیره
نمودن زن میت بعد دفن شوهرش اجابت فرمودن آنحضرت سلم بهر ای صحابه بجان میت بعد از قول علامه ابن هارم
و دیگر علما که فرموده یعنی ان یقتله کلهم فروع خاص من اجتماع یوجب احتیاط و ورثه المیت فیطعمونهم کرماً و یحل علی کل
بعض المورثه منیه را و غائباً و لکن المال من عند احدین الخ **قوله** فی و صایا شیخ و لی الله الذی ولی الخ **اقول**
شیخ موصوف که از اسرافات مخالفت کرده است بان شیخ قتال عمر بن موله و محافظت بران از اسراف و اکابر خود و تألیفاً
خود روایت نموده قائل تحسان ان معتقد فضیلت مجلس شریف و تبرک بودن ان گروهیده پس شیخ اسرافات حساباً بالار
چه مفید و حساباً بشیخ راجع حضرت **قوله** فی المقامات المنظره الخ **اقول** میرزا صاحب موصوف که عقید نمودن بر سمیات
عرفیه بیان فرموده ازین جهت ادا و بدعا ختم و نیاز نظام و نقد و اصل مولد و عرس مخالفت اینجه ثابت نگردیده حال
و قال سلاف اخلاف ایشان باید شنیدند و در مطهریه مطبوعه دلی مبدیان فی التزام سمیات زاید گفته از اینجا است
که معمول حضرت شیخ و عرس شایع رضی الله عنهم چنین بود که بر عرس در خانه میگفتند که امر و قدری در طعام معمول اضاف
باید کرد و لی قوله چون فقیر عادت بطعام با زار دارد و ناچار و عرس یکدومیر را شیرینی از بازار طلبیده بیاران حاضر تقسیم
میکند و آنچه فروع از نقد نیاز حضرت میرسد بخدمت میرزا و دیو کا احتیاق دارند بطور مخفی میرساند الخ و نا عبد الغنی
صاحب بهار در ساد ناقب خلیفه میرزا صاحب که جامع آن مناقب الهیه بوده اند نوشته برایناسیر ان سیاح حضرت خواص
بهاء الدین نقشبند جلوا و غیره تیا سیکردند و انرا بفقر تقسیم می نمودند و نیاز دال خود میکردند الخ و دیگران از خلیفه مذکور
آورده اند یکبار در عرس حضرت خواص محمد زبیر حاضر شدم ایشان تشریف آورده فرمودند عبادت بکثرت کنند الخ و نیز
باید دریافت که جناب صاحب موصوف و کتوب یازدهم نوشته اند ذکر کرده اند که یکما مخصوصه نیز مراقبات باطوار معمول
که در قرون متاخره رواج یافته از کتایب سنت مانده و نیست بلکه مضرات شایع بطریق الهام و اعلام از بعد و فیض اند
نموده اند و شرع ازان ساکت است و داخل ایره اباحت و فایده و ران تحقیق و انکار آن ضرر و الخ صاحب بهار بیا

مبايد در امور معموله معصوم و در اهي نه شرع ازان ساكت است و اهل ايره يا حث است يا ضالت و در ان نايده و مينه حق
 است يا مضرت و الكاران ضروري نيت يا ضروري نيت و تقديرش ثانی که چنانچه از احسان با وجود اقرار در وج يا فتن در قدر و تملک
 و ماغذ خوردن از کتاب سنت و ساكت بودن شيعه که متحقق نايده و غير اقرار و اقبال فرموده مقبول است يا مردود و حکم نمايات
 و جهالت همچنانکه در حق و ديگو ميگوين و اوليا رکالين کرده است و پنجاهم ميکند يان و انچه صاحب رساله از قاضی مسنار ائده آورده
 بنظر اخصال شنيدم چنان است و از اجتماع سليمين براي قرارت قران و از کايضه که اصل عرض معمولي مرشدان و اساتيد شانه است
 چه علامه دارد خود و در تذکره الموقی نوشته اند حافظ شمس الدين عبدالواحد گفته از قدیم در شهر همدان جمیع ميشه و بر اسوات
 قران بخواند پيل جمع شده و خلل از نشيبي روايت کرده که بودند انصار و قتيبي که کسی می مرد و از انچه ميشه و قتيبي قهر و بر آو
 قران بخواند الخ قوله تشييع عاده مجلس ميلاد الی قوله باجم کهنيا الخ اقول حسن که آنحضرت صلعم و اطهار غلظت و کثر
 آنجناب و ادواشگر نيست که بدلايل کتابست عموماً ثابت است کافيت براي حسن جميع افراد خاصه و بهان مخصوصه که آنحضرت
 ايمده سلام که مندرج آن عموماً و غير مزاحم کتابست باشد پس بر احسن محسن ذکر مبارک که همچنی از امور خير بريت برکت و شرف
 زمان و ولادت حاجت بديل که هر چه صريح معتدين حساب رساليت بلکه مقصود استجاب عاده و شکر نعمت و ولادت و نظير يوم
 ولادت با دای عبادت حضرت رب العزت ايمدين از نص صريح حضرت سيد المرسلين ثابت فرموده اند و غير مزاحم کافيه
 بودن ذکر ولادت آنحضرت موجب سرور و برکت و شرف و عيت اجتماع بر آنحضرت ثابت است يا يقين چنانکه صاحب الهام
 هم بآن قائل است در فضيوت ذکر و قانع اراعات و معجزات سرور کانيات و اجتماع سليمين بر استماع آن حالات و اطهار
 سرور و فرحت بآن ذکر مبارک باعقاد و بقا و شرف و نظير زانه ولادت با سعادت و استجاب اعاده شکر آن نعمت يا که مجلس
 سبلا و شريف عبارت از اين است تشييع همچنانکه کنيا را دن و بلایب کمال اساتيد از اين دين اسلام انچه صاحب رساله بر او فتح
 لام و تفسير مرادش گفته که باجم کهنيا و نفس اعاده سرور و ميلاد بدون تعبد و نعمت ميلاد الخ پس درين فقره زيات تصریح باطل
 بي ادبي و کمال بيدي است پس نفس اعاده سرور و شکر ميلاد بدون تعبد و نعمت باقر استندين صاحب رساله ثابت است از تفسير
 و فضل ارشاد آنحضرت صلعم که استجاب عاده صوم انش بکري نيست ولادت با وجود عدم تعبد و آن نعمت تضرع فرموده اند پس نفس
 اين تشييع همچنانکه کنيا را دن زياده تر موجب بي ادبي بيدي است قوله والالبهيه صلوة جانب تضرع با عبادت از عبارات
 بموجب الخ اقول والا چون فضيلت صلوة جانب نايده و شرف و برکت آن از مضامين عموماً مذکور است ايمدين ثابت
 نغز و ده اند پس گر که راهت صلوة جانب بمني بر از دم مشابهت و توافق صوري عبادت بموجب سرور ايد ستم از نيت
 که عقد محله ذکر تشريف آنحضرت و اعتقاد و بقا و شرف و نظير ايام ولادت با سعادت و استجاب عاده و شکر نعمت حضرت رب العزت
 با نواع اخصال عبارت که ايمدين از مضامين احاديث شريف ثابت فرموده اند مانند چنانکه کنيا را دن و ده ايد و چگونه اين مثال
 ستم از اين مثال متايد اند حال لا که فضيلت نفس مواجبه ناز و وقت عبادت که از استجاب بموجب است برگزيان و افاضه

شرع شریف نیست و نفس را ده شکر نعمت ولادت آنحضرت با وجود عدم شکر نعمت مراحمه انارشاد حضرت شارع الیمین در کجا
 مستندین صاحب رسالت ثابت فرموده اند تا نایا قطع نظر ازین فرقی دیگر محبت و آن یکدیگر در مواجبه با وقت عبادت توانی مهور
 بشمار مخصوص بحسب لازم نمی آید و عقد مجلس نکر مبارک الهی شکر آن نعمت در ایام ولادت آنحضرت یعنی در ماه ربیع الاول آنحضرت
 این توانی مهور هم مفقود است بنیادی که فقها محققین در ذیل سئله مذکوره عدم کرامت صلوة جانبی را حرام و منع نماز فرموده اند
 چنانچه از شرح کتبه و غیره ظاهر است بجهت زوال افتت و عدم لزوم شایسته خصوصیت شعاعی محسوس و خصوص مجرد نایاب بوده است
 پس چنین اگر کسی عقد مجلس سرور در یوم جمعه کنیا نماید تا البته ذکر آن مقال استدلال باین گنجایش بدست و بدون آن عقد
 مجلس ذکر شریف ایام مبارکه ولادت شریف حضرت سرور عالم صلعم و ادای شکر نیست باغضال اکیات لطافت شرف آنزمان
 که خصوصیت شایسته بحکم کنیا سوانی این شالاشته باشد چون از حدیث شریف موم عاشر انابت میتوان نمود یعنی چون حضرت
 شارع رافع لزوم شایسته بود در خصوص آن موم مقصود گردید بجا آن همراه آن صوم نعم موم دیگر موم هم مقرر فرمودند چون
 ازین قدر تفسیر شایسته شاعر مخصوص مقصود شد پس با وجود مغایرت یکدیگر محضه عقد و شرف یوم جمعه کنیا و شکر آن که شاعر مخصوص
 سهو و اراعت و شرف ایام ولادت با سعادت و الهی شکر و سرور این نعمت بگونه تشبیه مجلس مبارک با جمیع کنیا قطع نظر از بی ادبی
 درست و صحیح خواهد بود **قوله** شایسته فعل باضل کنار در آنوقت مقرر در منع فعل میشود **الخ** **اقول** اگر در ادوات ثبوت فعل
 مخصوص مخصوص حضرت شارع دلیل یقینی است تا برین تقدیر لازم می آید که در اموریکه باین طور از شارع ثابت نیست مانند
 تفسیری براتعلیم کعبه شریفه که خود هم برای معابد خود بلی از تشبیه تکریم کعبه شریفه به تعظیم منام و معابد کنیا و غیره و ادوات
 میا با کان طایفه اسماعیلیه که مجلس ذکر سیلا و شریف را تشبیه بحکم کنیا میدهند روی بیاض را سیاه ساختن و شق لسان چطاعت
 بی اصل و نشان نسبت ایمن وین که احتسان آن تکریم فرموده اند هم مضایقه نداشته باشد و اگر در ادوات ثبوت بطور اندراج عموماً
 مندرجات شرعی است که احیاناً بدلائل یقینیه ثابت باشد و برین تقدیر حسن اطوار خاصه و بیات مخصوصه مستندین صاحب رسالت
 از افراد تکریم کعبه شریفه و غیره که عموماً حسن آن بدلائل یقینیه ثابت است تعلیم نموده آید و تشبیه افراد تکریم کعبه شریفه به تعظیم
 معابد کنیا و غیره مضایقه داشته باشد پس مجلس ذکر شریف و ادوات احتسان اکیات بجهت شکر حق تعالی در ایام ولادت
 شریف که شرف آن و احتیاج عاده شکر نعمت از مضامین احادیث شریفه ثابت است چرا حسن نباشد و تشبیه آن بحکم کنیا
 بجهت مضایقه ندارد و چرا هم که نزد طایفه هوایی لفظ مضایقه بمعنی دارد که در هیچ مقام مراحمه انور دیده و بی غوغی آن
 و تشبیه بحکم کنیا بر بانی می آرد عیاذ بالله **قوله** احتسان اعاده صوم مخصوص از شارع **الخ** **اقول** صاحب رسالت
 که مانع تاثیر شایسته صرف ثبوت بدلیل یقینی می باشد و لازم که بر اثبات احتسان عاده آن بدلیل یقینی محبت برگردد
قوله تفهیل احتسان بدعت **الخ** **اقول** کلام صاحب اشباع که مبتنی است بر تمسک فیضیت ذکر حضرت سرور عالم صلعم و
 نشر و تعلیم مضامین معجزات و ثنم قرآن و غیره فلک از صدقات و دعوات پس درین کلام مناط انضلیت بر صوم که این نیز

خبر بوده اند و برگزیده نیستند و تفصیل آنها بر عموم از احادیث شریفه ثابت است پس لزوم مخالفت حدیث و دیگر
سطحین صاحبشیل را دادن و در جهالت کشاوت اعراضه نعم ان النبی سلم قال قراءة القرآن فی الصلوة افضل
من قراءة القرآن فی غیر الصلوة و قراءة القرآن افضل من التمسح والتکبیر والتسبیح افضل من الصدقة والصدقة افضل
من الصوم وفضل ايات فضیلت صوم برصد معلوم بنویس بر این نکته افضلیت را بجاستاده و می باشد
کما لا یغنی و اگر امور مذکوره را بطائریات جماعیه چندی از قریات و خصوصیات افعال اجتناب اهل اسلام بر استماع اذکار
شریفه و غیر ذلک مع حسنه منجبه گفته آید تا هم در بیان زیاد و منافع و فوائد بر نیاید مخالفت حدیث شریف لازم نیست چه
اولا بدعات حسنه تنجیه می دین که مندرج مذرات شارع باشند و چگونه مزاحمت و مصداقت حدودین و در آن نشاند
و حکم سنت موافق حدیث شریف داخل هستند و ثانیاً تفصیل سنت صلیه من حیث آنهاست الهی و بر هر یک حسنه منجبه
از حدیث شریف ثابت می تواند شد اما تفصیل هر سنت بر هر یک حسنه تنجیه بهر وجه با وجود فرق متعدد فی اقامه و در آن
و غیر ذلک از حدیث شریف ثابت است و نه مسلم مستندین حسب رساله همین ملا علی قاری که در رساله و برینجا استناد نشان
منوره است بعد نقل عبارت علامه سیوطی اولاً از علامه ابن حجر آورده و اما مسئله الطبیحی اولاً تفصیل مسلم اما اولاً خلاف البیئة
الحسنة بخلافه بالنسبة لکن لما لم توقف فی الصدق الاول سمیت بدعة و اما ثانیاً فلتنبه المحدثه لضعف عام و اید و غیر اینها
متضاعف باقی بقاءها بکیفای افضل علیها با نفعها قاصر و ثواب منقطع لای و بعد کلام در آن خود فرموده و الا نظر بر این را
المبانیة فی متابعتها و ان حسنه من حیث آنهاست افضل من بدعتها و لو كانت تحتل مع قطع النظر عن کونها مستندة
قاصرة او ائمة او منقطع الخ قول صاحب معنی لغت کفار دینی از تشبه مدامو که مذکور نیست قد الخ **اقول** محل بحث در این
خاص از تصریح حضرت شارع به موافقت کفار و افعال مخصوصه مذمت ذکر این امور دینی معنی است هر کما فی این محل
محل بحث همین قدر است که امریکه مخصوصه مخالفت آن را دینی خاص حضرت شارع ثابت نباشد پس از در و در مشابیه
بی آنکه آن امر مذموم باشد ولی آنکه فاعلش را قصد موافقت شان باشد و تصبیح مستندین حسب فتوی و داخل تشبیه
ممنوع نتوان نمود **قول** که شادی جمعی که این نزد ما مذموم است الخ **اقول** از مذموم بودن جمعی که این تشبیه منکر است و
تجیم اعاده شکر گفت ولادت با سعادت لازم گردیده حال آنکه بر قدری مقصود نبوده و موافقت و مشابیه نمودن امری
اعنی موافقت و درین امر مذموم قطعاً مقصود است آری اگر کسی بی قصد مشابیهت نمودیم آن امری شادی جمعی که این تشبیه
البیئة تران گفت که احداً از این موجود است زیر کاشت دی جمعی که این نزد ما مذموم است **قول** که معنی تشبیه با فضل نصاری و درین
عمل از کلام ابن الجوزی الخ **اقول** اولاً کلام امام ابن الجوزی حسب مخصص حصین از ائمه مشهورین این مرتبت موافق
در حدیث شریف واقع گردیده که یسود همایم بر روز عاشورا بجهت شکرانه نجات حضرت موسی علیه السلام گردیده ارشاد فرموده
الحق یومس منکم ثانیاً و درین عین شریف علیه بعد بحسن ذکر مبارک اشاعت و اعلان شکر گفت و تشکر نمودن آن لا باسعاد

و دیگریم ذکر آنحضرت و جمیع اهل اسلام بر آستانه ملاج حضرت خیر الانام صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم کمال احترام و تعظیم
 حبله چاه درخت و دیگرین شرف و فضیلت حضرت ختم رسالت اهل اسلام را مقصود می باشد پس از تشبیه بار می چه علامه دارد
 آری اگر کسی تشبیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقصد حصول تشبیه نماید می گویم و شرف گوید تا الله تعالی تشبیه نهد به نصاری بر و هاد
 خوابد آید قوله در حدیث مسلم رسول الله صلی الله علیه و آله عن خودم یوم لاثنین فیه ولدت الحیة حیة بیان علت شریعت صوم است
اقول کلام کار علامه کرام که میفید این لطیفیت از آن قطع نظر نموده میگویم که این بیچاره ترجمه بندی شکوته هم که بطریق
 هرگز تفصیه نماند و در این ابطال شرف مجملش که حضرت سید ابراهیم صلعم و انکار شرف یوم لا اثنین را با کرامت گردیده و بجهل و تحقیر
 اگر محققین بین تین مرتبه خود را در دیده و از رسوای دنیا و آخرت نترسیده و خود را خواستخواه و در مرتبه مؤلفین اخل گردانیده حالا
 بیند که قطب استا علیه رزایه حدیث مذکور نشسته احتمال می که بوجهها جبهه است که دوزخ که می که بگوید او پس روزی
 روزه کی مستحب است که هر تقدیر سید پاکیده که می نعمت او پس می که حضرت پیدا شود و این او ترا اسک شکسته بین
 بین الخ صفا رساله را باید که از جمل التقلیل ببردین با آید و عار را برناستند و اندوخته شکوته از قطب سما علیه سفیده
 بخواند قوله فی عیاض و شرح مسلم الخ **اقول** اینجوعلامه قاضی عیاض راجح بحث تشبیه صمد و نبودن خروج حضرت
 آدم علیه السلام قیام ساعت بجهت بر و فضیلتی که حدیثین احتمال باین دلیل در خصوص حدیث جبهه ظاهر فرمودند ادلاکی مستلزم
 آنست که ولادت شریف آنحضرت صلعم هم فضیلت یوم مبارک نشین نباشد و انکار شرف آن هم باین وجه نموده آید تا نشان
 دیگر محققین حدیث جبهه هم آن احتمال را بجهت عدم موافقت بسباق و سیاق حدیث شریف قبول نفرموده اند اما مام نووی
 و شرح صحیح مسلم بد قول قاضی نوشته اند کلام القاضی قال یو بکل ابن العربی فی کتابه الا حادیث المسیح من الفضل فی خروج آدم علیه
 السلام من الجنة یوم السبت و الذیة و جبرئیل و الانبیاء و الصالحین و اولم یخرج منها طرأ بل قضاء و اوطار ثم یعود الیه با و اما
 قیام الساعة تشبیه بکمال جزاء الانبیاء و الصالحین و الاولیاء و غیرهم و اظهار که امتهم در شرف هم در شرف سعاد و بیکار و آید
 افضل از یکم یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه یقبل المذیث نوشته است بمقتضی شرح گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی است که در آن
 متشبه و در آن روز از امور عظام و این نیز نوعی از فضیلت است و الا از اصل همان آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد
 جو این شرف و فضیلت در قبض آدم تقریب است بجهت قدس رحمت و در قیام ساعت قربان و دخول جنت و لهذا ابراهیم خلیل
 علی نبینا و علیه الصلوة و السلام امات و انبیاء را از نعم الهی شرف و اعلیٰ سما علیه و رضا بر حق آورده و روز جبهه در
 و طرأ از سر پیدا شود پس فضیلت او کی معلوم می آید بهیات تو طایفه است و اینست سی جنبگی است فضیلت جبهه کی استی بر
 که کلمات و انکاسه بیدایش انبیا و اولیا که در باعث هونی حنات بی شاکا و ان سی هوا و اسی سی موت حضرت آدم
 علیه السلام کی به سبب بر پنجشنبه و یکی کا و گاه در طاعتین من هونی الخ قوله بودن تفصیه این اعیان و تشبیه بعدی میلاد
اقول بنا بر آن اعیان و قبول حساب آنحضرت و انست انال تجوده یک چیز بعدی است و بنا بر این صرف بشتن و محترم بودن آن

روز و اشال آن روز است و آن مخالف شرع و معمول و دافض است و این شرع و حسن است و این است که صاحب
 رساله است اگر این علماء دین و در شرح حدیث موم عاشورا و موم اثنین غیره نوشته اند بجهت عدم ذکر لفظ عید و یا غایب
 نیستند و بی تصریح اطلاق لفظ عید بر اشال و زکریه سابق در آن که این محقق بنظر آمده باشد و معقولیت ادا و شکر و روز
 و اشال آن روز تسلی نیابد تا ببیند که ما قسطی است صاحب رساله و موافقت موده فان قبل بل فی العقل و قبل
 علی ان یوم الجمعة افضل من السبت و الاحد و ذلك لان بل المثل اتفقوا علی انه تعالی خلق العالم فی سبعة ايام و بد الخلق
 و التکوین یوم الاحد و کان الفرج یوم السبت فقال الیهود نحن نوافق ربنا فی ترک الالغال فغیروا السبت لهذا المعنی و قالوا
 انفساری سبدا و الخلق و التکوین یوم الاحد فخیل بذایعنا خندان الیوم ان یعقولان فما الوجه فی جعل یوم الجمعة عیدا
 فالجواب ان یوم الجمعة هو یوم الکمال التمام و حصول الکمال التمام یوجب لفرح الکمال و السرور العظیم فخیل یوم الجمعة
 یوم العید اولی من هذا الوجه الخ صاحب الرساله بیان نماید که در آن اتمام و الکمال خلقت گردیده بود و ازین بیان
 جماعت فاصله هزار سال ارد پس این روز را با این پنج علامت ثبت یانه و این جمعی را بیان و وجه عید گردانیدن و نعمت کمال
 و اتمام را موجب فرح و سرور دانستن معقول است یا امر فاسد و می و اگر بر این جهت متوقف نشود تا ببیند که امام و احد و تفسیر و
 و تفسیر معقول حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلو و السلام ربنا انزل علینا مایده من السماء و تكون لنا عید الالوان و اخرها الایة
 نوشته اند ای یوم الذی تم التمام فی عید النسخه و من یاتی بعدنا الخ و همچنین است و دیگر تفسیر حسب رساله بیان نماید که این
 تفسیر قول حضرت عیسی علیه السلام متبنی بر عقل سلیم صحیح است یا بر وهم فاسد فبیع معاذ الله من ذلک قوله جوا حضرت عمر فرمود
 انهم عقل ان یهودی است الخ اقول قطع نظر از این صاحب شریع الکلام عبارات علماء کرام از شرح حدیث آورده و
 از ان بطلان ما دوام صاحب الرساله بیان است بیگویم که چون آن یهودی را در بر و حضرت فاروق اعظم من خلاف عقل بشرع
 که معنی بر وهم فاسد بود بیان نمود و حضرت فاروق اعظم ضرر جواب آن بطلان منع مجبور و هم فاسد نفرمودند بلکه ذکر عید بودن آن
 روز نمودند اگر چه طلبش موافق او علماء صاحب رساله باشد یعنی که عید نگرفتن ما وجه نزول این آیت است که تفسیر این روز و یوم
 معروف است یا موافق این دیگر شرح حدیث دایم دین نوشته اند باشد اما بر صورت مفرغ بهب هما عیدیت دی جنبه را
 چه ضرورت غرض بوده که کلمه طهارت و صواب موافق عقل بشرع را گذشته بموافقت عقل ان یهودی جواب فرماید و در
 غیبه العباسیه که آورده و بار جل من اللب و الی غیر الخ ایضا فقال لایة تقر و هو بالعلینا نزلت و علنا ذلک الیوم فتم
 عید انقال عمر بن الخطاب لایة فقال لکم ذلک الایة فقال عمر قد علمت فی ای یوم نزلت و فی ای مکان نزلت
 یوم غزوة بدر یوم الجمعة و نحن مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و قد نزلت و کما هاجموا الله نداء و لا یزال الیهود علیهم السلام
 باقی و انهم قالوا جل من اللب و الی غیره لو کان هذا الیوم فینا لا تدرنا عید انقال ابن عباس ضرر و ای عید اکمل
 یوم غزوة بدر قوله از شرح ما ثور و معقول نیست الی تولد بس نفی مضایقه یعنی مانند است صریح البطلان بوجه الخ اقول

اسماعیلی که عدم نقل از کتاب و بدعت بودن آن سزاوارش این ملل است و حرمت است اگر چه مزاحمت نداشته باشد گوئی
 مضائقه صریح البطلان بود اما مراد از حجت استماع الکلام که شرح ابطال و ابهام قول صاحب تحفه است پس نفی مضائقه البطلان
 درست و قوی است جزو حجت است عدم نقل از شارع و بدعت بودن و بدعت و دلیل مخالفت نیست و صاحب تحفه قایل انقیاد
 بدعت است بطریق حجت و قیاس و بر یکبار از امور که بنصوصها و در محال مخصوص از حضرت شارع انوار منقول نیستند با وجود اقوال
 بدعت و تالیفات خود که مجاز از احسان داده است قطع نظر از آنچه صاحب استماع آورده و قطع نظر از آنچه در سابق آورده ایم
 و این مقام سندی دیگر باید شنید و تفسیر عزیزی نوشت تا اندک مصنف را فاشتره فرخنده و بایست نوشتن مبمول در زبان خلفاء
 را شنیدیم بنوع اول این بدعت و از آخرین آن حضرت معاویه پدیدار شده لیکن بدعت حسنیه است نه سیه و در آن جمله علماء را از
 انکار کرده بودند چون علماء دیگر نمودند که در پیج و حرمت در آن نیانند اجماع بر وجود تحقیق گشتن آن قول که بدعت است بر
 بودن منسوخیت فرضیت و دفع و هم مذکور بنابر فرضیت هر دو هم مذکور آن قول بر تقدیر منسوخیت مجزوفیت با وجود
 بقا و شرعیت استحقاق منسوخیت که مناسبت اول است بودن نسخ فرضیت و دفع و هم مذکور در همان صورت خواهد بود که بنا
 فرضیت بر هم مذکور زوده باشد و بدعت نشاء و هم بودن فرضیت موجب نسخ مجزوفیت نمی تواند شد چه نسبت به هم نشاء و هم مذکور
 نخواهد گردید تا فهمیم **قوله** منسوخیت معلوم حضرت مسلم بر ماقتیه بود و بدین منسوخیت صوم روز عاشورا با افراد **اقول** بر
 ذی نفس میداند که جوش و خروش درین شب منسوخیت صوم تاوید شکر عبادت حضرت موسی علیه السلام و مراد از مراقت مراقت صوم
 درین امر است پس منسوخیت صوم عاشورا با افراد و شرعیت و منسوخیت صوم عاشوراء درین بیان پیش نبودن فایده
 ندارد که بر صورت بودن آن صوم بر آن شکر عبادت حضرت موسی و تعظیم آن يوم از کلام آیه دین بویست آس و دفع و هم مفروض است
 و سماع علیه ذکر آن چیز بسیار و نیز ذکر احتمال منسوخیت تاسع و منسوخیت عاشوراء درین شب که بر کونای نظریه خود صاحب تحفه
 رساله فیض عام فرموده و روزه و هم محرم که روز عاشوراء بسیار منسوخ است و کلمات یک است آن قطع نظر از این و آن بر
 در وقتی و شمس انحضرت مسلم صوم عاشورا با بقیعتیه بود که تاوید کنیزت مقصودش بود و بدین منسوخیت عاشوراء منسوخیت از ایشان
 از شرع شریف اتمام استماع و هم حضرت شارع علیه السلام ثابت گردیده که فرض نموده و خود که آن امر شروع و قوی دیگر که
 حجت بالکل نسخ رسید **قوله** عادی باین قیام نبود نال **اقول** و دفع جلا و اتمام از سابق بخوبی تمام ظاهر است از بخند باید
 پرسید که کونین خلفاء را شنیدیم و عین کریم و در خصوص خطبه جبر و عیدین که از شارع درین محل انور منقول نیست و مستندین
 رساله از انشاء بدین میداند و بر آن کلام و طام می نماید پس حضرت مسلم و خلفاء را شنیدیم که عادی باین التزام نمودند
 چرا و خصوص این محل تک این شمار فرمودند و حقیقت حسب رساله آنحضرت اول مورد طام شد الی غیر ذلک من الماشیه فاما بر حاکم
 انهم ابنا انفسهم حسب رساله و معانی الفاظ شریکه استمال میداند و مخاطب خود را بمطالع اقران مستندین خود ترجیح میدادند تا آنکه
 کوتاه بینی و انهمی حکم التزام کفر را بدین مبدع و ابطال آن تحمیر تکریم حضرت رسول کریم مسلم هر چه خلافات بیجا که در مرفض

تحریری بنده **قول** امکان حضور روح حضرت علیه الصلوٰۃ و التحیة و راکنه متعده و در زمان واحد بطرف حق عباد اگر فرض کرد
شود الخ **اقول** از جمله جهالات طایفه انکار انواع کرامات مجربان جناب کبریا چنانچه نسبت شرک کفر با اولیاء کرام مجربان
دی تعالی همان است که برای این مقصد گاهی عبارات مجوز و خفیه پیش می آرند و گاهی احوال شاذه مروده و مضیفه را حجب
الاتباع می شمارند و هرگز نظر تحقیق و تطبیق ندارند صدا رساله که یکی از کالیسان طایفه است و در جرات و بیباکی فایت
بر همه در تعظیم سقیم این کرامت را از قبیل شرک قرار داده و گفته چه حضور راکنه متخالف با اتحاد و از اوصاف خاصه حضرت جل علایه
حالایا بدینشید که مولانا عبدالرحمان بیاضی در لغات بعد بیان اثبات کرامت موافق مذیل به ثبت و جماعت میفرماید بقول فی
انواع الکرامات و خوارق العادات انواع خوارق بسیار است چنانچه با وجود اعداد موجود و اظهار امر مستور و مستر امری ظاهر
و قطع سافت و در مدت اندک اطلاع بر امور غایبه از حد اخبار از آن حاضر شدن در زمان واحد و راکنه متخلفه و احیاء موتی و
امانت احیاء و احداث طعام در وقت حاجت بی سبب ظاهر و غیر ذلک فی قول بالجل جبرن حضرت حق سبحان و تعالی کی از روستان
خود را سطر قدرت کامله خود گردانند و عالم هر نوع تعریفی که خواهد توان کرد و با تحقیق آن تاثیر و تصرف حضرت حق است و تعالی
که در وی ظاهر شود و در بیان الخ و تفصیل این بحث از کتب عقاید باید دریافت و اگر کسی از علماء را با تبیل مقرر لغز
در باب انکار کرامات عموما یا این کرامت خصوصا واقع گردیده تحقیق قولش هر دو ساخته اند و در حدیقه به شرح مقاصد
و غیره کتب مشهوره و در این عهد موجود **قول** حکم به وجود آن **قول** هرگز در انوار خوارق عبادی **اقول** چنین کبر نبوت آن
بطرف حق عبادت تحقیق به ثبت شرعاً جایز نموده باشند پس اثبات آن در اوقات مخصوصه با الهام و الیاء راکنه جبار و انبوه
حالاً که تا نمی رسد و سیف المسلمون در و افضل از آن نوشته اند سابقاً منقول گردیده فقه **قول** مثبت این حضور
متعده اثبات علم محیط بر این خداست الخ **اقول** منشا نفقه باین کلمات لایعنی جعل است یعنی لفظ علم محیط و حکم تجویز
تشریف آوردن روح یکی از مجربان خدا در اوقات خاصه و مجالس مخصوصه اثبات آن از تجویز علم محیط حق سبحان و اثبات
آن برای غیر وی باشد نیز عدا و انما تجز بعضی روایات فقیهیه متعلقه علم غیب به فهم مطلب رده است و الا ایراد
آن درین مقام خارج از بحث و مرام و محض تعویل کلام است و تا نیا اگر مراد از آن اطلاق حکم تکلیف تجویز اطلاع حضرت
صلعم غیب است علی الاطلاق پس این مخالف تحقیق و تنقید محدثین فحاشا تشکیک عظام مفسرین کرامت که بطنل انحضرت
صلعم اطلاع اولیاء کرام بر غیب با علام الهام عزیز علام بطور کرامت نزد به ثبت ثابت با کلام است پس چه جای ذکر حضرت
سردانام است و در شفا فرموده است فاما لک بطریق قدس اجتماع فیه کل هذه الخصال الی الا یاخذ مدد لایعرب عنه تعالی
و لاینال کسبه لاجله الاتجسس الکلیه المتعال من حسنة النبوة و الرساله و الخلة و المحبة الی ان قال الخیار الموتی و
اسماع الصم و کثیر القلیل و رد الشمر و الخ الایعیان و الاطلاع علی الغیب بر اولیاء الامام الخ و خلاصه فحاشی نوشته و قطع
ثبت با الهام و انوار کرامت لهم خلافاً لغيره لایعرب عنه فقه و دست او القول تعالی عالم الغیب بطور علی عیبه اعدا لامن ارتضی من رسول الایة

والمراجع مفضل في كتاب السير الخ ويزيد شفا فصلي برادير لایل ثوبت انحضرت و بیان مطلع بودن انحضرت مسلم بر غنوب
 فرشته است و در آنست من ذلك المصلح عليه بنو و يكون في هذا الباب بحرا يدرك قعره ولا ينزف غمره و بدله البقرة
 من بحرانة المعطوة على القطع الوصل السناجر باعلى التواتر لكثرة روايتها و اتفاق معاينها على الاطلاع على الغيب الخ علامه خواجه
 مشرح فرموده و هذا لا ينافي الايات الدالة على ان لا يعلم الغيب الا الله فان المنقضي عليه السلام عليه السلام في رواية و اما العلامة
 عليه باعلام الله تعالى فان تحقق لقوله تعالى لا يظهر على عينه احد الا امر الله تعالى من رسول الخ لا على قارى كرسنه صاحب رسالت و درین
 هم قول شان اكثرنا و اتفاق بر زبان آمد در مر قاة از عقیده شیخ کبیر ابو عبد الله رضی الله تعالی عنه آورده و فسق ان العبد
 في الاحوال حتى يصير الى نعت الرمانية فيعلم الغيب بطوى الاماكن و يمشي على الماء و يغيب عن الابصار الخ و این عقیده را بايات
 كريمة و يوفق اوده در كنه الوعايد گفته ثم اعلم ان الاوليا لهم الغيب الخ و من رآه الا نبيا فيجزى ان يعلم ان الغيب الا عليهم الله بطريق
 الالهام ثم ينادى به راي السنه النزاع فيه الخ و من كسبته لا ينافي ذلك اطلاع الله تعالى المعرفه خاصه على كثير من الغيبات حتى من
 الخس لها جزئيات معدودة فانها لا تغتر بكسابة فقد وقع للانبياء و الاوليا من ذلك لا يمكن عدده الخ و در این باب البقرة در
 فضائل انحضرت فرموده و لا تجادلوه في حديثنا و زمان آدم نافع اولي بر كنه ما خفي ما لا يحال زاول انفس معلوم كروا الخ و
 نبوت و بطلان شكي عليهم و صلى الله عليه و آله و سلم است بر همه چیز از شيوعات ذات الهی احكام مطابق و رسا و افعال آثار و بحسب ظاهر و
 باطن و اول آخر احاطه نموده الخ و در تحاف الميركا كتابي است مستند و عقايد فرموده لم يخرج النبي صلوات الله عليه و آله حتى الملعون و الله تعالى
 على جميع ما بهر عن الخ و سال سلك الخ انك در شاي آورده و في الحديث ذكر في الملقط ان لا يكفر لان الاشياء و تعرض على روح النبي
 و ان الرسل يعرفون بعض الغيب قال الله تعالى عالم الغيب لا يظهر على غيره احد الا من الله تعالى من رسول الاية قلت بل ذكر في كتب العقائدين
 جملة كرات الا اذا اطلع بعض الغيب و رد و اعلى المعترلة المستدلين بهذه الاية على نفيها بان المراد الاظهار بلا واسطة او المراد
 من الرسول الملك الذي لا يظهر على عهده احد بلا واسطة الملك بالنبى و الاوليا و يظهر عليه برهط الملك غيره الخ و اگر صاحب رسالت را
 ذكر فرمودم فتاعت كنند تا بيند كه شاه جل عز و جلال و تفسير عزيزي مطلع بودن انحضرت مسلم نبوت بر رتبه برترين بدین خود
 نشاختن اعمال نيك بدو اخلاص و اتفاق امت و نيز مطلع گردیدن بر نبی بر اعمال بر روزه استيان كه غلاني چنين چكند و غلاني حيان
 انحضرت فرموده و نيز در تفسير عزيزي سلق بحث جواصا حشيان كه بايه كرمه لا يظهر على غيره احد الا من الله تعالى من رسول هذا لال بر
 ابطال كرامات كروه است بجايزه و اذع بودن اهل غار غريب بر اوليا و كرام و نيز محال گردیدن اطلاع بر فضل من مخفوقه بر انحضرت ملكه
 بنقول بودن اطلاع بر لوح محفوظ و درين نقوش ان بعض اوليا الله تعالى التواتر تصریح فرموده انهم لم يكفروا علم الاطلاع انما كانت
 قوله كمال غياوت و جل ركب الخ اقول كبرك از كتب فقه و حديث خبر ميدهار و نيك ميدهار كه علامه دين صديقا اهل محل بر حق
 سينه شاري نفی رفوعيت حديث بسوى انحضرت نموده انه باوجود كمال ان دار صفا بگرام غير ثابت مي باشد و در كتاب آورده ان
 من صام يوم اشكفت عصى بالانعام فلا اهل علامه شامي و حاشيه فرموده و ينبغي مثل نفى الاصلية على انك لا تعلم الغيب الخ و انك

فی حدیث صلوة الهیاء بعد از اذان اصل علی ان المراد اصل لرفعہ والافتادہ و در موقوفه علی مجاہدہ الی عبیدہ و کذا ہذا آورده
 البیہقی صلی علیہ السلام علی قاری در سبک کبیرہ موضوعات بعد قول سخاوی قرۃ انما انزلناہ عقبہ فی صلوة لا اصل نوشتہ را دان
 لا اصل فی الفروع و الا فتحد ذکرہ ابو الیث السمرقندی و ابو امام جلیل بن النجلی محل اصل بر امریکہ حسن امام فرما از سنت
 صلیم ثابت باشد و دست بہت داد و اما را یک ہزار یک بار اطلاق لا اصل علی می باشد بالاجماع بحث سیدہ بود باطل حضرت قولہ مستحب
 باین عبارت کہ زبۃ المتحققین عمدۃ المتبحرین کو نیز چنین بودہ اند از اولیاد عصر اکابر علماء ایران است اجنا صبا حیث علی با وجود این کہ
 بر تہ تماندہ اش ہم در علوم دینی نیز مستخرج اقول این چہ عرض تعصب چہ افراط نفسانیت است اگر برای ابطال این کلام در مقام
 مقابلہ ذکر نیز چنین حال تسایف جماعت اشباع نظام کہ در علوم متقول است قول لایف فرمودہ اند ذکر کہ قطع نظر از طول کتاب
 مستفقتی بان ملائکہ سیدہ بانہم بلکہ در احوال تجربہ تماندہ آنجناب ہم و نفسا ایشان پنج ضروری مدنی اند ما ہر یک کمال اختصار بر بیان
 حال تحقیق و یانت مذکور چنین و اگر برای او گفتہ میکنم کہ حال نفسانیت صفا روشن گرد و محو کس با بقصد سیدہ المتحدین پسند
 المتحققین یا میکنند و جناب صاحب بیاع را بر تہ تماندہ اش ہم نمی ہند و در دلیل محکم نفی انرا تقدم کہ بہت بر ابطال این چہ جہت
 الطہ حضرت خیر البشہر صلیم بہت است بر تماندہ آن حوالہ تفسیر ہندی و دنیا پوری چنین مدار کہ ہمار و غیرہ دادہ می نویس
 از تفسیر واضح گفت کہ انتر قدم برسنگ بقار آن تمانت طول از مجرہ مختصہ با بر سیم است اگر این مجرہ از ان حضرت ہم طہ بشدہ مفسر ان
 ذکر شریف بنیقام کہ در اندام مختصا باید دریافت کہ درین قدر کلام چہ افتابا یاد نمودہ اول افتار بر تفسیر چنین کہ از ان تماندہ ہم بنیقام
 معجزہ لین چہ در نقش قدم برسنگ برای حضرت ابراہیم ثابت نیست تا موضوع پدید و دوم افتار بر تفسیر چہ بر سیم افتار بر تفسیر ہندی کہ
 و ان ہم تمام این مجرہ مذکوریت چہ ہم او عاود موضوعین اختصاصا بنیابوری با وجودیکہ عبارتش چنین نقل نمودہ اما ان یصل
 المقام شمل علی آیات لان انرا تقدم فی الصخرۃ الصواء ایہ و غرضہ ہذا الی الکعبین ایہ و لانہ بعض الصخرۃ و من بعض ایہ و القاب ہذا
 الاثر دون انما را بر الانبیاء ایہ خاصہ لا بر سیم و در خطب کثرۃ اعداء من المشرکین و اهل الکتاب و الملاحدۃ الوفا من انیس ایہ کذا فی
 التفسیر لیسنا پوری و کذا فی التفسیر لیسنا و الخ حالاکہ درین عبارت لفظ خاصہ و دلیل عجز از مذکوریت حرف و چیز است چہ ہم
 اعنی بقار ان دن انما را بر الانبیاء کہ لفظ خاصہ است ہرگز دلیل محکم نفی انتر قدم حضرت سید عالم صلیم تو اند شد و ہمان نشانی پوری
 در وجہ تفصیل انحضرت نوشتہ و منہ ان مجرۃ و بی القرآن باقیہ علی وجہ الہر و مہر ہم انفقہ علی الخیم اعداء و موضوع انحضرت
 از مدار کہ و باتریش نیز مثل نشانی پوری ذکر کردہ انہم دلیل نفی انتر قدم الطہ تو اند شد و ہمان مدار کہ در کلمات انحضرت گفتہ و اکبر القدر
 لانہ المجرۃ الباقیہ علی وجہ الہر و المشرکین اگر انظر ان تفسیر مذکورہ متناصر ہم اختصاصا بر مجرہ حضرت ابراہیم صریح ہم
 تا ہم دلیل نفی انحضرت سید الانبیاء افضل الرسل بنی تو اند شد چنان خصایص نیست دیگر بنا و کرام اند نسبت جنابا تمام ان
 اکذات با آنجناب جامع خصایص و صفات است و ہمان تفسیر نشانی پوری گفتہ و کذلک مجرۃ کانت لغیرہ من الانبیاء و الشہداء و بنیان
 در تفسیر ہندی خریفہ بذاتہ کہ در سلاطہ قدسنا ہم علی کتب قبل در سلاطہ تقصص ہم علی کتب کلمہ اند و سلاطہ علیما انایہ و

به پستی مراتب الهی فخر پیوسته برین شهر و فضل الله محمد صلی الله علیه و آله و سلم را علی کل واحد منهم الخ علامه شایسته برسانید و به ساحت شریف خود
 بفرموده فضل الله الخ صریح فی انه صلی الله علیه و آله و سلم کلامه نکلیا کوی فی الخ ازین است که گفتین تکلم خاص حضرت موسی علیه و
 خلعت را خاص حضرت ابراهیم علیه السلام نوشته اند با وجود مکه این هر دو خاصه بر وجه اکل در ذات حضرت سید رسل موجود بوده
 صلی الله علیه و سلم علی قاری و شرح شفا گفته ان الله اختص موسی بالکلام ای من بین سائر الانبیاء و علیهم السلام فی انه صلی الله
 علیه و سلم وقع له الکلام ایضا علیهم الخ المرام و گفته اند و ابراهیم با الخ گفته اند صلی الله علیه و سلم حج له من کوزه خلد لا یسب الا اله و ازین
 که در بعضی و ایات جیش شریف حضرت یوشع علیه السلام فرموده اند حال آنکه اکثر غیرین تحقیق البتة ثبوت آن بر آن حضرت مسلم
 تصحیح کرده اند و ازین جهت که در مواضعی نیز که تذکره جمیع دعاوی ذکر این معجزه در آن نموده اند و تا بدین معجزه بنقل اعجاز
 حضرت ابراهیم نوشته اند حاضر بنی لغی من المعجزات و الکلمات الا اولیاء صلی الله علیه و سلم من کلام الله علیه و سلم و انما
 تذکره آنکه در سراسر مذکور کلام کان اذ انما که در بعضی و ایات اعجاز قدم اظهار است معنی عموم و کلیت و لزوم قرار داده و این را
 اکمال ایلی تحقیق خود نوشته اند و بر تخیل و تخیل و تفصیل و تفسیرین اقتاده علامه فاضل شایخ و لایزال الخیرات و شرح هر دو شریف اللهم
 صلی علی سائر الانبیاء فی البر لا تفرقت الوحش با و یا از فرموده یصحیح عنه الاصولین ان کان اذا لا یقتضی التکرار لافعه و
 لا عفا و بعد از آن اگر ان اولیاء لان علی التکرار فلا یلزم ان یکون التعلق بالاولیاء لا یلزم فی البریه و کلاما لا شیء کان التعلق
 بالاصدق و کلاما یقع مره او اکثر الخ و از سبب افضل البضا که برای تصحیح بیان تقویت الایمان و بحسب شفاعت تالیف
 نموده است که کمال از تفسیر حدیث و عقاید ثابت است و در روان که سبب حقیقت شفاعت علی طریق ابل الله و العلیه تالیف گردیده و
 حق طالعوان فرماید و آنچه گفته ام بر این معنی شده نماید حالا چیز از تحقیق اگر برای تذکره جمیع باید شریف چون سبب افضل الخطاب
 و شایعیهان آباد طبع گردیده و مطبوعه حضرت طاهر رسیده و نشاء و تصب حیت جالبیت بر البصایا ان تینمین تذکره
 بر فرموده پیش از این که برای خیرش موسی یقی صاحب شیری نمائیده و شایع شریف پیش از صل غیر علی کار جمعی تصویب کرده و در
 چند نام از نشر سیاه گردانیده که کدام جهالت و خرافات و شرح و فهم و کدام که تخریف و خیانت و هر ضعیفان بهر آنکه
 آنکه در تصحیح و تفسیر شفاعت بجز مصرین که در تقویت الایمان یقع است اصرار را که قرار داده و بر اثبات مدعا نوشته و قال فی
 شرح العقاید احتمال المصیبه التي ثبتت بطلان قطعی کفر و اصرار کفر انتمی لطفا و درین مقام جرات عظیم کرده اول مخالفت
 عقاید البتة که از سبب و حقه غیر مجاز شفاعت بر سبب حق ثابت است و دوم افتراء و نسبت فضل عبارت بالآخره گاه
 طبعه علی تصحیح خواسته کشیری صاحب بوش حرام و باخته و از آنجمله آنکه در نقل حدیث علامه امتی کا بنیادی اسیر
 نوشته رده از التذکره طایفه را باید که بودن ایحدیث از روایت ترمذی با نبانت رسانند و از آنجمله آنکه از کرامت خلقت
 الفاسق المبتدع انکار نموده و از ادل سند و بنموده بر معترض که ان یکیر سببیه و بطریق نوشته که مسائل شرح و دعا به این
 محفوظ مانده گویند که این شاره و بدعت خود بر داشته و طریقه بر طریقه آنکه عبارت شرح عقاید که افضل نموده و آنچه در آخر همان عبارت

بدرقه فیهیدہ یا عمدہ برای تقلید از ان چشم پوشیده و ما نقل عن بعض السلف من ان الشیخ علی الصلوۃ من خلف المبتدع والمفاسق
علی الکتابہ اذ لا کلام فی کراہتہ الصلوۃ خلف المبتدع الخ بالجمله ہر گاہیکہ حال تحقیق اکبر کہ برای او چنین باشد حال
نامزدہ اش چنان خواهد بود **س** قیاس کہ بزرگ تمان کن بہار ما با اینہما این تعصب نیست جنابا حسب شیاع انکلام
میگوید کہ **مبتدع** یا بر من بہترہ باشد **س** ششم نیز لا حول لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم قولہ اگرین ضاوت و ایضا قابل
شمعی زیادہ از حاجت است الخ **ا** قول اول منی حاجت و زیادت بران دریافت باید نمودن بعد عدم اباحت و غیرہ احکام
باید نمود و بی فہم معانی جزم حکم عدم اباحت نیز منی کہ بیشتر یف یا حرم رسول صلعم یا قرآن غریب یا دیگر شتایر اند علی الاطلاق اللہ
مصلح حکام است و در احیاء العلوم در بیان نیز منی حیطان بدیناج و حرمت لیس حبر بر رجال گفتہ و ما علی الحایط لیس منوب الی الذ
و لو حرم بذلحرم نیز منی للعبیۃ بل الا اذا اباحتہ لموجب قولہ تعالی قل من حرم زینتہ اللہ لا یمانی وقت الزینتہ اذا لم یخفہ عادی
للقاخر ان امام شہرودی علیہ الرحمۃ و صلواتہ الوفاور باب صلیح مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آوردہ و روی القریبی
فی التفسیر عن ابی ہریرۃ قال حل تہیم من انشام الی المدینۃ فادخل زینتا و مقلظا انجی الی المدینۃ و افق ذلک لیلۃ الحبۃ فامرنا
بقا الباد و الباد فقام ضبط المقطوع و قلن القنا و حل عصبہا الما و الدزیت و حل فیہا الصل فمر غربت الشمل ابا الباد و فاسرجا
و خرجت رسول اللہ وسلم الی المسجد فاذا ہو بہا ترہ فقال من فعل ہذا قالوا تہیم الداری یا رسول اللہ فقال نذرت الاسلام الحدیث الخ
و رایا و العلوم و را و البصیاف آوردہ و حکای ابو علی الروداری رحمہ اللہ عن رجل انہ اتخذ ضیائتہ فادخل فیہا الف سراج فقال
رجل قد اسرفت فقال ادخل فکلما او تحۃ یغیر اللہ فاطفئہ فدخل الرجل فلف یقذر علی الخفا و احدث ما فافطئ الخ قولہ دعوی تجوز
ان از شائبہ کراہت و بدعت باطل باشد الخ **ا** قول سلبا از مستدین حسب رسالہ کبریات و مرات گذشتہ کہ مجرود عدم نقل دلیل کراہت
منی تو نہ شدہ و نیز از عمد صحابہ کرام تا شاہ ولی اللہ صاحب دہلوی و شاہ عبدالعزیز صاحب باوجود اقرار بدعت و عدم ما فوقت حکم
استحسان و احتجاج جاری است اگر چه ہوا فخریہ علیہ السلام حضرت شافع مبتدع بلکہ کاذب و شرک اند ما ذلہ تعالی فی ذلک
و نیز کیکہ دعوی جریان حکم مطلق در عقیدات مخصوصہ میکند تا مستحک باصل کہ بقول مستدین جناب رسالہ حسب دلیل دیگر ندارد
و کیکہ دعوی خلاف آن کند لازم است کہ مدعیانش بدلائل قویہ یا ثابت رساند کہ نقل سابقا من رسول لاسا عیلتہ و مولایم و چون
ایصال از این طبقا مستحسن بہر شیوات و تحقیقات کہ در کلامی بہت گذاریم پیش آید اگر کراہم و مصداق شرع شریف باشد البتہ
حکم کراہت و حرمت جانب حق و محمود راجع خواہند الا اگر لحاظ آن نبود بنا بر قہر کہ ای قایدہ شیر یا حی قیوم عادت نمودہ
حکم من و تحریم گوید کہ تشریح است از طرف خود بی تحریم شارع اما آنچه چندی از روایات آوردہ پس بر تہیحت نقل مثبت دعوی
طالعہ فی توانند شدہ ان روایات کراہت ضیافت و رایام صیبت و اتحاد طعام و ران ایام حسب را خود بیان فرمودہ اند کہ
روا حاشا از تحقیق و تطبیق مستدین صاحب رسالہ مثل ملا علی قاری و غیرہ سابقا مرقوم گردیدہ و ثانیاً تا لکن کہ بہر صیانت
در ایام صیبت ہم حکم باحتیاط ایصال خواب و خصوص این ایام نمودہ اند و عالم گیری گفتہ لایلیج اتحاد ایضا نہ گفتہ

ایام فی ایام المصیبه وان اتخذ الایاس بالاکل منه کذا فی خزانة المصنفین وان اتخذ طعاما للفقراء کما جئنا اذا کان الیوم
 بالغبین الخ و اگر بر اینهنه تسلی نشود تا به بیند که قطب سما علییه رضا هر حق دریاب یاره القبول گفته اورتجیب که بدیدیا
 میت کی نرف سے بعد مرئی کی سات دن تک لنگ قولہ برای فخرہ اندان ممتاز اقران جناب اداو العلی و بختی کلکتر و عا
 انرا ایش مراتب فرماید زیرا کہ از سعی جناب مدوح این کتاب بکمال عجبیت ترتیب یافته الخ اقول اللهم تح من
 الکفار فضايل مجالس الاذکار و البطلان شرف مولد سید الابرار و مناد جمع المؤمنین علی حب حبیبک سیدنا و مولانا شفیع
 المذنبین سید المرسلین صلی اللہ علیہ علی آلہ و اصحابہ اعیانہ و سلم و وثقنا و جمع المسلمین لاشاعة ذکره و توقیرہ فی اطراف
 العالم و انفعنا بحبته و برکتہ ذکره فی الدارين یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین اجعل آخر دعوانا ان
 الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحيم

صحیفہ ام غلط طبع رسالہ سیف الاسلام

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۰۱	۱	لِذِکْرِی	لِذِکْرِی	۱۹	۱۸	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۲۴	۲۳	حَدَا	حَدَا
"	"	"	"	۲۰	۲۰	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۲۵	۲۵	وَرَجَعُوا	وَرَجَعُوا
"	"	"	"	۲۱	۲۱	سَاءَ الْعَمَلُ	سَاءَ الْعَمَلُ	۲۶	۲۶	فِي دَلَامِهَا	فِي دَلَامِهَا
۲	۲	الْقِي	الْقِي	۲۲	۲۲	سَاءَ الْعَمَلُ	سَاءَ الْعَمَلُ	۲۷	۲۷	عِبَارَات	عِبَارَات
۳	۳	ع	ع	۲۳	۲۳	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۲۸	۲۸	نَسَخ	نَسَخ
۴	۴	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۲۴	۲۴	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۲۹	۲۹	وَحَالَهُ	وَحَالَهُ
۵	۵	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۲۵	۲۵	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۰	۳۰	وَأَكْرَمِي	وَأَكْرَمِي
۶	۶	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۲۶	۲۶	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۱	۳۱	تَوَلَّى	تَوَلَّى
۷	۷	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۲۷	۲۷	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۲	۳۲	بِیْ	بِیْ
۸	۸	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۲۸	۲۸	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۳	۳۳	سَبَاق	سَبَاق
۹	۹	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۲۹	۲۹	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۴	۳۴	اِنْ	اِنْ
۱۰	۱۰	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۰	۳۰	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۵	۳۵	تَقَات	تَقَات
۱۱	۱۱	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۱	۳۱	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۶	۳۶	كَالْفَرْ	كَالْفَرْ
۱۲	۱۲	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۲	۳۲	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۷	۳۷	فِيهِ	فِيهِ
۱۳	۱۳	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۳	۳۳	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۸	۳۸	سَطْر	سَطْر
۱۴	۱۴	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۴	۳۴	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۹	۳۹	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۱۵	۱۵	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۵	۳۵	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۰	۴۰	بِأَفَاد	بِأَفَاد
۱۶	۱۶	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۶	۳۶	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۱	۴۱	لَهَا	لَهَا
۱۷	۱۷	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۷	۳۷	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۲	۴۲	يُودُونَ	يُودُونَ
۱۸	۱۸	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۸	۳۸	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۳	۴۳	عَلَيْهَا	عَلَيْهَا
۱۹	۱۹	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۳۹	۳۹	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۴	۴۴	الْقِي	الْقِي
۲۰	۲۰	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۰	۴۰	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۵	۴۵	الْأَمَام	الْأَمَام
۲۱	۲۱	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۱	۴۱	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۶	۴۶	جَمْعِ	جَمْعِ
۲۲	۲۲	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۲	۴۲	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۷	۴۷	بَعْضِهِمْ	بَعْضِهِمْ
۲۳	۲۳	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۳	۴۳	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۸	۴۸	صَفْهِهِمْ	صَفْهِهِمْ
۲۴	۲۴	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۴	۴۴	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۹	۴۹	عَرَبِي	عَرَبِي
۲۵	۲۵	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۵	۴۵	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۰	۵۰	مُسَوِّس	مُسَوِّس
۲۶	۲۶	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۶	۴۶	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۱	۵۱	خَلْدَا	خَلْدَا
۲۷	۲۷	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۷	۴۷	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۲	۵۲	يَلِيل	يَلِيل
۲۸	۲۸	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۸	۴۸	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۳	۵۳	الْعَلَب	الْعَلَب
۲۹	۲۹	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۴۹	۴۹	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۴	۵۴	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۳۰	۳۰	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۰	۵۰	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۵	۵۵	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۳۱	۳۱	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۱	۵۱	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۶	۵۶	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۳۲	۳۲	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۲	۵۲	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۷	۵۷	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۳۳	۳۳	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۳	۵۳	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۸	۵۸	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۳۴	۳۴	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۴	۵۴	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۹	۵۹	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۳۵	۳۵	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۵	۵۵	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۰	۶۰	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۳۶	۳۶	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۶	۵۶	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۱	۶۱	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۳۷	۳۷	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۷	۵۷	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۲	۶۲	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۳۸	۳۸	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۸	۵۸	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۳	۶۳	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۳۹	۳۹	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۵۹	۵۹	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۴	۶۴	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۴۰	۴۰	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۰	۶۰	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۵	۶۵	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۴۱	۴۱	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۱	۶۱	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۶	۶۶	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۴۲	۴۲	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۲	۶۲	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۷	۶۷	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۴۳	۴۳	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۳	۶۳	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۸	۶۸	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۴۴	۴۴	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۴	۶۴	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۹	۶۹	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۴۵	۴۵	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۵	۶۵	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۷۰	۷۰	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۴۶	۴۶	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۶	۶۶	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۷۱	۷۱	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۴۷	۴۷	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۷	۶۷	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۷۲	۷۲	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۴۸	۴۸	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۸	۶۸	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۷۳	۷۳	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۴۹	۴۹	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۶۹	۶۹	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۷۴	۷۴	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن
۵۰	۵۰	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۷۰	۷۰	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن	۷۵	۷۵	مُتَّقِدِیْن	مُتَّقِدِیْن

صح	غلط	صفحہ	صفحہ	صح	غلط	صفحہ	صفحہ	صح	غلط	صفحہ	صفحہ
درجہ	درجہ	۴	۸۷	و صاحبین	و صاحبین	۱۰	۸۰	نبیا	نبیا	۲۲	۶۵
بیت	بیت	۵	"	استاد	استاد	۱۴	"	عبارت ترجمہ	ترجمہ	۲۰	۶۶
بعض	بعض	۱۵	"	ابن جرزی	جرزی	۱۸	"	قطع	قطع	۱۶	۶۷
نقہ	نقہ	۲۱	"	فینقی ان	صغی	۲۰	۸۱	فصار	فسار	۲۰	۶۸
الثوث	العوا	۲۵	"	یاذن	باذن	۱۲	۸۲	منہ	منہ	۲۴	۶۹
بالہ	الہ	۴	۸۸	ضعات	صفات	۱۰	۸۳	حالاکہ	حاکہ	۴	۷۰
فہذہ	فہذہ	"	"	الغیر	الغیر	۲۰	"	الطنی	الطنی	۹	"
یحاظ	یحاظ	۷	"	شعبات	شعبات	۴	۸۴	یتبرک	یتبرک	۱۴	"
موصوف	موصوف	۱۱	۸۹	شعبان	شعبان	۱۲	"	است	امیت	۲۱	۷۲
قاصرودن	قاصرودن	۹	۹۲	والمشایخ	والمشایخ	۷	۸۵	الملح	فی الملح	۱۲	۷۳
ادوائتہ	ادوائتہ	۱۵	"	الحنفہ	الحنفہ	۱۱	"	بلاشبہم	بکیر	۱۰	۷۵
صوم	صوم	۴	۹۳	و منها	و منها	۲۸	"	مع	من	۱۸	"
قبض	مرا	۱۹	"	تلبس	تلبس	۳	۸۶	منیہ	منیہ	۴	۷۶
نعمت	نعت	۱۰	۹۴	ازوشان	ازوشان	۶	"	بلاد	البلاد	۶	۷۷
نوشتہ	رہ	۶	۹۵	ان	آن	۱۷	"	سنت	سب	۱۰	"
مجد	مجر	۹	"	النیاقہ	اقسامہ	۱	۸۷	باقین	یافتن	۱۲	"
حیلة	حیلة	۳۳	۹۶	بسط	سط	۳	"	رجحان	رجحان	۲۵	"
غنیہ	غنیہ	۵	۹۷	خطوتہ	خطوطہ	"	"	باشد	باشند	۷	۸۰
انتیجہ	انتیجہ	۴	۱۰۱	رفعتہ درجہ	رفعتہ درجہ	"	"	حکیمہ	حکیمہ	۹	"
وشتنا	وشتنا	۵	"								

تمام شد

